

مناقب صحابی جلیل

ابوہریرہ رضی اللہ عنہ

تألیف:

عبدالمنعم صالح العلی العزی

عنوان کتاب:

مناقب صحابی جلیل ابوهریره رضی اللہ عنہ

تألیف:

عبدالمنعم صالح العلی العزی

مترجم:

تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین - سیره و زندگینامه

موضوع:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب	أ
پیش درآمد	۱
مقدمه	۳
قسمت اول: زندگی ابوهریره	۱۳
ابوهریره‌ی مجاهد و مؤمن	۱۵
نام و کنیه‌ی او	۱۵
سبب این کنیه‌ی غریب:	۱۷
صفات ابوهریره:	۱۹
اسلام و هجرت ابوهریره:	۱۹
نایل شدن ابوهریره به فضایل پی در پی:	۲۱
نایل شدن به فضل صحابی مطلق	۲۲
نائل شدن ابوهریره به فضل دعوت رسول خدا ﷺ از قبیله دوس به هدایت:	۳۱
نایل شدن به فضل یمنی و اهل آن جا بودن در آن زمان:	۳۱
نائل شدن به شرف دعوت رسول خدا ﷺ و تأیید او:	۳۲
بهرمندی ابوهریره از شرف فقر و اهل صغه بودن:	۳۴
محبت ابوهریره برای رسول خدا ﷺ و ملازمتش او را:	۳۷
گرسنگی:	۴۱
جهاد ابوهریره ﷺ	۴۸
حضور ابوهریره در خیبر و جنگ‌های وادی القری:	۴۹
روایت حضور او در خیبر بعد از فتح آن:	۴۹
حضور ابوهریره در غزوه ذات‌الرقاع:	۵۰

- ۵۱..... مشارکت و حضور او در اخراج برخی از یهودیان از مدینه:
- ۵۲..... حضور او در غزوه‌های فتح الاکبر (مکه) و حنین و طایف:
- ۵۲..... این از زمان قبل از فتح مکه:
- ۵۳..... حضور ابوهریره در غزوه تبوک:
- ۵۴..... حضور ابوهریره در جنگ مؤته:
- ۵۴..... مشارکت او در سرکوبی مرتدین:
- ۵۶..... حضور او در واقعه‌ی یرموک و جنگ‌های ارمنستان و اطراف گرگان:
- ۵۹..... آراستگی او به اخلاق ایمان آورندگان:**
- ۵۹..... عنایت و توجه ابوهریره به قرآن و حفظ آن:
- ۶۱..... عبادت فراوان ابوهریره رضی الله عنه:
- ۶۲..... ابوهریره و امر به معروف:
- ۶۳..... رفتار نیک او با مادرش:
- ۶۵..... فروتنی علمی او و مغرور نگشتنش:
- ۶۵..... درنگ کردنش در فتوا و اهلیتش برای آن:
- سخاوت ابوهریره و آزادسازی بردگان و نیکوکاری با آن‌ها و سرپرستی افراد یتیم:
- ۶۶.....
- ۶۸..... تربیت نیکوی فرزنداناش:
- ۶۹..... شوخی‌های ابوهریره:
- ۷۳..... ابوهریره‌ی حافظ و مورد اعتماد و ثقه:**
- ۷۳..... حفظ حدیث از سوی او و دفاعش از خود:
- ۷۵..... مشهورترین دفاع ابوهریره از خویش
- رسول خدا و اصحاب و مردمان بعد از آنان ابوهریره را مورد اعتماد و ثقه دانسته‌اند:
- ۹۹.....
- ۹۹..... اعتماد رسول خدا صلی الله علیه و آله به او:
- ۱۰۰..... اقوال صحابه در زمینه‌ی اعتماد به او:
- ۱۰۰..... تأیید طلحه رضی الله عنه برای او:
- ۱۰۱..... تأیید ابی پسر کعب برای او:

- تأیید ابن عمر رضی الله عنهما برای او: ۱۰۲
- تأیید حذیفه برای او: ۱۰۲
- عملکرد صحابه گواه بر توثیق ابوهریره است: ۱۰۲
- اعتماد ابوبکر به ابوهریره: ۱۰۲
- پذیرفته شدن گواهی ابوهریره از سوی عمر رضی الله عنه: ۱۰۳
- مجالست او با ابن عباس و پذیرش ابن عباس مخالفت او با خود را و پیرویش از قول او: ۱۰۴
- ابوهریره و ابن عباس به عنوان دو دوست: ۱۰۵
- ابن عباس از ابوهریره روایت می‌کند و بدین وسیله او را تأیید می‌نماید: ۱۰۵
- ابن عباس به شاگرد خود اجازه می‌دهد از ابوهریره حدیث روایت کند و بدین وسیله اعتماد خویش نسبت به او را تکرار و تأکید می‌ورزد. ۱۰۶
- عایشه ابوهریره را در مجلس خویش می‌پذیرد: ۱۰۶
- خدری یکی از شنوندگان مجلس و مویدین ابوهریره: ۱۰۶
- خدری پشت سر ابوهریره نماز می‌خواند: ۱۰۸
- جابر و یارانش حدیث ابوهریره را پخش می‌نمایند: ۱۰۸
- ابوایوب و یارانش: ۱۰۹
- انس و ابن الزبیر و واثله نیز در قافله‌اند: ۱۱۰
- قافله همچنان در حرکت است و ابوهریره برایش آواز می‌خواند: ۱۱۰
- نماز ابوهریره بر جنازه‌ی مادر مؤمنان عایشه و حمل کردنش جنازه مادر مؤمنان حفصه را: ۱۱۳
- سکوت جمهور صحابه و تابعین به احترام او: ۱۱۳
- قرارگرفتن ابوهریره به مدت ۲۳ سال در مسند فتوا برای مردم مدینه: ۱۱۴
- تابعین نیز قولاً و عملاً ابوهریره را مورد اعتماد و ثقه می‌دانند: ۱۱۴
- تابعین به صراحت ابوهریره را تصدیق نموده‌اند: ۱۱۶
- تأیید ابوهریره از طرف علمای بعد از تابعین: ۱۱۷
- دروغ گفت و به خطا رفت! ۱۲۰
- صدق و کذب در قول زبیر: ۱۲۲
- خلفای راشده ابوهریره را تکذیب نکرده‌اند: ۱۲۳

- آنچه در زمینه‌ی تکذیب ابوهریره به عمر نسبت داده‌اند..... ۱۲۹
- آنچه راکه به عثمان نسبت داده‌اند: ۱۳۱
- آنچه در زمینه‌ی تکذیب ابوهریره به علی نسبت داده‌اند: ۱۳۲
- روایت افراد قاضی و زاهد از ابوهریره، که به معنای تایید اوست: ۱۳۳
- از میان قاضیان مکه که از او حدیث روایت کرده‌اند: ۱۳۴
- قاضیان مدینه‌ی مشرفه درود و سلام خدا بر ساکنش [رسول خدا صلی الله علیه و آله] داد: ۱۳۴
- از میان قاضی‌های کوفی روایت کننده‌ی حدیث از ابوهریره: ۱۳۶
- بعد قاضیان بصره و از میان آن‌ها: ۱۳۷
- بعد نوبت به قاضیان دمشق می‌رسد و از میان آن‌ها: ۱۳۸
- قاضیان مصر و در میان آن‌ها: ۱۳۹

زندگی ابوهریره رضی الله عنه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۴۳

- ابوهریره بر امارت بحرین: ۱۴۳
- همراه با علاء بن الحضرمی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله: ۱۴۳
- باری دیگر با علاء در زمان ابوبکر رضی الله عنه: ۱۴۳
- با قدامه بن مظعون در زمان عمر: ۱۴۴
- عمر فاروق ابوهریره را بعد از این پیشرفت تدریجی امیر بحرین می‌سازد: ۱۴۴
- عمر می‌خواهد برای بار دوم ابوهریره را امیر بحرین سازد: ۱۴۷
- موضع‌گیری درست ابوهریره در فتنه: ۱۴۸
- موضع‌گیری درست وی در محنت عثمان رضی الله عنه: ۱۴۹
- بی‌طرفی ابوهریره هنگام مصیبت جنگ بین علی و معاویه: ۱۵۱
- ارتباط ابوهریره با مروان بن حکم و امویان ۱۵۷
- ازدواج، فرزندان و خویشان ابوهریره ۱۶۳
- ازدواج: ۱۶۳
- فرزندان ابوهریره: ۱۶۵
- ابوهریره بدرود حیات می‌گوید: ۱۶۶
- سال وفات ابوهریره مورد اختلاف است^(۱) ۱۶۷

قسمت دوم: ابوهریره در میان هجوم دشمنان و نقد دوستان ۱۶۹

- ابوهریره و شیعه ۱۷۱
- حب علی، فاطمه و پسرانش: ۱۷۱
- حب او نسبت به علی و فاطمه علیهما السلام: ۱۷۱
- محبت بیش از اندازه‌ای که با حسن داشت: ۱۷۲
- محبت ابوهریره با حسین علیه السلام: ۱۷۳
- احادیثی که ابوهریره درباره‌ی حب حسن و حسین با هم روایت کرده است: ... ۱۷۳
- روایت فرزندان علی و سلحشوران، یاران و بردگان آزادشده‌ی او و عامه‌ی شیعیان
نخستین از ابوهریره: ۱۷۵
- مقدمه: ۱۷۵
- روایت و قبول حدیث ابوهریره از جانب امام زین‌العابدین: ۱۷۸
- محمد باقر و جعفر صادق و روایت حدیث از ابوهریره: ۱۸۰
- محمد بن حنفیه و پسرش از ابوهریره حدیث روایت می‌کردند ۱۸۳
- نوه‌ی حسن دوم به این کاروان می‌پیوندد ۱۸۳
- عبدالله بن عباس و پسرش در اعتماد به ابوهریره، از ابنای علی سبقت می‌گیرند
..... ۱۸۴
- سلحشوران نام‌آور امیرالمؤمنین و روایت از ابوهریره: ۱۸۴
- ابوایوب طلعه‌دار راویان حدیث ابوهریره ۱۸۴
- رئیس اداره‌ی پلیس امیرالمؤمنین و روایت از ابوهریره: ۱۸۵
- رئیس دیگری از روسای اداره‌ی پلیس همین راه را طی می‌کند ۱۸۵
- شخصیت ممتاز مقربان امیرالمؤمنین با همین موضوع ۱۸۶
- کاتب و منشی خصوصی امیرالمؤمنین و حضور در این قافله: ۱۸۷
- جمعی دیگر از اصحاب علی و روایت از ابوهریره: ۱۸۸
- شیعه از اتباع تابعین و تابعین آنان ۱۹۱
- اعمش و رهبری قافله ۱۹۱
- منصور بن معتمر در این مسیر: ۱۹۲
- ابن اسحاق صاحب سیره ۱۹۲
- شیعه‌ای از آن سوی یمن مسولیت نشر کتابی کمیاب و مشتمل بر تنها روایات
ابوهریره را به عهده می‌گیرد ۱۹۲

- شیوخ شیعه نشر حدیث ابوهریره را در کوفه پی می گیرند ۱۹۴
- اول آنان حافظ قهرمان و دلیر ابونعیم ۱۹۴
- شیعه‌ای زاهد از پرچمداران تالیف در کوفه، مسندش را از حدیث ابوهریره انباشته می‌سازد ۱۹۵
- حاکم نیشابوری سهم خود از پاداش را می‌برد ۱۹۶
- آیا نمی‌توان از این بزرگان درس عبرتی گرفت؟ ۱۹۷
- گروهی از محدثین بزرگ که شیعیان آنان را شیعه می‌دانند، حدیث از ابوهریره روایت کرده‌اند ۱۹۷
- داماد ابوهریره و معروف‌ترین شاگردانش که شیعه او را موثق می‌داند: ۱۹۷
- زین‌العابدین، گواهی با ارزش و پرمحتوایی را ارائه می‌دهد ۱۹۸
- یکی از یاران مدینه‌ای زین‌العابدین، سرپرستی نشر کتابی نادر از ابوهریره را به عهده می‌گیرد ۱۹۹
- رازی بزرگ و غافلگیر کننده ۲۰۰
- سکوت همه‌ی علویان و هاشمیان نسبت به تضعیف ابوهریره ۲۰۳**
- پیشگفتار ۲۰۳
- خودداری حسن و حسین رضی الله عنهما از خدشه دار کردن سیمای ابوهریره ۲۰۵
- اصحاب حسن ۲۰۵
- اصحاب حسین ۲۰۶
- سکوت فرزندان حسن و حسین رضی الله عنهما: ۲۰۶
- از پسران جعفر صادق: ۲۰۷
- محمدیان و عمریان و بیان سکوت آنان ۲۰۸
- سکوت ام‌هانی رضی الله عنها ۲۰۸
- عقیلیان هم از تجریح ابوهریره می‌پرهیزند ۲۰۹
- جعفری‌ها بر سکوت همداستان شدند ۲۰۹
- عباسی‌ها نیز همین رویه را در پیش می‌گیرند ۲۰۹
- سکوت یاران صحابی علی نسبت به جریحه‌دار کردن ابوهریره ۲۱۰
- انتقاد بر ابوهریره ۲۱۳**

۲۱۳.....	رد برخی از احادیث ابوهریره از جانب نخعی و حنفیه:
۲۱۴.....	رد گوسفند تصریه شده بعد از فروش:
۲۱۹.....	انتقاد از طرف ضعیف باوران
۲۲۰.....	حدیث مگس
۲۲۵	قسمت سوم: با کسانی که حدیث ابوهریره را روایت کرده‌اند
۲۲۷	مقدمه
۲۲۷.....	روایت افراد مورد اطمینان (موثق) از او:
۲۳۵.....	و بعد.....
۲۳۹.....	ای اهل هوی و هوس گم شوید:
۲۴۳	مهمترین مراجع کتاب

پیش درآمد

ابوهریره رضی الله عنه شاعری است که دل‌ها را روشنایی می‌بخشد. او یکی از رهبران اسلام است که در تحکیم و تعمیق پایه‌های دولت اولیه‌ی اسلام سهیم بودند. او رمز و الگوی معلمین امت است، آن‌هایی که نهضت فکری امت را توجیه و رهبری کرده و به پیش می‌بردند و قرآن را برای امت شرح و تفسیر می‌کردند و سیره‌ی پیامبرش، محمد صلی الله علیه و آله را توصیف می‌نمودند. احادیث روایت شده توسط او جزئیات عقیده را محدود می‌کرد و حریم اخلاق را نگهداری می‌نمودند و روح جهاد را در درون‌ها برافروخته کرده و به خروش درمی‌آورد.

به این دلیل است که دشمنان اسلام نوک هجوم خود را متوجه او می‌نمایند و به این دلیل است که پیروان اهواء و شهوات کینه و بغض او را در دل می‌پروراندند و به خاطر این است که هر مسلمان غیور و دلسوز اسلام و مصالح امت اسلامی او را دوست دارد.

و به خاطر همه‌ی این امور این کتاب...

برای نویسنده جای بسی خرسندی است که هر مسلمانی در بهره گرفتن و استمتاع از انوار علوم و احادیث ابوهریره رضی الله عنه شریک و همگام او باشد.

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين

وبعد:

قرآن و سنت دو مصدر اساسی شریعت اسلامی به شمار می‌آیند و هر چه را که فقهای بزرگوار طی قرون طولانی گذشته ذکر و استنباط کرده‌اند از این دو سرچشمه‌ی فیاض و مصدر عظیم برگرفته شده است و در واقع غرفه‌ای از چشمه‌سار همیشه در فوران شیرین و صاف این دو مصدر، این است که دشمنان اسلام همیشه تیر زهرآگین خود را متوجه این دو مصدر می‌نمایند.

اما نقشه‌های آنان علیه اولین مصدر اسلام (قرآن) بر تحریف معنای آن منحصر گردید، از این رو نقشه‌اشان نقش بر آب شد و به اهداف خود نرسیدند. نقشه‌ی دشمنان اسلام و در راس آن‌ها یهود بر علیه مصدر دوم اسلام - سنت پاک و مطهر رسول خدا ﷺ - به برخی از اهداف خود رسید و توانستند ضربه‌هایی فرود آورند. یهودی‌ها و سایر دشمنان اسلام توانستند احادیثی را جعل کنند و به افترا، به پیغمبر ﷺ نسبت دهند. برخی از احادیث را تحریف نمایند و برای آن‌ها اسناد دروغین بتراشند و بدینوسیله آن‌ها را در میان امت اسلامی اشاعه دهند، اما اراده‌ی خداوند متعال بر این تعلق گرفت که گروهی از علماء و دانشمندان مجاهد را بر انگیزد تا پرده از روی نقشه‌های آنان بردارند و احادیث صحیح را از روایات دروغین تمییز دهند و بدین‌وسیله سنت مطهر و پاک رسول خدا ﷺ مصون ماند.

اما یهودیان و پیروان و اعوانشان اسلحه بر زمین نهند و از پای ننشستند و از جنگ با اسلام دست نکشیدند، بلکه این بار راه دیگری در پیش گرفتند و جهت مبارزه با اسلام از در دیگری وارد شدند و در احوال و وضعیت راویان احادیث رسول خدا ﷺ تشکیک ایجاد کردند و شبهاتی علیه آنان به راه انداختند و به بهانه‌ی نقد علمی و بحث موضوعی و رای آزاد و... به ایجاد شک و طعن در امانت و صداقت آن‌ها روی آوردند که سهم صحابی بزرگوار، روایت‌گر اسلام و حبیب مومنان ابوهریره رضی الله عنه از این

کید جدید بسیار و فراوان بود، چرا که او بیشتر از سایر اصحاب حدیث روایت نموده است. نظر به این که او بیشتر از سایر اصحاب هم‌نشین و ملازم رسول خدا ﷺ بوده و اشیائی از رسول خدا ﷺ شنیده که دیگران نشنیده‌اند، اضافه بر شنیده‌های او که از بقیه‌ی اصحاب دریافت کرده است. بدین‌وسیله اشیاء فراوانی نزد او موجود بود که نزد سایرین پیدا نمی‌شد که آن را برای مردم روایت می‌کرد و به آن‌ها تعلیم می‌داد تا فرموده‌ی رسول خدا را استجابت کرده باشد که می‌فرماید:

«لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْعَائِبَ فَإِنَّ الشَّاهِدَ عَسَى أَنْ يُبَلِّغَ مَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ مِنْهُ».

«تا آن‌هایی که شاهد و حاضرند آن [حدیث] را به افراد غایب برسانند، چه بسا که فرد شاهد آن را به کسی ابلاغ کند و برساند که آن را بهتر از او بفهمد و دریافت نماید»^(۱).

لذا دشمنان اسلام، و در راس آن‌ها یهودیان کثرت و فراوانی روایت از ابوهریره رضی الله عنه را فرصت شمرده و از آن چون سوراخ و گذرگاهی جهت نفوذ در اسلام و ایجاد تشکیک در صداقت ابوهریره بهره‌گیری کرده‌اند.

هدف آنان از ورای این کار، دور انداختن مرویات او از سنت مطهر رسول خدا ﷺ است تا بدین‌وسیله تعداد کثیری از احادیث رسول خدا ﷺ از دست مسلمانان بیرون برود. آری، این است آنچه آن‌ها اراده می‌کنند و اگر از ترور شخصیت ابوهریره رضی الله عنه فراغت پیدا کردند به سوی سایر اصحاب و ناقلان سنت رسول خدا ﷺ روی می‌آورند. در کتاب تاریخ بغداد^(۲) با سند جید که رجالش اهل علم هستند، آمده است که هارون‌الرشید رضی الله عنه از «شاکر» سرکرده و راس زنداقه (دین ستیزان) عصر خویش - هنگامی که خواست گردنش را بزند - سوال کرد و پرسید: «سببش چیست که شما زندقیان در ابتدای کارتان، به کسانی که می‌خواهید از دین به در کنید کراهیت و بغض بزرگان و رؤسای صحابه به تعلیم می‌دهید؟» شاکر گفت: «ما می‌خواهیم بر ناقلان حدیث طعن فرود آوریم زیرا اگر نقل‌کننده باطل شد و از اعتبار افتاد به تبع او روایت و حدیث نیز از اعتبار خواهد افتاد و باطل خواهد گشت».

۱- بخاری ج ۱ ص ۱۲۷

۲- تاریخ بغداد ج ۴ ص ۲۳۰۸

این دیدگاه با تحلیل ما پیرامون سبب حمله و یورش بر ابوهریره رضی الله عنه و با آنچه ذکر نمودیم مبنی بر این که می‌خواهند سنت رسول خدا و اسلام را مورد یورش قرار دهند، اتفاق دارد. زیرا این ارادل ورشکسته زمانی که خواستند به رد و نقد این شریعت مطهر و مخالفت با آن برخیزند، ابتدا آبرو و شخصیت حاملان حدیث و سنت مطهر را مورد طعن قرار دادند، شخصیت‌هایی که ما جز آن‌ها، راه دیگری جهت رسیدن به سنت نداریم و صاحبان عقل ضعیف و ادراک رکیک را به این وسیله‌ی ملعون و شیطانی به وادی لغزش کشانده‌اند، آن‌ها لب به طعن و لعن بهترین مخلوقات خدا می‌گشایند و عناد و دشمنی با شریعت و آرزوی دورکردن احکام آن از بندگان خدا را در دل می‌پروراندند و در میان معاصی و کبایر که باعث انحراف و گمراهی بندگان گردد، هیچ وسیله‌ای از این خطرناک‌تر و شنیع‌تر تصور نمی‌شود^(۱).

«خاورشناسان نیز تا حدی موفق شده‌اند که بر بعضی از نویسندگان مسلمان معاصر تاثیر بگذارند، زیرا این عده به دنباله‌روی از گمانه‌زنی و خیال‌پردازی آن‌ها برخاسته و ادعاهای را که دلیلی بر آن اقامه نشده است، بر زبان آورده‌اند و چیزهایی از نزد خویش بر آن‌ها افزوده‌اند. همه‌ی این‌ها (دنباله‌رو خاورشناسان) هستند و آن‌ها (خاورشناسان) نیز سموم خویش را به نام بحث و معرفت‌شناسی و آزادی انتقاد پخش نموده‌اند و خداوند و راسخان در علم می‌دانند که آنچه آن‌ها پنداشته‌اند از علم صحیح و تحقیق درست و نقد سازنده بسی بعید و بیگانه است»^(۲).

از جمله دقت درک‌ید این یهودیان و خاورشناسان این که آنان علاوه بر به خدمت گرفتن کسانی که داوطلبانه در خدمت آن‌ها قرار گرفته و به نشر افکار مسموم آن‌ها می‌پردازند، برخی از افراد فرومایه و شکست خورده درونی را نیز اجیر کرده و به میدان آورده‌اند. می‌نویسند و جملات و کلمات پراکنده و عبارات بی‌نتیجه را جمع‌آوری می‌کنند تا از آن‌ها تکیه‌گاهی برای اباطیل و افتراءات خویش به وجود آورند. «برخی از این اجیر شدگان در دشمنی و عداوت با سنت و اهل آن شدیدتر از خود خاورشناسان و مبلغان مسیحیت (مبشرین) عمل می‌نمایند و در بدگویی و هجوم بر یاران رسول خدا، به ویژه صحابی بزرگ رسول خدا ابوهریره رضی الله عنه، از آنان پیشی

۱- اقتباس از کلام صدیق حسن خان رحمته الله علیه در کتاب الدین الخالص ج ۳ ص ۱۴۰۴

۲- اقتباس از کلام شیخ ابی شهبه در کتاب «دفاع عن السنه» ص ۱۱۳

گرفته‌اند و علیه آنان الفاظ و کلمات عاری از ادب و مروت به کار می‌گیرند مانند آن‌چه که محمود ابوریه انجام داده است»^(۱). کسی که اخیراً کتابی از وی در مصر پخش شد و دیری نگذشت که مجدداً چاپ شد، زیرا یهودیان همه‌ی نسخه‌های چاپ اول را خریداری و مجاناً میان مردم پخش کردند و در واقع این کار را به عنوان پاسی از خدمات او در حقش انجام دادند و حقیقتاً پاداش نهانی و پنهانی که به او دادند بسی بیشتر از این پاداش ظاهری بود. نام کتاب او «اضواء علی السنة المحمدية» بود که هر چه را قدیمی‌ها و معاصرین در طعن بر حدیث و رجال حدیث گفته و نوشته‌اند، جمع‌آوری کرده و هر چه را که خاورشناسان و مبشرین و مزدوران آن‌ها گفته‌اند بر آن افزوده و به شدت کوشیده است تا حدیث را در قالب اختلاف و تناقض، تحریف و تبدیل، سطحی بودن و تحریف شده معرفی کند و در این راستا صحیح حدیث را باطل معرفی و روایت باطل و پوچ مشهور به حدیث را صحیح پنداشته است^(۲).

به خاطر همه‌ی این امور از باب حق ابی‌هریره رضی الله عنه بر گردن مسلمانان، من معتقد هستم که از میان آنان کسانی به پاخیزند که این کید و بهتان و افترا را از ساحت سیره‌ی وی دفع کرده و این بهتان را از شخصیت وی بزدایند. چون در این دفع و رد، دفاع از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و حمایت از آن در مقابل طعنه‌های باطل‌پروران و مفسدین وجود دارد و خداوند جلیل القدر نیز خبر داده که «لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ». [خداوند عمل مفسدین را اصلاح نمی‌کند] بلکه آن را باطل و سرکوب می‌نماید و از چهره‌ی باطل و تحریف شده‌ی آن پرده برداری می‌کند.

من امیدوارم این صفحات که در رابطه با این صحابی بزرگوار به نگارش درآمده، وسیله‌ای باشد برای سرکوبی دشمنان ابی‌هریره و کنار زدن پرده از سوء نیت و دروغ‌های آنان.

ليهلك من هلك عن بينه ويحيى من حي عن بينه [و بدین وسیله آنان که گمراه می‌شوند با اتمام حجت بوده و آنان که راه حق را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد].

۱- همان ص ۱۷

۲- همان ص ۲۸

شاید مسلمانی گمان ببرد که اصلاً نیازی به پاسخ دادن به ابوریه و امثال او وجود نداشته باشد و کافی است در این راستا تنها به ذکر مناقب ابی‌هریره اکتفا شود، زیرا روگردانی از سخن مطرح شده برای میراندن آن و بی‌نام و نشان کردن گوینده‌اش شایسته‌تر است تا نقد و رد آن. نکند که این امر (جواب دادن به آن) باعث آگاه گشتن افراد نادان بر آن و گستاخی‌شان شود. اما از آنجا که ما از شرارت‌های عواقب آن ترسیدیم و ترسیدیم که افراد نادان فریب بخورند و به سرعت در دام خطاهای خطا کنندگان گرفتار شوند یا اقوال فاقد اعتبار نزد علما را ملاک قرار دهند، پرده برداشتن از مفاسد اقوال او (ابوریه) و رد مقالاتش را - در حد شایستگی - نافع و سودمندتر از افعال آن برای مردم، و برای آخرت پسندیده‌تر تشخیص دادیم^(۱).

در ماه شوال سال ۱۳۸۸ هـ.ق کانون دوم ۱۹۶۹ م. کتابچه‌ای در این موضوع تحت عنوان «اقتباس من مناقب أبوهریره[ؓ]» منتشر کردم که آن را از مطالب گردآوری شده‌ی پیرامون مناقب ابوهیره در مرحله اول - که به پایان رسانده بودم - استخراج کردم؛ زیرا به دنبال جار و جنجال و سر و صدایی که فردی در موصل قهرمان - شهری که دوستش دارم و مردمانش از قدیم دوستدار صحابه بوده‌اند - به راه انداخته بود، به شدت نیاز به آن احساس می‌شد. این مردک نسبت به ابوهیره[ؓ] مرتکب بی‌ادبی گردیده و دهان به بدی گشوده بود و به دنبال آن عده‌ای از خطبای شهر موصل به نقد و انکار چرندیات این یاوه‌گو پرداختند که علیه آن‌ها اقامه دعوا شد و محکوم به پرداخت غرامت گردیدند. بعد از آن در یک حادثه مشهور، شیخ بزرگوار امجد الزهاوی رحمه الله علیه، فتوای مشهور خود را صادر کرد و در آن به وجوب محبت و احترام ابوهیره - همچون سایر صحابه - فتوا داد و به شمارش مناقب وی پرداخت. این فتوا در مورخه ۲۲/صفر ۱۳۸۷ مطابق ۱۹۶۷/۶/۱ م به نام «رابطة العلماء في العراق» که ریاست آن به عهده‌ی او بود، منتشر گردید. بعد دیدیم که امکان افزودن براهین و حجج فراوان دیگر بر آن - که بر رسوخ قدم ابوهیره[ؓ] در صداقت دلالت می‌ورزند، وجود دارد. لذا همت خویش را جمع کرده و به گردش تازه‌ای در میان کتاب‌های فراوان دیگر در زمینه تاریخ رجال و حدیث و غیر آن پرداختم و به حجت‌ها

و قرائن گرانبهای دسترسی پیدا کردم که در مرحله‌ی اقتباس اولی بدان‌ها دست نیافته بودم. به مصادر بسیاری از روایات و امثله ظفر یافتم که محصول و نتیجه‌ی آن بحث واسع و گسترده‌ای بود که در سال ۱۳۹۳ هـ - ۱۹۷۳ م. تحت عنوان «دفاع عن ابي هريره» پخش نمودم. بدین‌صورت براهین و قراین و مثال‌هایی بر آن افزودم که مرا بر آن داشت آن را در قالب این گزیده که در چاپ دوم در دست‌های شما قرار می‌گیرد، چاپ و پخش نمایم که به نظرم با روحیه و طبع جوان مسلمان محب اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هم‌خوانی و تناسب دارد و فواید بحث طولانی و مفصل «دفاع از ابي هريره» به افراد متخصص و اهل فن - کسانی که به مطالعه گسترده‌ی کتاب‌های اسلامی و تاریخی اهمیت فراوان می‌دهند - برمی‌گردد و چاپ آن را نیز برای کسانی که خواهان تفصیل و توضیح مزید هستند، دوباره تجدید کردم.

هنگامی که کار جمع‌آوری اخبار ابوهریره را شروع کردم، دیدم که دکتر مصطفی السباعی رحمته الله نیز، و استاد دکتر محمد اسماعیل، استاد علوم الحدیث در دانشکده اصول دین قاهره، شیخ فاضل علامه محقق عبدالرحمن معلمی الیمانی رحمته الله مدیر کتاب‌خانه حرم مکی، و شیخ بزرگوار محمد عبدالرزاق حمزه رحمته الله مدیر دارالحدیث مکه مکرمه و دکتر محمد ابی شهبه استاد و مدرس در دانشکده اصول الدین؛ همگی در این کار بر من پیشی گرفته و شرف دفاع از ابي هريره را قبل از من دریافت کرده‌اند و در کتاب‌هایی که در نقد شبهات محمود ابوریه نوشته‌اند فصولی به این مهم (دفاع از مقام ابوهریره) اختصاص داده‌اند. قبل از همه‌ی آن‌ها، استاد دکتر محمد ابوزهره فصل خاصی در کتابش «الحدیث والمحدثون» به رد شبهات قدیمی مستشرقین که متوجه ابي هريره کرده‌اند، اختصاص داده است. بعد از ایشان استاد محمد عجاج الخطیب با استفاده از این رد و نقدها و مراجعه به کتب حدیث و رجال شناسی، کتاب بسار مفیدی - که به دفاع از این صحابی بزرگوارش اختصاص داده است - به زیور طبع بیاراست و آن را «أبو هريره رواية الإسلام» نام نهاد.

دیدم که خداوند هر یک از این بزرگواران را به نوعی توفیق عنایت کرده و به ذکر دلیل‌هایی پرداخته که دیگران بدان‌ها نپرداخته‌اند و هر کدام به برخی از مراجع مراجعه کرده‌اند که دیگران بدان دسترسی نداشته یا مراجعه نکرده‌اند.

لذا روش جدیدی در پیش گرفتیم و آن این که شروع به جمع‌آوری منقولات نمودم، گویی کسی قبل از من اقدام به این کار نکرده بود. بعد منقولات جمع‌آوری شده را هم‌آهنگ کردم و آن‌ها را با کار این اساتید بزرگوار مقایسه نمودم و آنچه را که آنان، از آن غفلت ورزیده بودند بر آن افزودم و از تعلیقات آنان نیز بهره گرفتم.

روش مخصوصی که از آن پیروی کردم، درستی حدس و ظن اول مرا ظاهر کرد. چون هنوز آن را به پایان نرسانیده بودم که برایم روشن گردید که به بسیاری از حقایق سودمند و جدید و قراین قاطعه در دفاع از ابوهریره رضی الله عنه دسترسی پیدا کرده‌ام. آن‌هم در غیر ابواب و کانال‌هایی که این بزرگواران بدان‌ها مراجعه کرده‌اند و متوجه شدم که شماره‌ی صفحات و جایگاه ذکر نصوص مهم در صحیحین و غیر آن، که ذکر نصوص مهمی صحیحین در آن‌ها تکرار شده، برای من روشن شد که امتیازی است بس مهم و جز افراد محقق کسی بر آن اطلاع پیدا نخواهد کرد. توانستم فصول جدید و سودمندی اضافه کنم که کسی جز من در اطراف آن‌ها به گردش و تفحص نپرداخته است. مانند فصل روایت افراد قاضی و زاهد از ابوهریره، و فصل روایت فرزندان امام علی و طرفداران جوانمرد پیرامونش و عموم شیعیان اوایل کوفی و غیر آن‌ها از وی، یا مداوله‌ی احادیث او، و فصل تبیان اختلاط جمهور کبیر از راویان حدیث ابوهریره با هاشمیان و کسانی که رابطه‌ی قوی و تنگاتنگی با هاشمیان داشته‌اند. اجماع همه‌ی آن‌ها بر عدم نقل چیزی از آنان در ارتباط با دروغگو بودن ابوهریره و غیر آن.

از طرف دیگر توانستم حقایق و اکتشافات جدیدی فراروی دوستداران ابوهریره رضی الله عنه قرار دهم که اساتید بزرگوار که قبل از من در مورد مناقب او چیزی نوشته‌اند، از آن‌ها سخن نگفته بودند. مثلاً قرابت ابوهریره رضی الله عنه با امراء دوسی^(۱) را توضیح داده‌ام که او برادرزاده‌ی امیر دوسی‌ها بوده است. در فصل حب صحابه و مورد ثقه شمردن آنان نقل‌های جدیدی آورده‌ام که غیر از من آن‌ها را نیاورده‌اند، از این‌رو آنچه در این فصل آمده است کم نظیر و منحصر به فرد به نظر می‌رسد و وقایع و داستان‌هایی آورده‌ام که گذشته‌گان آن‌ها را ذکر نکرده‌اند که متحلی بودن ابوهریره رضی الله عنه به مکارم اخلاق را بیان می‌دارند. کسانی را از اصحاب کشف کرده‌ام که از ابوهریره رضی الله عنه حدیث نقل کرده‌اند که دیگران نتوانسته‌اند آن‌ها را شناسایی کنند و کسانی دیگر را، که در صحابی بودنشان

۱- یکی از طوایف ازد است که قبیله‌ای است یمنی.

اختلاف وجود دارد. پایه‌های بحثم را به فرزندان و نوادگان اصحاب قوت بخشیده‌ام که از وی حدیث روایت کرده‌اند. به هفت نفر از فقهای مدینه اشاره کرده‌ام که پنج نفر از آنان از ابوهریره رضی الله عنه حدیث روایت کرده‌اند. همچنین تحقیقی در مورد معنای «کذب» و «زعم» در کلام صحابه انجام داده‌ام و وقایع فراوان دیگری را مربوط به دیگر اصحاب که شبیه مواردی انتقادی از ابوهریره رضی الله عنه هستند، ذکر کرده‌ام. همانند در معرض گرسنگی قرار گرفتن و خودداری از روایت و نقل بعضی از روایات، از ترس این که نکند عامه‌ی مردم آن را انکار کنند و غیر این‌ها. امیدوارم با آوردن و ذکر کردن این امتیازات نسبت به اساتید بزرگوار اسائه ادب و دست‌درازی به ساحت مقام رفیع آنان ننموده باشم که حقیقتاً منت و شرف سبقت در دفاع از ابوهریره رضی الله عنه و برشمردن مناقب او را بر من دارند. در واقع فضلی که از آن پیشگامان و رانندگان است. برای هیچ احدی از مقلدین تصورش نمی‌رود. من شاگرد و تابعی برای آنان بیش نیستم. لیکن خواسته‌ام خوانندگان را بر منت خدا بر خویش و توفیق او برای بنده‌اش مطلع گردانم. تا آنان نیز از آن بهره و استفاده ببرند و این نعمت محفوظ بماند و بیشتر مورد استعمال و استفاده واقع گردد.

وحسبي الله ونعم الوكيل، «إن أريد إلا الإصلاح ما استطعت وما توفيقي إلا بالله عليه توكلت وإليه أنيب» هود.

أباهرة نحن الحماة و كلنا	ينفي عن الأصحاب غمزاً يخذل
عقيدتنا بيضاء غير مشوبه	برفض وأرجاء و جهم ^(۱) يعطل
عقيدة نقل ليلها كنهارها	تعاف إعتزلاً متعباً يتأول
وإنى لراج أن يكون لأسطر	دفعت بها عنك العد امتقبل

ابی‌هریره ما مدافع و طرفدار تو هستیم و همه‌ی ما از اصحاب نفی می‌کنیم، بهتان و افتراهایی را که باعث درماندگی و ناتوانی می‌شوند.

[عقیده‌ی ما] عقیده‌ای است سفید و دور از هر شائبه‌ی رافضی و ارجائی و جهمی‌های تعطیل‌گر. عقیده [مبتنی بر] نقل که شبش همچون روز [روشن] است و

۱- فرقه‌ای از مسلمانان که به تعطیل آیات و احادیث مربوط به صفات خدا قائلند.

دوری می‌جوید از اعتزال‌گرای خسته و درمانده‌کننده‌ی اهل تاویل، و من امیدوارم این چند سطر که به واسطه‌ی آنها از شما درمقابل دشمنان دفاع کرده‌ام، مورد قبول و پذیرش واقع شوند.

عبدالمنعم صالح العلی العزی

قسمت اول: زندگی ابوهریره

ابوهریره‌ی مجاهد مؤمن
ابوهریره‌ی حافظ مورد اطمینان
زندگی ابوهریره بعد از پیغمبر ﷺ

ابوهریره‌ی مجاهد و مؤمن

نام و کنیه‌ی او

آنچه نزد علما راجح است این‌که نام او در جاهلیت عبدشمس بود، اما در اسلام رسول خدا ﷺ نام او را تغییر داد و عبدالرحمن در میان نام‌هایی که برای او ذکر کرده‌اند، نامی است که می‌توان از آن مطمئن بود^(۱). او از طایفه دؤسی (بفتح دال و سکون واو) است که از قبیله‌ی ازد هستند، ازدی‌ها نیز قبیله‌ای هستند یمانی قحطانی مشهور از قبایل. نسب او معروف و محفوظ است تا به جد اعلای این قبیله، ازد پسر غوث اتصال پیدا می‌کند. تاریخ نویس مورد اعتماد «خلیفه‌ی پسر خیاط» نسب او را چنین ذکر کرده است^(۲).

پس او ﷺ ابوهریره‌ی دؤسی یمانی است.

با توضیحی که دادیم پوچی ادعای کسانی که می‌گویند ابوهریره مجهول النسب بوده است، ظاهر می‌شود بلکه در اینجا اضافه کرده و می‌گوییم: ابن اسحاق ساحل کتاب معروف السیره در رابطه با ابوهریره گفته است: او دارای شرف و مکانت خاص بوده و در میان دؤسیان جزو افراد متوسط محسوب می‌شده و جایگاهی را که خود دوست داشت در میان آنان از آن برخوردار باشد، داشته است.

واقعیت این است که شرافت و مکانت او از دو جهت، هم از جهت عموهایش و هم از جهت دایی‌هایش بوده است. زیرا عموی او سعد پسر ابی ذباب کسی بود که رسول خدا ﷺ او را به عنوان امیر دوسیان برگزید و حضرت ابوبکر و عمر ﷺ نیز او را در این مقام ابقا کردند. از ظاهر امر چنین برمی‌آید که اگر سعد در زمان جاهلیت، امیر قوم خود نمی‌بود، رسول خدا ﷺ او را به امارت برنمی‌گزید. زیرا کسی که در سیاست رسول خدا ﷺ در زمینه‌ی امیر قرار دادن افراد تتبع بورزد، درمی‌یابد که او تنها کسانی را به امارت برمی‌گزید که در زمان جاهلیت در میان قوم خود از مکانت و جایگاهی برخوردار

۱- الاستیعاب لابن عبدالبر ۴/۱۲۰۵

۲- الطبقات ص ۲۱۱۴

بودند و چون ایمان می‌آوردند آن‌ها را بر قوم خود امیر قرار می‌داد. مانند برگزیدن صحابی بزرگوار جریر پسر عبدالله بجلی و عدی پسر حاتم طایی بر قومشان و مانند غیر آنان....

در عین حال نصوصی در دسترس است که جمع و توفیق بین آن‌ها ثابت می‌کند ابوهریره رضی الله عنه برادرزاده‌ی این امیر بوده است.

اشاره‌ای که راجع به برادرزاده‌ی این امیر بودنش وجود دارد این است که در زندگی‌نامه پسرش حارث پسر سعد پسر ابی ذباب آمده است که ابوسلمه‌ی پسر عبدالرحمن پسر عوف تصریح کرده او پسر عموی ابوهریره بوده است. در سندی دیگر که بخاری و مسلم به صحت آن تصریح کرده‌اند و به دست ما رسیده است، به این امر تصریح شده است^(۱).

و اما از جهت دایه‌هایش: مادر ابوهریره «امیمه دختر صفیح پسر حارث، و از طایفه‌ی دوسیان، و دایه‌اش سعد پسر صفیح» است^(۲). او «یکی از نیرومندترین مردان بنی دوس بود»^(۳). حتی «از تواناترین و شجاع‌ترین مردان زمان خود بود»^(۴). طبعاً هر کس قوی و قهرمان بود، در میان قومش بزرگوار تلقی می‌گردید. بلکه جاودانه شدن این صفت برای او در تاریخ بدین خاطر بود که این صفت او را در میان قومش بزرگوار و مشهور کرده بود. لازم به ذکر است که دایه‌ی او نیز ایمان آورد و مسلمان شد.

بدین‌وسیله از دو جهت شرافت و بزرگواری برای ابوهریره رضی الله عنه جمع گشته است و پوچی گفته‌ی کسانی که می‌گویند ابوهریره فردی فقیر و آواره و رانده شده بوده روشن می‌گردد. اما انتقاد و خرده‌گیری بر حضرت ابوهریره به دلیل مجهول بودن تاریخ او در زمان جاهلیت، چنان‌که آقای ابوریه و برخی از جاهلان بر او خرده می‌گیرند، ویژه‌ی او نیست، چرا که در حقیقت همه‌ی عرب‌ها در زمان جاهلیتشان گمنام، و در محدوده‌ی جزیره‌ی العرب محصور بوده‌اند، طوری که نه آن‌ها به دنیا اهتمام می‌دادند و نه دنیا به آنان اهتمام می‌داد. مگر در گستره و محدوده‌ی تجارت که کاروان‌های تجارته‌ی بر سرزمین آنان عبور می‌کردند.

۱- صحیح مسلم ج ۷/ص ۳۱ و التاریخ الکبیر ج ۱/ص ۱۲۶۹

۲- المعارف، ابن قتیبه ص ۲۲۷۷

۳- همان ص ۳۲۷۷

۴- الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۴/ص ۴۳۵۲

اما چون اسلام آمد و خداوند آنان را مشرف به حمل رسالت اسلام نمود، برای هر فردی از آنان تاریخی مکتوب تدوین گردید و شوونی به وجود آمد که سخن از آن آوازه دهان‌ها گشت و برای هر یک از آنان راویان پدیدار شد که به تتبع و تحقیق اخبار آن‌ها همت می‌گماشتند و هر کدام دارای شاگردانی شدند که علم و هدایت را از او نقل می‌کردند. با این وصف آیا ممکن است که شأن ابوهریره جدا و مستثنی از شأن جمهور صحابه باشد؟ و چرا مجهول بودن تاریخ ابوهریره در زمان جاهلیت به مکانت و منزلت او در زمان اسلام آسیب رسانده و از شأن او می‌کاهد؟ آقای ابوریه این مطلب را در کجای کتاب خدا یافته است که هر کس در زمان جاهلیت قبل از اسلام تاریخش مجهول باشد حتماً بایستی پست و حقیر شمرده شود و فاقد ارزش و مکانت تلقی گردد و هر حدیثی که از رسول خدا ﷺ روایت کند مورد شک واقع شود. سبحانک هذا بهتان عظیم^(۱). بعد از این که نسبی واضح و بزرگوارانه برای او به اثبات رسیده است، چه تاریخی از او انتظار داشته باشیم و حال آن که او جوانی در حدود سی سالگی بود، هم‌چنان که خواهد آمد.

سبب این کنیه‌ی غریب:

ابوهریره به این کنیه شهرت پیدا کرد و بدان معروف گردید و دلیلش چنانچه حاکم از ابوهریره روایت کرده، این است که گوید: «بدین خاطر مرا به ابوهریره کنیه‌گذاری کردند؛ وقتی که گوسفندان طایفه و قوم خویش را به چراگاه می‌بردم چند بچه گربه‌ی وحشی را یافته‌م و آن‌ها را در آستین پیراهن خویش قرار دادم، چون به میان قوم خود برگشتم صدای آن‌ها را از درون پیراهن من شنیدند، گفتند: ای عبدشمس این چیست؟ گفتم: بچه‌گربه‌هایی است که آن‌ها را یافته‌ام. گفتند: پس تو ابوهریره (پدرگربه) هستی و از آن به بعد این کلمه به کنیه‌ی من تبدیل شد^(۲)».

أبو هريرة فذِّي مكارمه وفي سجاية دوما ساطع الغرر
فذي هريراته في العطف شاهده وحسبه خصلة عطف على المرر
فمن يكن في الوري في العطف مشتهداً فليس يعرف عنه الإفك في الخبر

۱- اقتباس از کلام دکتر السباعی رحمته، السنه و مکانتها، ص ۱۳۰۷

۲- المستدرک، ج ۵۰۶/۳ با سند صحیح و مورد قبول ذهبی

ابوهریره همواره در مکارم و خصوصیات اخلاقیش بی‌همتاست و چهره‌اش درخشان و نورانی و پرتوافکن است.

و این گربه‌هایش شاهد بر مهربانی اویند و کافی است برای اثبات خلق و خوی نیکویش ترحم بر گربه‌ها کسی که در میان موجودات مشهور به مهربانی باشد، امکان ندارد که دروغ و افترا در نقل خبر از او سرزند.

در روایت دیگری به روایت ترمذی از او آمده است که گوسفندان خانواده خویش را به چرا می‌بردم. گربه‌ی کوچکی داشتم که شبانه آن را در درون درختی می‌گذاشتم و چون روز می‌آمد آن را با خود می‌بردم و با آن بازی می‌کردم. بدین وسیله کنیه مرا ابوهریره (پدر گربه کوچک) قرار دادند^(۱).

اما ابوهریره می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا «اباهر» صدا می‌کرد، مردم مرا «اباهریره» بانگ می‌کردند»^(۲). بدین علت می‌گوید: «اگر مرا به صیغه مذکر «اباهر» کنیه‌گذاری کنند، نزد من محبوب‌تر است، تا این که مرا به مؤنث (ابا هریره) کنیه‌گذاری کنند»^(۳). در چند جای صحیح البخاری آمده است که رسول خدا به مناسبت‌های مختلف او را اباهر بانگ کرده است^(۴).

برای کسانی که کمترین اطلاعی از تاریخ داشته باشند، روشن و آشکار است که شهرت یافتن از کانال کنیه و القاب امری شایع و معروف است. تا آن جا که احتمال دارد نام کسی مورد اختلاف واقع شود، اما کنیه‌اش مورد اختلاف واقع نگردد. چنان که این مطلب در مورد خلیفه اول صدق دارد. زیرا او به کنیه‌ی ابوبکر مشهور است و همچنین است وضع و احوال «ابی عبیده» و «ابی دجانہ» و «ابی الدرداء» که همگی از قهرمانان اشراف صحابه بودند. اما به کنیه‌هایشان مشهور گردیدند و نام آن‌ها برای بسیاری از مردم نامعلوم بود. روزی از روزگار نشنیده‌ایم که حسب و نسب فردی در

۱- الترمذی، ج ۱۳/ص ۲۸۸ و آن را حسن توصیف کرده است

۲- المستدرک ج ۳/ص ۶۰۵ با سند صحیح مورد تایید ذهبی

۳- المستدرک ج ۳/ص ۳۵۰۷

۴- بخاری ج ۱/ص ۷۶-ج ۷/ص ۸۸-ج ۸/ص ۴۶۸

مقام مفاضله و مقایسه او با دیگران، از نظر علمی باعث تقدم یا تاخر او گردیده باشد»^(۱).

پس آنچه که ابوریبه به وسیله‌ی آن ابوهریره را مورد نکوهش و تحقیر قرار داده است که گویا با کنیه‌اش بیشتر مشهور بوده تا نامش، اصلاً وارد نیست و جای اعتراض نمی‌باشد.

صفات ابوهریره:

عبدالرحمن پسر ابی لیبیه او را این‌چنین توصیف کرده است: «مردی بود گندم‌گون، چهارشانه، دارای دو گیسوی بافته و میان دو دندان پیشینش فاصله وجود داشت»^(۲).

و ضمضم پسر جوس او را چنین تعریف کرده است: «(۲۴) پیر بزرگواری بود که سرش را گیسو می‌بافت و دندان‌های پیشینش براق و درخشنده بود». محمد بن سیرین او را چنین توصیف کرده است: «سفیدگون بود، نرم‌خوی و دور از خشونت. ریش خود را با حنا رنگ می‌کرد و لباس کتان می‌پوشید»^(۲۵) در چندین سند صحیح آمده است که عبای ابریشم خام، عمامه سیاه و لباس رنگ شده با رنگ سرخ می‌پوشید. از ظاهر امر چنین برمی‌آید که پوشیدن ابریشم و کتان بعد از وسعت یافتن وضعیت و فراخ روزی او بوده است، وگرنه در زمان حیات رسول خدا ﷺ فقیر و ندار بود.

اسلام و هجرت ابوهریره:

قبیله دوس نیز همچون سایر قبایل عربی مشرک و بت‌پرست بودند. آنان بتی داشتند به نام «ذا الخلصه» که بحث از آن در حدیث رسول خدا ﷺ آمده است. زیرا امام بخاری با سندش که به ابوهریره ختم می‌شود، روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: «لا تقوم الساعة حتی تضربَ ألیاتُ نساءِ دؤس علی ذی الخلصة»^(۳)

۱- اقتباس از سخن استاد خطیب در کتابش

۲- ۲۴ و ۲۵ طبقات ابن سعد ۳۳۳/۴ و ۲۳۳۴

۳- رواه بخاری

قیامت فرا نمی‌رسد تا زمانی که سرین زنان قبیله دوس بر بت ذی الخلصه به حرکت و اضطراب در می‌آید و به جای عبادت و سجده بر آن سوار می‌شوند.

ابوهریره در تعلیق بر این روایت می‌گوید: «ذوالخلصه طاغوت (بت) دوسی‌ها بود که در زمان جاهلیت پرستش می‌کردند». و در روایت امام احمد و مسلم آمده است: «ذوالخلصه بتی بود که دوسی‌ها در جاهلیت آن را می‌پرستیدند». در روایت امام احمد اضافه بر روایت مسلم آمده که در «تباله» قرار داشت. تباله روستایی میان طایف و یمن است. چنان که در معجم البلدان آمده است، در میان این گمراهی جاهلی و تاریکستان شرک، آوازه‌ی دعوت توحید از مکه به گوش «مردی بزرگوار، شاعری ثروتمند و مهمان نواز»^(۱) که طفیل پسر عمرو دوسی بود رسید. «طفیل در مکه اسلام آورد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعیت کرد. بعد به میان قوش در سرزمین دوس برگشت»^(۲) و «قوم خویش را به سوی اسلام دعوت کرد و آنان اسلام آوردند»^(۳). «در این میان ابوهریره نیز از جمله‌ی اسلام آورندگان بود».

طفیل گوید: «همراه با مسلمان شدگان قومم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدیم، آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیبر بود. سرانجام با هفتاد یا هشتاد خانوار دوسی در مدینه مستقر شدیم». درست از این روز به بعد ابوهریره خودش مسؤولیت پیگیری نقل اخبار خود و هیئت نمایندگان قبیله‌ی دوسی را به عهده می‌گیرد.

ابوهریره می‌گوید: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به قصد فتح خیبر از مدینه خارج شد، سباع پسر عرفطه غفاری را جانشین خویش در مدینه قرار داد. ما که هشتاد خانوار دوسی بودیم، به مدینه آمدیم»^(۴). یکی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله در خیبر است و بعد از بازگشت به نزد شما خواهد آمد. گفتم: اگر بشنوم که او در جایی است حتماً به نزدش خواهیم شتافت»^(۵). به نزد سباع پسر عرفطه آمدیم، خود را آماده کردیم و یک روز قبل

۱- ابن سعد ۲۷۳/۴

۲- المستدرک ج ۳/ص ۲۵۹

۳- ابن سعد ج ۱/ص ۳۵۳

۴- مستدرک ج ۲/ص ۳۳ با سند صحیح و مورد تایید ذهبی و مسند احمد، ج ۲ ص ۲۴۵.

۵- مغازی الواقدی ج ۲/ص ۶۳۶ و النظاه و الکتیبه از دزهای محکم خیبر بودند

یا بعد از فتح به خدمت رسول خدا رسیدیم^(۱). ایشان قلعه‌ی «النتاة» را فتح کرده بودند و ساکنان قلعه‌ی الکتیبه را به محاصره در آورده بودند. صبر کردیم تا خداوند دروازه‌های آن را بر ما گشود».

ابوهریره در آن زمان در جوشش جوانی بود. زیرا عمرش کمتر از سی سال بود و از تاریخ وفاتش می‌توانیم عمر او را در آن زمان درک کنیم. چنان‌که در بحث وفاتش می‌آید. پس هیچ عجیب نیست که دارای ذهنی تیز و ذکاوت شدید و سرعت حفظ و شدت ایمان بوده باشد. زیرا عادت کردن او بر حفظیات ذهنی و اعتماد بر حافظه‌ی نفس در زمانی که یتیم بود او را در این امور مساعدت می‌نمود. همچنان‌که دوری از مشغولیت‌های دنیا و هجرت مسکینانه‌ی او که هیچ تعلق قلبی به اموال و ثروت‌های دنیایی نداشت، او را بر تجرد و فارغ شدن برای حفظ قرآن و احادیث، یاری می‌رساند. در این زمینه خود او می‌گوید:

«نشأت یتیم و هجرت مسکینا»^(۲)

یعنی: یتیم بزرگ شدم و فقیر هجرت کردم.

نایل شدن ابوهریره به فضایل پی در پی:

پیوستن ابوهریره به رسول خدا ﷺ و مجتمع صحابه زمینه فرود پشت سر هم خیر و فصل بر او را فراهم نمود. او اجر مصاحبت (صحابی بودن) مطلق را می‌برد و عدالتی را که به همه‌ی آن‌ها نسبت داده شده است و قرآن و سنت آن را برای یاران اثبات کرده‌اند، دریافت می‌نماید. پس هر کس آن را نپذیرد، در واقع به رد و انکار قرآن و سنت و اجماع صدر اول از مسلمانان برخاسته است.

ابوهریره از این جهت که قبیله‌اش دوس از طرف رسول خدا ﷺ دعوت به هدایت شد و شرف پذیرش و قبول اسلام را دریافتند، مشرف واقع گردید. شرف یمنی بودن را نیز دریافت و شرف و اجر هجرت به سوی خدا و رسول او را کسب کرده است. چون هجرت او قبل از فتح مکه صورت گرفته است و شرف دعوت رسول خدا ﷺ از او را دریافت و اجر فقر و مسکنت و اهل صفا بودن را نیز کسب کرده است. در عین حال

۱- المستدرک ج ۲/ص ۳۳

۲- ابن سعد ج ۴/ص ۳۲۶

اجر جهاد زیر پرچم رسول خدا ﷺ و اجر حفظ و تبلیغ احادیث رسول خدا ﷺ را یافته است.

نایل شدن به فضل صحابی مطلق

خداوند متعال در آیات کثیری از قرآن کریم اصحاب بزرگوار را مورد اکرام و فضل قرار داده است که ثابت کننده‌ی فضل و عدالت آنهاست. بعضی از این آیات در مورد یک صحابی بزرگوار فرود آمده و برخی در مورد تعدادی از آنها به مناسبت حضور آنها در یک واقعه‌ی معین با رسول خدا ﷺ فرود آمده‌اند. مانند رضوان خدا از کسانی که زیر درخت در حدیبیه به او بیعت دادند. بعضی از آیات دیگر راجع به عموم اصحاب فرود آمده‌اند و همه‌ی اصحاب در زیر سایه‌ی چتر آن قرار گرفته‌اند.

رسول خدا ﷺ نیز اصحاب خود را مورد چنین احترام و اکرامی قرار داده‌اند. مانند اثبات استغفار یا اعلان فضل و عدالت برای برخی یا طبقه‌ای از آنان یا همه‌ی آنها. از جمله‌ی آیات عام و فراگیر این آیه است:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹].

یعنی: محمد فرستاده‌ی خداست و آن‌هایی که با اویند بر کافران سخت‌گیر و با همدیگر مهربانند.

و از جمله آیاتی که در اواخر نزول وحی بر پیغمبر خدا ﷺ فرود آمده است، این آیه است:

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى الَّذِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ [التوبة: ۱۱۷].

یعنی: همانا خداوند توبه پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت. آن‌هایی که در ساعت سختی و دشواری از او پیروی کردند بعد از آن که دل‌های گروهی از آنها، اندکی مانده بود که بلغزد. سپس بر آنها عنایت کرد و توبه آنان را پذیرفت، چرا که او نسبت به مومنان بسیار رؤوف و مهربان است.

رسول خدا ﷺ در حدیثی که بخاری و غیر او روایتش کرده‌اند فرموده است: «لا هجرة بعد الفتح» یعنی: بعد از فتح [مکه] چیزی بنام هجرت وجود ندارد. پس ابوهریره

از مهاجرین به شمار می‌آید. زیرا قبل از فتح مکه هجرت کرده و بر اساس این آیه و آیات فراوان دیگر که به بیان فضل مهاجران پرداخته‌اند، دارای اوصاف مهاجرین است. چرا که هر کس به نزد پیغمبر هجرت کرده - خواه از مکه یا از جای دیگر - مهاجر به شمار می‌آید و صفت هجرت تنها منحصر به اهل مکه نیست. زیرا مرکزیت سیاسی مکه در آن همهی اعراب را به ترس و وحشت می‌انداخت. لذا اگر کسی دایره‌ی حصار مکه را می‌شکست و هجرت می‌کرد، مهاجر به شمار می‌آمد، خواه اهل مکه می‌بود یا جای دیگری. اما واژه‌ی مهاجرین اگر به صورت مطلق ذکر شود، مقصود از آن نزد محققین کسانی هستند که از مکه هجرت کرده باشند و بس.

و اما احادیث عام و فراگیر چه بسیارند. از جمله‌ی آن‌ها:

۱- حدیثی است که امام احمد با سند صحیح از عمر روایت کرده و می‌گوید: رسول خدا ﷺ در همین جایی که من هم‌اکنون در آن ایستاده‌ام، ایستاد و فرمود: «أحسنوا إلى أصحابي ثم الذين يلونهم»^(۱) یعنی: «با یاران من به نیکی رفتار کنید و بعد با کسانی که بعد از آنان می‌آیند».

۲- و از جمله‌ی آن‌ها حدیثی که امام بخاری با سندی که به عمران پسر حصین ختم پیدا می‌کند، از رسول خدا ﷺ روایت کرده که فرمود: «خیرکم قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم». عمران گوید نمی‌دانم رسول خدا ﷺ دو یا سه بار آن را تکرار کرد^(۲).

یعنی: بهترین شما قرن من است، سپس کسانی که به دنبال آن‌ها می‌آیند، بعد کسانی که به دنبال آن‌ها می‌آیند. (یعنی قرن صحابه تابعین و تابع تابعین)

۳- حدیثی که بخاری با سندش از جابر پسر عبدالله از ابوسعید خدری روایت کرده که گفت:

«يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغْزُونَ فِيئَامٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ لَهُمْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَيَقُولُونَ. نَعَمْ فَيُفْتَحُ لَهُمْ ثُمَّ يَغْزُونَ فِيئَامٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ لَهُمْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى مَنْ صَحِبَ

۱- المسند ج ۱ حدیث شماره ۱۷۷

۲- بخاری ج ۸/ص ۱۱۳ و ۱۷۶

رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَيَقُولُونَ نَعَمْ. فَيُفْتَحُ لَهُمْ ثُمَّ يَغْزَوُ فِتْنًا مِنَ النَّاسِ فَيَقَالُ لَهُمْ هَلْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى مِنْ صَحْبٍ مَنْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فَيَقُولُونَ نَعَمْ. فَيُفْتَحُ لَهُمْ»^(۱)

یعنی: رسول خدا ﷺ گوید زمانی بر انسان‌ها می‌آید که دسته‌ای از مردم به جنگ و جهاد می‌روند. از ایشان می‌پرسند: آیا در میان شما کسی از یاران رسول خدا ﷺ وجود دارد؟ در پاسخ می‌گویند: بلی، پس فتح و ظفر نسیب آن‌ها می‌شود، بعد زمان دیگری بر انسان‌ها فرا می‌رسد، دسته‌ای از آنان به جنگ می‌روند. از ایشان سوال می‌شود: آیا کسی از یاران اصحاب رسول خدا ﷺ در میان شما وجود دارد؟ می‌گویند آری، فتح و ظفر نسیب آنان نیز می‌شود. بعد زمانی بر انسان‌ها می‌آید که دسته‌ای به جنگ و جهاد می‌روند. از ایشان نیز سوال می‌شود: آیا کسی از یاران یاران رسول خدا ﷺ در میان شما وجود دارد؟ می‌گویند: آری، آنان نیز پیروز می‌شوند.

رسول خدا ﷺ در فرموده‌ای که بخاری با سندی که به ابو سعید خدری رضی الله عنه منتهی می‌شود، روایت کرده ما را امر کرده که از سب و فحش نسبت به اصحاب خودداری ورزیم. «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي. فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا، مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ، وَلَا نَصِيفَهُ».

رسول خدا ﷺ گوید: «یاران مرا سب و دشنام ندهید، زیرا اگر کسی از شما به اندازه‌ی وزن کوه احد طلا صدقه دهد، به اندازه‌ی مشت‌ی از صدقه‌ی یکی از ایشان، یا نصف مشت‌ی ارزش ندارد».

رسول خدا ﷺ در این حدیث خالد پسر ولید را به خاطر این که عبدالرحمن پسر عوف را فحش و ناسزا گفته بود، به شدت مورد خطاب قرار داد. خطاب رسول خدا ﷺ در فرموده فوق متوجه متأخرین صحابه است، هر چند خالد جزو گروه متوسط صحابه به شمار می‌آید، اما اگر یکی از آن‌ها (اصحاب) با این که صحابی است، به اندازه‌ی کوه احد طلا صدقه بدهد، اجرش به اندازه‌ی اجر یک فرد از سابقین اولین اصحاب از جمله عبدالرحمن پسر عرف نخواهد بود. حال ما کجا و صحابی کجا؟

به این خاطر است که محبت اصحاب و استغفار برای آنان یکی از اصول عقیده پاک و سالم اسلامی به شمار می‌آید و علمای ما (سلف) و خلف به این امر تصریح فرموده‌اند.

امام اذرعی رحمته الله در شرحی که بر عقیده‌ی طحاویه نوشته است از ابن بطه عکبری با اسناد صحیح که به ابن عباس رضی الله عنه اتصال پیدا می‌کند، می‌گوید: «لا تسبوا أصحاب محمد صلی الله علیه و آله فلمقام أحدهم ساعة - یعنی مع النبي صلی الله علیه و آله خیر من عمل أحدکم أربعین سنه»^(۱) یعنی: کسی یکی از یاران محمد را فحش و ناسزا نگوید، چرا که اقامت و ماندگاری یک ساعته‌ی او با رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر از عمل چهل سال شماست.

تابعی بزرگوار، قتاده پسر دعامه رحمته الله می‌گوید: «شایسته‌ترین کسانی که تصدیق نمودید اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، آنانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را برای مصاحبت و رفاقت پیغمبرش و استقامت و استواری دینش برگزیده است»^(۲).

امام عبدالقادر گیلانی رحمته الله از تابع تابعین سفیان پسر عیینه نقل کرده که: «هر کس در مورد اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن بدی بر زبان آورد، اهل هوا و هوس است»^(۳).

قاضی بصره عبدالله ابن سوار عنبری متوفای ۲۲۸ هـ.ق گفته است: «سنت نزد ما تقدیم ابوبکر و عمر و عثمان و محبت همه‌ی اصحاب بزرگوار و خودداری از ذکر بدی‌های آنان، و درخواست رجای عظیم برای آنان است»^(۴).

حمیدی قرشی شاگرد شافعی و استاد بخاری در توضیح عقیده خویش در مورد صحابه می‌گوید: نزد ما طلب رحمت برای همه‌ی اصحاب محمد صلی الله علیه و آله لازم است، چون خداوند عظیم الشان می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ﴾^(۵) [الحشر: ۱۰].

یعنی: کسانی که بعد از ایشان (اصحاب) آمدند می‌گویند پروردگارا از گناهان ما، و گناهان برادرانمان که در ایمان بر ما پیشی گرفته‌اند، درگذر.

۱- شرح العقیده الطحاویه، ص ۳۹۸

۲- مسند احمد ج ۳/ص ۱۲۴ با سند صحیح

۳- الفنیه لطالبی طریق الحق ج ۱ ص ۷۹

۴- تهذیب ج ۵ ص ۳۴۸

۵- به روایت سند حمیدی ج ۲ ص ۵۴۶

به مفاد این آیه ما تنها به استغفار برای آنان ماموریت داده شده‌ایم. هر کس آن‌ها را بدگویی کند و آن‌ها یا یکی از آن‌ها را تنقیص نماید، پیرو سنت نیست و سهمی از غنایم به او تعلق نمی‌گیرد. افراد فراوان به نقل از مالک پسر انس ما را بر این امر مطلع کرده و خبر داده‌اند، زیرا مالک فرموده است خداوند فیئی را تقسیم کرده و فرموده: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَجْرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ﴾ [الحشر: ۸]. یعنی: غنایم به دست آمده از آن مهاجران مستمندی است که از خانه و کاشانه‌ی خود بیرون رانده شده‌اند. و بعد فرمود: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾. یعنی: و کسانی که بعد از آنان می‌آیند. بنابراین هر کس در حق آن‌ها به فرود آمدن این آیه اعتراف نکند، سهمی از فیئی به او تعلق نمی‌گیرد^(۱).

امام پارسا حافظ عبدالرحمن پسر ابی حاتم رازی گوید: «و اما یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله، آن‌ها کسانی هستند که شاهد وحی و نزول قرآن بوده‌اند و تفسیر و تاویل را شناخته‌اند، خداوند آن‌ها را برای مصاحبت فرستاده‌اش و نصرت و اقامه دین و اظهار حق نهفته در آن، برگزیده و به صحابی بودن آن‌ها برای رسول خدا صلی الله علیه و آله راضی گردیده و آن‌ها را برای ما الگو و نشانه قرار داده، آن‌ها حفظ کردند از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن چه را که از طرف خدا به آنان ابلاغ کرد. از روش و شریعت، حکم و قضاوت، و امر و نهی، و منع و تادیب و ایشان آن را به بهترین شیوه فهم و درک کردند، در امر دین فقیه گشتند و امر و نهی خدا را به برکت دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله درک کردند. همچنین به وسیله‌ی مشاهده کردن تفسیر و تاویل و اخذ و استنباط کتاب خدا، از شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله، خداوند به واسطه‌ی این امر که آن‌ها را به آن مشرف کرده بود و بر آن‌ها منت نهاده بود و آن‌ها را الگو قرار داده بود، شک کذب و غلط و ربیب و افترا را از آن‌ها دور کرد و آن‌ها را عادلان امت نام نهاده است.» در محکم کتابش می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾ [البقرة: ۱۴۳].

یعنی: و این چنین شما را امت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید.

رسول خدا ﷺ به نقل از خداوند عزوجل واژه‌ی «وسطا» را به «عدلا» تفسیر کرده است. پس آن‌ها عادلان ملت هستند و ائمه‌ی هدایت‌اند و ناقلان کتاب و سنت. خداوند ما را فرا می‌خواند تا به راه و روش آنان تمسک بجوییم و بر برنامه و در پیش گرفتن رفتار آنان به حرکت در آییم و به آنان تأسی کنیم. زیرا می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾ [النساء: ۱۱۵].

کسی را که با پیغمبر دشمنی ورزد، بعد از آن که (راه) هدایت بر او روشن شده است و راهی جز راه مومنان در پیش گیرد، به همان جهنمی که در پیش گرفته رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است.

رسول خدا ﷺ را می‌بینیم که در احادیث فراوان بر تبلیغ از او تاکید می‌ورزد. در این احادیث یاران خویش را مخاطب قرار می‌دهد. از جمله در حدیثی برای آنان دعا کرد و فرمود: «نَصَرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَتِي فَبَلَّغَهَا ووعاها حتی يبلغها غيره» یعنی: خداوند زیبا و خرم و شاداب گرداند کسی را که سخن مرا می‌شنود، آن را حفظ کرده و محتوای آن را دریافت می‌کند تا آن را به غیر خود ابلاغ نماید.

رسول خدا ﷺ در یکی از خطبه‌های دیگرش فرمود: «باید آن که حاضر است از شما آن (حدیث) را به افراد غایب برساند». و فرمود: «از من به دیگران ابلاغ کنید، ولو در حد یک آیه باشد و از من (حدیث) به دیگران برسانید و هیچ منعی در این زمینه وجود ندارد».

بعدا اصحاب بزرگوار ﷺ در نواحی و شهرها و مناطق مرزی، متفرق شدند و در فتح ممالک و قیام به غزوات و جهاد و به عهده‌گرفتن امارت و قضاوت و اجرای احکام مشارکت جستند. هر یک از آنان در حوزه‌ی اقامت و شهر محل سکونت خویش به پخش و نشر آنچه از رسول خدا ﷺ دریافت کرده بود، همت گماشت و بر اساس فرمان خدا به اجرای احکام پرداختند و امور کشور را طبق سنت رسول خدا ﷺ پیش بردند و در اوج اخلاص و با حسن نیت و قصد قربت به خدا به تعلیم فرایض و احکام و سنن و

حلال و حرام به مردم برخاستند تا هنگامی که به سوی پروردگار خویش شتافتند رضوان و مغفرت و رحمت خدا بر یکایک آنان باد^(۱).

امام جرح و تعدیل ابوزرعه رازی پسر خاله‌ی ابی حاتم گوید: «هرگاه کسی را دیدی که به بدگویی و تنقیص شخصیت یکی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله دهان می‌گشاید، بدان که او از زندیقان است، چون قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر دو نزد ما حق‌اند و این دو حق هم از جانب صحابه به ما رسیده‌اند و تنها به این دلیل به تجریح گواهان ما اقدام می‌نمایند تا کتاب و سنت را باطل کنند و جرح (فاقد عدل و اعتبار شمردن سخن) این‌ها اولی است و آنان زندقه هستند»^(۲).

امام طحاوی در کتاب عقیده‌ی مشهورش که علمای مذاهب بر صحت آن و وجوب اعتقاد بدان از سوی هر مسلمانی اتفاق و اجماع دارند، حب صحابه را ایمان و بغض آن‌ها را کفر دانسته است. او می‌گوید: «اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوست داریم اما در محبت هیچ یک از آن‌ها افراط نمی‌ورزیم و از هیچ یک از آنان برائت و بیزاری نمی‌جوییم. هر کس که بغض ایشان را در دل قرار دهد و جز به نیکی از آنان یاد کند، جز به خیر از آنان یاد نمی‌کنیم و محبت آنان دین و ایمان و احسان است و بغض آنان کفر و نفاق و طغیان»^(۳).

امام سبکی در فتاوایش این نص را حمل بر تکفیر کسانی کرده که بغض اصحاب را به دلیل صحابه بودن در دل بگیرند. زیرا آن‌ها فضل صحبت و هم‌نشینی را دارا هستند، اما در مورد سب اصحاب می‌گویند: خواه یکی از آن‌ها را سب کند، یا همه‌ی آن‌ها را باعث کافر شدن فرد سب کننده می‌شود^(۴). آن دسته از علما که از تکفیر همچون کسانی توقف کرده‌اند، همه‌ی آنان بر فاسق بودن سب کننده، اجماع دارند. (*)

و اما ابن حبان از فرموده‌ی رسول الله در خطبه حجة الوداع – که ابوهریره نیز از جمله‌ی شنوندگان بود – استنباط کرده که صحابه عادل بوده‌اند. رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- مقدمه المعرفه کتاب الجرح و التعدیل اص ۷

۲- الکفایه فی علم الروایه ص ۴۹ با سند صحیح از ابی زرعه

۳- شرح العقیده الطحاویه ص ۳۹۶

۴- و (*) فتاوی سبکی ج ۲/ص ۵۷۵ و ۵۸۰

می‌فرماید: «ألا فلیبلغ الشاهد منکم الغائب» بایستی حاضران از شما [این پیام را] به غائبان ابلاغ کنند.

ابن حبان گوید این فرموده رسول خدا ﷺ بزرگترین دلیل است بر این‌که صحابه همگی عادل بوده‌اند. زیرا اگر افراد مجروح و ضعیف، یا یک فرد غیر عادل در میان آنان می‌بود، رسول خدا ﷺ آن را استثناء می‌کرد و می‌فرمود فلان و فلان از شما آن را به افراد غایب ابلاغ نمایند، و چون همه‌ی آن‌ها را به صورت کلی و اجمالی امر کرده که به تبلیغ غایبان قیام کنند، دلیل بر این است که همگی اصحاب عادل بوده‌اند و برای شرافت و بزرگواری آنان همین بس که رسول خدا ﷺ آن‌ها را موصوف به صفت عدل نموده است^(۱).

آنچه گذشت سخن ابن عباس و بعضی از تابعین و اتباع تابعین و ائمه‌ی حدیث در قرون برتر اولیه بود و کسانی که بعد از این‌ها آمده‌اند، سخنان فراوان و نیکویی در ارتباط با اصحاب بر زبان آورده‌اند.

خطیب بغدادی می‌گوید: عدالت صحابه از این‌رو ثابت است که خداوند آن‌ها را عادل معرفی و از پاکی آن‌ها خبر داده و در نص قرآنی از آنان سخن به میان آورده است، بعد آیات و احادیثی در این زمینه آورده و بعد از ذکر آن‌ها می‌گوید: «اخبار در این زمینه فراوانند و همه‌ی آن‌ها مطابق آنچه در نص قرآن آمده می‌باشند و همه‌ی آن‌ها مقتضی طهارت صحابه، و حکم قطعی به عدالت و نزاهت آن‌ها هستند. پس از عادل معرفی کردن خداوند آن‌ها را - در حالی که از باطن و درون آن‌ها مطلع است - هیچ نیازی به این ندارند که مخلوقات آن‌ها را عادل معرفی کنند». و اگر به فرض، از جانب خدا و رسول هیچ سخنی در مورد آنان نمی‌آمد، باز اقتضای حالی که آنان بر آن بوده‌اند، از هجرت و جهاد و یاری‌رسانی و بذل جان و مال و کشتن آبا و اولاد و مناصحه در راه دین و قوت ایمان و یقین، همه‌ی این‌ها دلایلی قطعی بر عدالت و لزوم اعتقاد به نزاهت آن‌ها می‌باشند و این‌که آن‌ها از همه‌ی تعدیل و تزکیه‌کنندگان بعد از خودشان - تا ابد - بهتر و برترند و این، سخن و رأی همه‌ی علما و فقهای مورد اعتماد و مقبول القول است^(۲).

۱- صحیح ابن حبان ج ۱/ص ۱۲۳

۲- الکفایه ص ۴۶ و ۴۹

سرخسی متوفای سال ۴۹۰ هـ که یکی از بزرگان علمای حنفیه است، می‌گوید: خداوند در بیشتر از یک‌جای کتابش به ثناگویی اصحاب پرداخته است، چنان‌که می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹]. یعنی: محمد فرستاده‌ی خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سخت‌گیر و با همدیگر مهربانند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در توصیف آن‌ها می‌گوید ایشان بهترین انسان‌ها هستند و می‌فرماید: «خیر الناس قرنی الذین أنا فیهم»^(۱).

یعنی: بهترین انسان‌ها، انسان‌های قرنی هستند که من در میان آن‌ها هستم و شریعت به زبان و لغت آنان به دست ما رسید، هر کس در برابر آن‌ها زبان به طعن و بدگویی بگشاید، ملحد و دشمن اسلام است و اگر توبه نکند چاره‌اش شمشیر است. امام الگو، ناصر سنت و قلع و قمع‌کننده‌ی بدعت ابن تیمیه‌ی حرّانی می‌گوید: هر کس یکی از اصحاب را نفرین کند، چون معاویه و عمرو پسر عاص و امثال آن‌ها - یا کسی که برتر و بزرگتر از این‌ها است. چون ابوموسی اشعری و ابوهریره، یا کسی که برتر از آن‌ها است. چون طلحه و زبیر یا عثمان و علی یا ابوبکر صدیق و عمر فاروق یا عایشه ام المؤمنین، یا غیر این‌ها، از یاران و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، او به اتفاق همه‌ی پیشوایان دینی مستحق عقوبت شدید است^(۲).

در این باب اقوال بس پسندیده‌ی دیگری وجود دارد که استاد محمد عجاج الخطیب و غیر او آن‌ها را ذکر کرده‌اند که من در این‌جا به ذکر چند قول برگزیده که کسی آن‌ها را ذکر نکرده بسنده کرده‌ام.

در زمانی که بدگوی از صحابه و تنقیص شخصیت آنان به وفور رواج پیدا کرده است، یکی از کارهایی که بایستی از باب ادای دینی که در برابر آن‌ها بر گردن داریم، انجام دهیم و باید ادایش کنیم. پیگیری فضایل صحابه و ترویج و اشاعه‌ی آن در میان مردم و دفاع از آن‌ها در مقابل دشمنانشان است. من از خداوند خواهانم به خاطر تالیف این کتاب حسناتی برایم بنوسید و خطاهایی از من بزداید و مرا با آنان محشور فرماید.

۱- اصول سرخسی ج ۲/ص ۱۳۴

۲- فتاوی این تیمیه ۲۱۶/۴

نائل شدن ابوهریره به فضل دعوت رسول خدا ﷺ از قبیله دوس به هدایت:

امام بخاری با سندی که به ابوهریره ختم می‌شود، روایت کرده که طفیل پسر عمرو دوسی و همراهانش در وفدی به خدمت رسول خدا ﷺ شرفیاب شدند و عرض کردند ای رسول خدا قبیله دوس سر به عصیان و نافرمانی برداشته، علیه آنان نزد خدا دعا کن، یکی گفت: قبیله‌ی دوس هلاک شد، رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند قبیله‌ی دوس را هدایت کن و آن‌ها را به اینجا - مدینه رسول الله - بکشان^(۱).

هرچند زمانی که رسول خدا این فرموده را بر زبان آورد، حضرت ابوهریره ایمان آورده بود، اما با وجود این، این دعای کریمه شامل او نیز می‌شود. زیرا یکی از معانی هدایت ثبات بر مضمون آن برای فرد مسلمان، و دخول در اسلام برای کسی که هنوز مسلمان نشده و ایمان نیاورده، به حساب می‌آید.

نایل شدن به فضل یمنی و اهل آن جا بودن در آن زمان:

ابوهریره یمنی است و شرف یمن و یمنی بودن شامل حال او می‌شود. بخاری با سندی که به عقبه پسر عمروؓ می‌رسد، روایت کرده که عقبه گفت: «رسول خدا ﷺ به دست خویش به سوی یمن اشاره کرد و فرمود: ایمان در آن جا (یمن) است»^(۲).

بخاری در روایت دیگری از ابوهریره روایت می‌کند که شنید رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «ایمان یمنی، و حکمت یمنی است»^(۳).

در فرموده‌ی دیگری از ابوهریره آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «اهل یمن به نزد شما آمدند، آن‌ها از دیگران نازک دل‌تر و نرم قلب‌تر هستند»^(۴).

ای مخالف: «در این حدیث بنگر، آیا رسول خدا ﷺ ابوهریره را از اهل یمن استثناء کرده است تا ما نیز با شما هم‌رای شویم!».

۱- بخاری ۵۴/۴ و ۲۲۰/۵

۲- بخاری ۱۵۵/۴

۳- بخاری ۲۱۷/۴ و ۲۱۹/۵

۴- بخاری ۲۱۹/۵

این حجر گفته: «مراد به یمنی‌ها در این فرموده، یمنی‌های موجود در آن زمان بوده‌اند، نه همه‌ی یمنی‌ها در همه‌ی زمان‌ها زیرا لفظ حدیث مقتضی این معنی نیست»^(۱).

بخاری از ابن عمرو روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو بار فرمود: «خدواندا برکت را در شام و یمن ما بینداز»^(۲).

نائل شدن به شرف دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و تأیید او:

بخاری گوید: «محمد پسر عقبه به روایت از فضل پسر علاء از اسماعیل پسر امیه از محمد پسر قیس، برای ما نقل کرد که زید پسر ثابت گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ابوهریره دعا کرد»^(۳).

این دعا را امام مسلم به نقل از ابوهریره رضی الله عنه این چنین روایت کرده است. ابوهریره گوید: «عرض کردم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله از خدا بخواه که من و مادرم را نزد بندگان مؤمن محبوب بدارد و آن‌ها را نیز نزد ما محبوب قرار دهد». گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدواندا این بنده‌ی کوچکت (یعنی ابوهریره) و مادرش را نزد مؤمنان محبوب بگردان و مؤمنان را نیز نزد آنان محبوب بگردان، به دنبال این دعا، خدواند مؤمنی را نیافریده که نام مرا شنیده باشد یا مرا دیده باشد، مگر این که مرا دوست می‌دارد»^(۴).

با این وصف محبت ابوهریره از علامت و نشانه‌های مؤمنان است. ابوداود با سند صحیح از سعید پسر ایاس جریری، او هم از ابو نضره عبدی از طفاوی که هر سه نفرشان مورد اعتماد و جای ثقه هستند، روایت کرده که ابوهریره رضی الله عنه گفت: وقتی من بیمار و درمسجد افتاده بودم، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وارد مسجد شد و سه بار فرمود: چه کسی جای جوان دوسی را می‌داند؟ مردی عرض کرد: ای رسول خدا او

۱- فتح الباری ۳۴۳/۷

۲- بخاری ۷۶۹

۳- التاریخ الکبری ج ۱ ص ۲۱۳ گوید: مردان سند همگی جای اعتماد و ثقه هستند.

۴- مسلم ۱۶۶/۷

مریض است و درگوشه‌ای از مسجد افتاده. رسول خدا بسوی من آمد و دست مبارکش را روی من نهاد و گفت: خوب است، من (خوب شدم) و برخاستم^(۱).

رسول الله این چنین حال او را تفقد می‌کرد و این چنین زمانی که در یک نماز او را ندید از حال او پرس و جو کرد.

وكنت الیرالیدی مصطفی

وَأنت الوفی لهدی النبئی

وعبت (الحدیث) وأدیته

حفظت لناسنه المصطفی

بسیر علی هدیک المؤمنون

ویقبس من نورک السالکون

یعنی:

تو نزد پیا مبر خدا محبوب بودی

وهچون پدر بر شما مهربان و

دلــــســــوز بــــود

وتو وفادار هدایت نبوی

بــــودی

حدیث را فهم کردی و ادا نمودی

حفظ کردی برای ما سنت مصطفی را

ودهان به کلام طیب (سخن پسندیده)

گشــــود

مومنان بر روش شما در حرکت‌اند

از نور تو بر می‌گیرند ســــالکان، راه

بسوی راهی که درست‌تر و صواب‌تر

اســــت

بهرمندی ابوهریره از شرف فقر و اهل صغه بودن:

«صغه جای (سایه بان سایه دار و سایه افکنی) در مسجد نبوی بود»^(۱). حضرت ابوهریره از خود می گوید که: «مردی از مساکین و فقیران صغه بود»^(۲). بلکه او یکی از مشهورترین افراد مقیم در صغه بود زیرا تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در قید حیات بود او صغه را به عنوان محل سکونت خویش برگزید و از آن کنار نگرفت، او معرفی کننده ساکنان صغه، چه آنهایی که می آمدند و سکونت می گزیدند و چه آنهایی که به عنوان رهگذر در آن جا فرود می آمدند و آن جا را ترک می کردند، بود^(۳).

«اهل صغه مجموعه ای از افراد فاقد مسکن و مأوا از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند که در زمان حیات رسول خدا در مسجد می خوابیدند و در سایه بان آن می آرمیدند و غیر از آن ماوی و مکان دیگری نداشتند و چون وقت صرف شام فرا می رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ها را به سوی خود فرا می خواند و بر اصحاب تقسیم می نمود و دسته ای از آن ها با رسول خدا شام صرف می کردند. این وضعیت تا زمان رفع فقر و غنی شدن پیامبر و یاران ادامه پیدا کرد»^(۴). و هنگامی که صدقه ای به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورده می شد، آن را میان ایشان توزیع می کرد و خود چیزی از آن مصرف نمی کرد. اگر هدیه ای به نزدش می آوردند، سهم آن ها را از آن می داد ولی خود نیز از آن برمی داشت و در آن شریک آن ها می شد^(۵). رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: هر کس غذای دو نفر در نزد خویش دارد، سه نفر با خود ببرد و کسی که غذای سه نفر دارد، پنج یا شش نفر با خود ببرد^(۶). یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله در امر ضیافت اهل صغه در منازل خویش با هم رقابت داشتند تا به مهمان داری آنان مشرف شوند. روایت شده که حضرت ابوبکر یک بار سه نفر از آنان را همراه خود برد و پیغمبر صلی الله علیه و آله ده نفر را با خود برد.

۱- فتح الباری ج ۲/ص ۸۱ مصنف ابن ابی شیبه ج ۲/ص ۸۴

۲- بخاری ج ۳/ص ۶۵

۳- حلیه الاولیاء ج ۱/ص ۳۷۶

۴- روایت ابن سعد ج ۱/ص ۲۵۵ از قول یزید پسر عبدالله پسر قسیط

۵- بخاری ج ۱/ص ۱۴۷ از عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق و مسلم ج ۶/ص ۱۳۰

۶- بخاری ۱۲۰/۸ از قول ابی هریره

عادت چنین بود که اگر مرد مهاجری وارد مدینه می‌شد، اگر شناسی در مدینه داشت نزد او منزل و ماوی می‌گرفت و اگر شناسی نداشت در صفه سکنی می‌گزید^(۱). چرا این‌طور نباشد در حالی که اهل صفه «مهمانان اسلام بودند و در کنار هیچ احدی از اهل مدینه منزل و ماوی نگزیده و هیچ ثروت و سامانی نداشتند». در روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده که می‌گوید: فقیرانه زیستند تا آن‌جا که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با برخی از آنان نماز اقامه می‌کرد، چون سلام نماز بداد اهل صفه از چپ و راست بر او بانگ برآوردند که ای رسول خدا صلی الله علیه و آله خرما شکم‌هایمان را سوزاند و بینی ما را پاره کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بالای منبر خویش صعود کرد و حمد و ثنای خدا را به جا آورد. سپس از سختی و شدت آن‌چه که برخی از افراد قومش بدان گرفتار شده بودند، پرده برداشت^(۲). ابوهریره هفتاد نفر از اهل صفه را دیده است که هیچ‌کدام از آنان عبا نداشت‌اند، یا دامن یا جامه و تن‌پوش تنها، که آن را دور گردن خویش می‌پیچیدند، بعضی از آن‌ها تا نیمه‌ی ساق‌ها، و بعضی تا پاشنه‌هایشان می‌رسید و از ترس این‌که نکند عورتشان نمایان گردد و دیده شود، آن را با دست خود جمع می‌کردند و به دور خود می‌پیچیدند^(۳).

این سخن ابوهریره دال بر این است که آن‌ها بیشتر از هفتاد نفر بوده‌اند، زیرا این‌هایی که ابوهریره دیده، غیر از هفتاد نفری هستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را به غزوه بئر معونه فرستاد. آنان نیز از اهل صفه بودند، اما قبل از اسلام آوردن ابوهریره به شهادت رسیدند^(۴).

اهل صفه به کارها و ماموریت‌های بس مهم بر می‌خاستند؛ از جمله کارهایی که اهل صفه انجام می‌دادند، تلقی و فراگیری قرآن و سنت بود، زیرا صفه مدرسه‌ی اسلام بود و حراست و نگهداری رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان و استعداد و آمادگی همیشگی آنان برای اجرای اوامر و دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله در همه‌ی کارهایی که از هر کدام از مسلمانان می‌طلبید و غیر از این موارد، آن‌ها به جای مسلمانان به کارهایی

۱- المستدرک ج ۳/ص ۱۵

۲- المستدرک ج ۳/ص ۱۵

۳- بخاری ج ۱/ص ۱۱۴

۴- فتح الباری ج ۲/ص ۸۲

برمی‌خواستند و نفقه‌شان بر سایر مسلمانان بود، هر چند این نفقه صدقه نامیده می‌شد^(۱).

با این وصف ابوهریره مشرف به شرف جزو فقرای صفة بودن و فضل و اجر آنان گشته است. زیرا قرآن برای آنان گواهی داده که بریده شدنشان از قوم و سرزمین و... به خاطر خدا و در راه او بوده است. ابن سعد از طریق واقدی از محمد پسر کعب قرظی روایت کرده که او در تفسیر این آیه ﴿لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أَحْصَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ صَرْبًا فِي الْأَرْضِ﴾ [البقرة: ۲۷۳]. فرموده آن‌ها اهل صفة هستند.

یعنی: این صدقات از آن تهیدستانی است که در راه خدا به تنگنا افتاده‌اند و برای معاش به سفر نمی‌توانند پردازند.

به همین دلیل است که خداوند متعال به پیغمبر بزرگوارش امر می‌کند که نفس خویش را با آنان به صبر و بردباری وادارد. خداوند خطاب به او فرمود: ﴿وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْعَدْوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ﴾ [الكهف: ۲۸].
یعنی: و با کسانی که صبحگاهشان و شامگاهشان خدای خود را می‌پرستیدند و به فریاد می‌خواندند و تنها (رضا)ی ذات او را می‌طلبیدند، نفس خود را به صبر وادار.
در کتب تفاسیر آمده که با اهل صفة باش.

چگونه به خود اجازه می‌دهیم بر مردی طعن وارد کنیم که قرآن برای او گواهی داده که در راه خدا به تنگنا افتاده و صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را به فریاد می‌خواند و رضای ذات او را می‌طلبد؟

نه، نه! قسم به خدا ما نه تنها به او طعن نمی‌زنیم، بلکه به توسل به حب او از خدا تقرب می‌جوییم. بدین صورت می‌بینیم که پشت سر هم فضل و بزرگواری و شرف به ابوهریره روی می‌آورند. فضل صحابی بودن و فضل هجرت و فضل دوسی بودن و فضل یمنی بودن و شرفیاب شدنش به دعای رسول خدا برای او و مورد ثقه و اعتماد او واقع شدنش و گواهی قرآن به نفع او.

در آینده و در فصل‌های مستقلی خواهیم دید که ابوهریره از فضل جهاد و فضل نشر حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله بهره‌مند بوده است.

وهاجر من دوس وحيداً وقصده
 نوال حديث أو قرآن ينزل
 وعاش رضياً في المدينة طالما
 أنيل الهدى ثم الرسول يعدل
 تنامي له الهدى اللطيف بصفه
 بقول طفيل والنبى يحفل
 عصت دوسنا فليغضب الله وأدعه
 فالفى رحيماً للهدايه يسئل
 تنها از میان دوسيان هجرت کرد و هدفش تنها دریافت و فهم حديث و قرآنى بود که فرود می‌آمد. و در مدینه راضی بزیست تا زمانی که هدایت را دریافت کرد و رسول خدا ﷺ به عدالت او گواهی داد. هدایت لطیفانه بر او افزون گردید در صفت، به سبب گفته طفیل در حالی که رسول خدا ﷺ در تدارک لشکر کشی بود؛ طفیل گفت: دوس ما نافرمانی کردند، پس باید خداوند بر آن خشمگین شود و تو هم او را بخوان، اما او مهربانی را یافت که برای آنان طلب هدایت می‌کرد.

محبت ابوهریره برای رسول خدا ﷺ و ملازمتش او را:

ابوهریره رسول خدا را به شدت دوست داشت. او خودش به این دوست داشتن اعتراف می‌نماید و می‌گوید: «ای رسول خدا هر گاه تو را می‌بینم، باعث خوشحالی و چشم روشنی‌ام می‌شوی»^(۱). این محبت به کلی بر او مستولی گردیده بود، تا آن‌جا که شنیدن یک حدیث از دهان رسول خدا ﷺ یا بزرگان صحابه را بر هزار رکعت نماز سنت ترجیح می‌داد. او در این زمینه می‌گوید: «بابی از علم را که یاد می‌گیریم از هزار رکعت نماز سنت نزد ما محبوب‌تر است»^(۲).

آری! محبت رسول خدا آتشی در درون او برافروخته بود. آن‌چنان که هر گاه نام رسول خدا ﷺ را می‌شنید، کنترل خود را از دست می‌داد و تا سرحد بی‌هوشی گریه می‌کرد.

۱- مسند احمد ج ۲/ص ۲۲۲ و المستدرک ج ۴/ص ۱۶۰ با سند صحیح
 ۲- بخاری به صورت معل با سندی غیر موصول تاریخی روایتش کرده است.

ترمذی با سند حسنی که به شفی اصبحی^(۱) ختم می‌شود: «صورتی صادق از آنچه در اثر این محبت عظیم بر ابوهریره مستولی می‌شد» برای ما نمایان کرده است. شفی وارد مدینه گردید: مردی را دید که مردمی اطراف او را احاطه کرده‌اند. گفت: این مرد کیست؟ گفتند: ابوهریره است به او نزدیک شدم تا مقابل او نشستم و او برای مردم سخنرانی و صحبت می‌کرد. چون سخنرانی‌اش به پایان رسید و اطرافش خلوت شد، به او گفتم: از تو به حق می‌طلبم که حدیثی را به من بگویی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به تو فرموده و تو آن را فهمیده و درک کرده باشی؟ ابوهریره گفت: این کار را می‌کنم و حدیثی را برای تو بازگو می‌کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من فرموده و من آن را تعقل کرده و یاد گرفته‌ام. بعد آه و ناله و گریه‌ی شدیدی شروع کرد. و انسان زمانی این کار را می‌کند که شوق فراوانی برای دیدار دوستش داشته باشد و بر او تاسف بخورد و حب لقای او را داشته باشد^(۲).

شفی اصبحی صحبت خود را ادامه داد و چگونگی آه و ویلاهای ابوهریره را قبل از روایت حدیث در مرتبه‌های دوم و سوم و چهارم برای ما توصیف می‌کرد، گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را شخصا و در این اتاق - که غیر از من و او کس دیگری همراه ما نبود - به من گفته است، بار دیگر فغان و وایلا را شروع کرد، بعد به خود آمد، دستی بر صورت خود کشید و گفت: حدیثی را برای تو باز می‌گویم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من یاد داده، من و او تنها در این اتاق بودیم و کسی همراهمان نبود، دوباره آه و وایلی دیگری کشید. بعد به خود آمد و دست بر صورت خود کشید و گفت: شروع می‌کنم. حدیثی را برایت بازگو می‌کنم که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من یاد داد و من او تنها در این اتاق بودیم و کسی همراهمان نبود، دوباره آه و وایلا و فغان شدیدی شروع کرد. بعد بر صورت و رویش بر زمین افتاد. مدتی طولانی او را بر خود تکیه دادم، بعد به هوش آمد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «اگر روز قیامت فرا رسید، خداوند تبارک و تعالی به میان بندگان فرود می‌آید تا میان آن‌ها قضاوت کند...» بعد حدیثی طویل و دور و درازی در مورد عذاب کسی که قرآن تلاوت می‌کند یا مال خود را

۱- او ابوعثمان پسر مائع یکی از مشاهیر تابعین است. زندگی‌نامه‌اش در التهذیب ج ۴/ص ۳۶۰ آمده است.

۲- غریب الحدیث لابن عبید ج ۴/ص ۱۵۹

می‌بخشد یا جهاد می‌کند ولی هدفش از این کارها کسب ستایش و مدح مردم و ریاکاری است، ذکر کرد^(۱).

و هیچ دلیلی برای اذیت کردن‌های افراد بدخواه و مبغض ابوهریره وجود ندارد که بیایند، گمان ببرند و بگویند ابوهریره این کار را از باب ریاکاری انجام داده است. زیرا شیون کردن و فغان مردان به هنگام بردن نام رسول خدا ﷺ جزو حالت برخی از اصحاب بود که چون رسول خدا ﷺ را یاد می‌کردند و نام او را بر زبان می‌آوردند، به گریه می‌افتادند، از جمله‌ی آن‌ها حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود. اوسط پسر عمرو بجلی صورت دیگری از ابوبکر صدیق برای ما حفظ کرده که همچون ابوهریره به هنگام یاد رسول خدا به گریه می‌افتاد.

اوسط گوید: «یک سال بعد از وفات رسول خدا ﷺ به مدینه آمدم. ابوبکر را یافتم که برای مردم خطبه ایراد می‌کرد و می‌گفت: رسول خدا ﷺ در یک سال قبل در میان ما به خطبه برخاست، سه بار اشک و گریه گلو و چشمان او را گرفت. بعد گفت: ای مردم سلامتی و عافیت را از خدا طلب کنید...»^(۲).

این محبت و علاقه‌ی شدید، ابوهریره را بارهای بار بر می‌انگیخت و تشویق می‌کرد که هنگام نقل حدیث از رسول خدا ﷺ او را بسیار یاد کند تا از نام و یاد او شرف کسب کند و با نام‌های او انس بگیرد. بارها می‌گفت: «شنیدم که رسول خدا صادق و مصدوق، ابالقاسم، صاحب این حجره رضی الله عنه می‌گفت» و یا می‌گفت: «شنیدم محبوبم ابالقاسم رضی الله عنه می‌گفت» و او را «نبی توبه» و امثال این کلمات نام می‌برد.

می‌بینیم که خداوند متعال این مقدار فراوان از ایمان و محبت پیغمبر خود را در قلب ابوهریره قرار داده بود که او را وادار می‌کرد خود را برای مصاحبت، ملازمت و رفاقت او، نه تنها در مسجد و صفاه بس، که در غزوات و سفرها، حتی هنگام رفتن به بازار آماده گرداند. او را می‌بینیم که گفت: «در یکی از بازارهای مدینه در خدمت رسول خدا ﷺ بودم. او بازگشت، من هم بازگشتم». یا همراه او به عیادت مریض‌ها می‌رفت. زیرا پیغمبر خدا ﷺ به عیادت مریضی که مبتلا به کسالت و بیماری بدمزاجی شده بود، رفت و ابوهریره در خدمت او بود. می‌گوید: زمام شتر رسول خدا ﷺ را

۱- الترمذی ج ۹/ص ۲۲۶ در المستدرک نیز ج ۱/ص ۴۱۸ آمده است.

۲- سند احمد ج ۱ ص ۱۷۳

می‌گرفتم و تا زمانی که او سوار نمی‌شد و روی پشت آن قرار نمی‌گرفت رهایش نمی‌کردم و بعد می‌فرمود: «پروردگارا شما صاحب و همراه سفر هستی». یا همراه با او رضی الله عنه در باغ‌ها به گردش می‌رفت در این زمینه می‌گوید: همراه رسول خدا در نخلستان برخی از اهل مدینه گشت می‌زدیم یا در سفرها به خدمت‌گذاری از رسول خدا رضی الله عنه بر می‌خاست و می‌گوید: «شانه گوشتی از دیگ عباس، برای رسول خدا رضی الله عنه بردم، آن را تناول کرد و خورد» اگر امری از امور رسول خدا رضی الله عنه بر او پنهان می‌ماند که نمی‌توانست آن را ببیند یا بشنود در مورد آن از او سوال می‌کرد و مثلاً می‌گفت: «پدر و مادرم فدایت آیا به یاد داری که میان الله اکبر تحرم و شروع قرائت فاتحه سکوت کردی، این سکوت چه بود؟ گفت: می‌گویم...». یا درباره‌ی شایسته‌ترین افراد به شفاعت او رضی الله عنه از او سوال می‌کرد چنانچه می‌آید و در مورد ابتدا و شروع نبوت از او سوال کرد، از ابی پسر کعب منقول است که ابوهریره رضی الله عنه از مسائلی که دیگران به خود جرات نمی‌دادند، از وی سوال کنند، از رسول خدا رضی الله عنه سوال می‌کرد. عرض کرد ای رسول خدا رضی الله عنه، اولین چیزی که امر نبوت بدان شروع شد، چه چیز بود؟ رسول خدا رضی الله عنه جواب سوال او را داد و امر آن را برای او تعریف نمود و توضیح داد. و سوالات دیگری از این قبیل و مسائل فراوان و گوناگون دیگر.

این محبت فراوان و این ملازمت دایمی و این جرات بر سوال، از امور پنهان و مخفی، همه‌ی این‌ها دست به دست همه داده و فرصت و زمینه را برای ابوهریره فراهم کردند که بر بسیاری از احوال و اوضاع رسول خدا رضی الله عنه اطلاع پیدا کند که غیر او بر آن اطلاع نداشته‌اند. لذا تنها او آن را روایت کرده است. مانند این که او فرصت پیدا کرده بود که فرموده‌های رسول خدا رضی الله عنه را به صورت عالی و بدون اشتباه حفظ کند و فراوان از او روایت نقل نماید.

حال نظری بر همت بلند ابوهریره بیفکنیم. هنگامی که رسول خدا رضی الله عنه او را به سوی برخی از غنایم فراوان فرا خواند و گفت آیا از این غنایم چیزی از من نمی‌طلبی؟ در جواب گفت: از تو می‌خواهم که از آنچه خداوند به تو یاد داده است به من یاد بدهی. پس خدا و رسول او راستی و درستی این خواسته‌ی او را دانسته و تصدیق کرده‌اند و او سرانجام از جمله‌ی علماء گردید.

تتبع الهدی فی شوق و فی لهف وراح من نبعه الروحي یرتشف

والقلب یلزم من یتبعه وذاک سرّبه الأرواح تا تلف
 و من سعی خلف (طه) فی سیرته فسیعه دون ریب کله شرف

با شوق و اشتیاق فراوان در پی هدایت به حرکت در آمد و رفت که از سرچشمه‌های روحی او می‌نوشید و می‌مکید. دل ملازم و همراه کسی خواهد بود که آرزویش می‌کند و به دنبالش به حرکت درمی‌آید و این سرّی است که تنها روح‌ها بدان الفت می‌گیرند. هر کس در راهپیمایی خویش به دنبال طه (حضرت محمد) به حرکت درآید، همه‌ی سعی و تلاش او بدون شک شرف و عزت خواهد بود.

گرسنگی:

ابوهریره رضی الله عنه در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله فقیر و بدون سرمایه و خانه و شغل، در صفت زیست. او در این مدت به آن‌چه که خداوند متعال در صفت برایش میسر و فراهم می‌کرد، از آن‌چه به آن‌ها هدیه داده می‌شد، یا رسول خدا صلی الله علیه و آله آن‌ها را در آن شریک می‌نمود، قناعت می‌کرد. هدفش از این عمل تنها مصاحبت و ملازمت رسول خدا صلی الله علیه و آله جهت شنیدن کلام او و دریافتن علم از او بود. می‌خواست فرموده‌های او را بشنود و به قصد و نیت نشرشان، آن‌ها را حفظ کند. تنها به خاطر رؤیت و مشاهده‌ی افعال و احوال معاملات و قضاوت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله و اقتدا و تاسی به آن‌ها در خدمت او می‌ماند.

حتی بعضی از اوقات قادر به تامین حداقل مایحتاج زندگی خود نمی‌شد و در اوج فشار و تنگنا قرار می‌گرفت. چندین شب بدون غذا می‌ماند تا آن‌جا که مجبور می‌شد از شدت گرسنگی شکم بر زمین بمالد و بعضی اوقات از حال می‌رفت و بی‌هوش می‌شد.

در کتب حدیث، صورت‌هایی از این وضعیت اسفانگیز که ابوهریره با آن دست به گریبان بود، بیان شده است. خود او نیز بعد از رهایی از تنگنا، زمانی که خداوند در نعمت‌های خود را بر او گشود، از باب تحدّث به نعمت خداوند از وضعیت خویش سخن به میان آورده و آن را توصیف کرده است.

از جمله بخاری به روایت از ابن سیرین نقل می‌کند که «نزد ابوهریره بودیم، دو پارچه لباس کهنه و پاره‌ی کتان به تن داشت، فین کرد و گفت به به این ابوهریره است

که در کتان فین می‌کند. قبلا مرا دیدی که میان منبر رسول خدا ﷺ تا حجره‌ی حضرت عایشه بیهوش بر زمین می‌افتادم، یکی می‌آمد و پا را روی گردن من می‌نهاد. به تصور این که من دیوانه هستم و به نوعی از جنون گرفتار شده‌ام، در حالی که جز گرسنگی هیچ بلای دیگری نداشتم»^(۱).

و از جمله حدیث دیگری که بخاری آن را هم از ابن سیرین روایت کرده است، این است که گفت: «به سختی و ناراحتی شدیدی گرفتار شدم. به عمر پسر خطاب برخورد نمودم. از او خواستم آیه‌ای از کلام خدا بر من تلاوت کند، در خانه‌اش را بر من گشود. وارد شدم، کمی جلو رفتم، ولی از شدت ناراحتی و گرسنگی بر صورتم بر زمین افتادم. زمانی که به خود آمدم رسول خدا را دیدم که بر سرم ایستاده است. فرمود: ای ابوهریره! عرض کردم در خدمتتم ای فرستاده‌ی خدا. دستم را گرفت و مرا بلند کرد و متوجه وضعیتم شد، به سوی اثاثیه‌های خود رفت. بعد امر کرد کاسه‌ی بزرگی شیر برآید آوردند، مقداری از آن را آشامیدم. فرمود: باز بنوش ای اباهریره. دوباره نوشیدم. فرمود: باز بنوش. نوشیدم تا شکمم مثل پیاله و فنجان صاف و هموار شد. (سیر شدم.) بعد به عمر برخورد کردم و وضعیت و حال خویش را برایش شرح دادم و گفتم: ولی خداوند مسوولیت سیر کردن مرا به کسی بهتر و شایسته‌تر از شما واگذار کرد. گفتم: قسم به خدا من از تو خواستم آیه‌ای بر من تلاوت کنی. حال آن که من بهتر از شما به قرائت آن آشنا بودم. عمر گفت: قسم به خدا اگر می‌توانستم تو را به درون خانه‌ی خویش ببرم، برای من از دسترسی به شترهای نجیب و پسندیده، محبوب‌تر بود»^(۲).

یکی دیگر از صورت‌های معجزه، معجزه‌ی شرب شیر است که بخاری آن را به نقل از ابوهریره روایت کرده است. گوید: «سوگند به خدای که جز او خدای دیگری وجود ندارد، از شدت گرسنگی و سختی درد آن، خود را بر زمین می‌چسباندم و سنگ بر شکم می‌بستم. روزی بر سر راهی که آن‌ها (رسول خدا، ابوبکر و عمر) از آن خارج می‌شدند، نشستم. ابوبکر از آن جا گذر کرد. در مورد آیتی از او سوال کردم و خدا می‌داند که تنها به خاطر سیر کردنم این سوال را مطرح کردم. او رفت و این کار (سیر کردن) را نکرد. بعد ابوالقاسم رضی الله عنه بر من گذر کرد. چون مرا دید تبسمی بر لب آورد و

۱- بخاری ج ۹/ص ۱۲۸

۲- بخاری ج ۷/ص ۸۸

فهمید که چه چیزی در دل دارم و چه چیزی در چهره‌ی من خوانده می‌شود. فرمود: اباهر! عرض کردم: در خدمت رسول خدا. فرمود: به دنبال من بیا. به دنبالش راه افتادم. وارد شد و اجازه‌ی دخول من گرفت. اجازه داده شد. من هم داخل شدم. بعد پیاله شیری پیدا کرد و فرمود: این شیر را چه کسی و از کجا آورده است؟ عرض کردند فلان مرد یا فلان زن آن را به تو هدیه کرده است. فرمود: اباهر! گفتم: در خدمت ای رسول خدا ﷺ. فرمود: به نزد اهل صفة برو و آن‌ها را به نزد من فراخوان. ابوهریره گوید: اهل صُفَّة مهمانان اسلام بودند. به سوی اهل و خانواده و اموال و ثروت و خانه‌ی هیچ احدی نمی‌رفتند و اگر زکاتی نزد رسول خدا ﷺ آورده می‌شد، آن را برای ایشان می‌فرستاد و خود از آن چیزی نمی‌خورد. اما اگر هدیه‌ای نزدش آورده می‌شد، قسمتی از آن را به اهل صفة می‌داد و قسمتی را خود از آن استفاده می‌کرد.

این سخن که فرمود برو اهل صفة را به اینجا بخوان، مرا ناراحت کرد. عرض کردم: این مقدار شیر چه دردی از اهل صفة دوا می‌کند؟ من شایسته‌ترم که از آن جرعه‌ای بنوشم و به وسیله‌ی آن قوتی بگیرم. و چون آمد، به من دستور داد من به آن‌ها می‌دادم و چه بسا انتظار داشتم که سهمی از آن نصیب من نشود.

با این وصف گریزی از اطاعت امر خدا و رسول او نداشتم. لذا به نزد آن‌ها رفتم و آن‌ها را دعوت کردم. ایشان نیز دعوت اجابت کردند. آمدند. اجازه‌ی ورود گرفتند. اجازه داده شد. وارد شدند و هر کس در جایی از اتاق مستقر گردید. فرمود: اباهر! عرض کردم در خدمت ای رسول خدا. فرمود: بگیر و به ایشان بده. گوید پیاله را گرفتم و آن را به یک یک آن‌ها می‌دادم. هر فردی تا سیر می‌شد از آن می‌نوشید. بعد پیاله را به من دادند تا به رسول خدا رسیدم. همه‌ی آن‌ها از شرب شیر سیر شدند. پیاله را گرفت و بر دست قرار داد. نگاهی به من افکند و تبسمی بر لب آورد و فرمود: اباهر! عرض کردم در خدمت رسول خدا ﷺ. فرمود: تنها من و تو مانده‌ایم. عرض کردم: درست می‌فرمایید. رسول خدا ﷺ فرمود بنشین و بنوش. نشستم و نوشیدم. فرمود: دوباره بنوش. دوباره نوشیدم. باز هم فرمود دوباره بنوش، دوباره نوشیدم. تا آن جا که عرض کردم قسم به آن کسی که تو را به حق فرستاده جایی نیست که در آن

بریزم. فرمود: آن را به من بده. پیاله را به او دادم. حمد خدا را بر زبان راند و بسم الله گفت و شیر اضافی باقی مانده را خود نوشید»^(۱).

برخی این داستان را تکذیب کرده و به واسطه‌ی آن بر ابوهریره طعن زده‌اند. اما تکذیب آن باعث تکذیب بسیاری از معجزات شبیه این، و تکذیب راویان آن خواهد گردید. مانند معجزه تکثیر خرماهای جابر پسر عبدالله رضی الله عنه و غیر آن از آنچه که در صحیحین ثابت است.

نمونه‌ی دیگری که ابوهریره از گرسنگی خود و اهل صغه برای ما نقل می‌کند، این است که می‌گوید: «بهترین انسان‌ها برای فقیران جعفر پسر ابی طالب بود، ما را با خود به خانه می‌برد و از آن‌چه در خانه‌اش موجود بود، به ما می‌داد. حتی بعضی اوقات مشک کوچک روغن خویش را بیرون می‌آورد و ما بعد از شق کردن و شکافتنش آن‌چه را که در آن بود، می‌لیسیدیم»^(۲).

از عبدالله پسر شقیق منقول است که: «یک سال با ابوهریره در مدینه اقامت گزیدم. روزی در کنار حجره‌ی حضرت عایشه نشسته بودیم. خطاب به من گفت: تو ما را می‌بینی که جز این عبا‌ی کهنه و پاره پاره لباس دیگری نداریم و روزگار وضعی بر ما می‌آورد که یکی از ما طعامی را که قوت و نیروی خود را بدان نگه دارد، به دست نمی‌آورد. حتی یکی از ما سنگی را برمی‌دارد و آن را بر شکم خود می‌بندد تا توان و قوت خود را به وسیله‌ی آن حفظ نماید»^(۳).

با این زحمات و فداکاری‌ها، خود و انسان‌های بعدی را تربیت نمودند. نسل‌هایی که عراق و بلاد فارس و سایر اقطار را فتح کردند. بعد از ایشان نسلی دیگر ظهور کرد که نماز را ضایع کرد و پرخوری آن‌ها را به مرض مبتلا نمود و در عین حال این گرسنگی و فقر را بر ابوهریره خرده گرفتند. در حالی که این گرسنگی و فقر برای او مصدر شرف و فقر تلقی می‌شد. اینان فراموش کرده‌اند که ناز و نعمت و پرخوری، همه نتیجه و محصول فتوحات شمشیرهای این گرسنگان است که آن‌چه را که نزد خداست بر دنیا و لذت‌های آن برتری و ترجیح دادند.

۱- بخاری ج ۸/ص ۱۳۰ و نیز المستدرک ج ۳/ص ۱۵

۲- بخاری ج ۷/ص ۱۰۰ و ج ۵/ص ۲۴

۳- مسند احمد، ج ۲/ص ۳۲۴

گرسنگی جز منشاء و مصدر تکریم و تشریف این مجموعه‌ی صالح از یاران رسول خدا ﷺ، مصدر چیز دیگری نبود. گرسنگی برای کسانی عار و ننگ به شمار می‌آید که شکم‌هایشان از پرخوری و تلذذ از ثمره‌ی آن‌چه این گرسنگان برای آن‌ها کاشته‌اند دچار سوءهاضمه شده است. اما مقایسه و میزان‌ها امروزه تغییر کرده و عوض شده‌اند. ای خوش‌گذرانان ناسپاس و کینه‌توز، حضرت ابوهریره در تحمل این گرسنگی تنها نبود. بلکه این صفت، طبیعت غالب حاکم بر اکثریت امت جهان آن وقت بود. بعضی اوقات همه‌ی مدینه بر اثر قحطی و محاصره متعرض گرسنگی می‌گردید و با آن دست و پنجه نرم می‌کرد.

در صحیحین (بخاری و سلم) گوشه‌ای از داستان یکی از حالت‌های شدید گرسنگی - که اصحاب آن را تحمل کردند - آمده است. حتی انس پسر مالک می‌گوید: «ابوطلحه به ام سلیم گفت: صدای رسول خدا را ضعیف شنیدم و گرسنگی را در آن یافتم، آیا چیزی داریم؟ ام سلیم گفت: بلی. چند قرص نان جو؛ رفت و آن‌ها را بیرون آورد. بعد یکی از روبندهای خود خود را بیرون آورد، نان‌ها را در قسمتی از آن پیچید و در دست من نهاد و به قسمت دیگرش مرا پوشاند و مرا نزد رسول خدا ﷺ فرستاد»^(۱).

دوباره انس گوید: «به خدمت رسول خدا آمدم او را یافتم که با یارانش نشسته و شکم خود را با پارچه‌ای بسته است. علت را از یکی از یاران پرسیدم. گفت: از گرسنگی».

در جایی دیگر می‌گوید: «مقداری خرما به عنوان هدیه نزد رسول خدا ﷺ آورده شد، بعد آن‌ها را به یک پیمانۀ تقسیم کرد و ماموریت تقسیم آن‌ها به من واگذار گردید. وقتی از تقسیم فارغ گشتم، دیدم در حالی که روی سرین نشسته بود، تند تند آن‌ها را می‌خورد و در شیوه‌ی خوردنش گرسنگی را یافتم»^(۲).

آیا با این وضعیت اگر ابوهریره غریب و فقیر از فرط گرسنگی بانگ برآورد، چیز عجیبی است؟ و آیا این گرسنگی به عنوان عیبی بر رسول خدا تلقی می‌شود، یا نشانه‌ی تجرد و اخلاص او برای خدا به شمار می‌آید؟

۱- بخاری ج ۴/ص ۲۳۴ و ج ۸/ص ۱۷۴ و مسلم ج ۶/ص ۱۱۸

۲- مسند احمد ج ۳/ص ۲۰۳

ابوهریره در روایت دیگری که مسلم آن را روایت کرده، داستان دیگری از گرسنگی رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو وزیرش صدیق و فاروق رضی الله عنهما را نقل می‌کند و می‌گوید: روزی (یا شبی) رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل خارج شد. ناگاه به ابوبکر و عمر برخورد کرد. فرمود: چه چیزی شما را در این ساعت وادار به خروج از خانه کرده است؟ عرض کردند: گرسنگی ای رسول خدا. فرمود قسم به آن که جانم در دست اوست، آن چه شما را از خانه بیرون کرده مرا نیز از خانه بیرون آورده است، برخیزید. همراه او به راه افتادند تا به خانه مردی از انصار روی آوردند که در خانه نبود، وقتی همسر او رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید، گفت: مرحبا و أهلا^(۱). رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فلانی کجاست؟ گفت: رفته برایمان مقداری آب شیرین بیاورد. ناگهان مردی انصاری پیدا شد، نظری به رسول خدا و دو یارش انداخت و گفت: سپاس برای خدا، امروز هیچ کس مهمانی محترم‌تر و فاضل‌تر از مهمانان من ندارد. این را گفت و رفت خوشه خرمایی که در آن «بسر و تمر و رطب»^(۲) بود، بیاورد. سپس گفت: بفرمایید از این بخورید. بعد چاقویی به دست گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نکند که حیوان شیرده را سر ببری. رفت و گوسفندی برای آنان سر برید و پس از خوردن از خرما و خوشه، گوشت گوسفند را خوردند و بر آن آب نوشیدند^(۳).

باری خانه علی از طعام و غذا خالی گردید و کار به جایی رسید که حسن و حسین از گرسنگی گریستند و تکه نانی نزد فاطمه یافت نمی‌شد که به آنها بدهد تا به وسیله‌ی آن غافل و سرگرم شوند.

در داستان دیگری که ابوداود با سند صحیح از سهل پسر سعد ساعدی رضی الله عنه نقل کرده، آمده است که علی پسر ابی طالب بر فاطمه رضی الله عنها وارد گردید و حسن و حسین می‌گریستند. علی فرمود: چه چیزی آنها را به گریه انداخته است؟ فاطمه گفت: گرسنگی^(۴).

۱- مرحبا و أهلا: با اهل و جان فراخ رسیدی، پس الفت پذیر و وحشت مگیر

۲- بُسر: خرمای نو و تازه رس، تمر: خرمای رسیده، رطب: خرمای تر قبل از آن که تمر شود.

۳- مسلم ج ۶/ص ۱۱۷ و ابوعوانه فی مستخرجه علی مسلم ج ۵/ص ۳۷۶

۴- ابوداود ج ۱/ص ۳۸۹

ای ابوهریره متناقض گو، آیا این گرسنگی را بر حضرت علی نیز خرده می‌گیری و بر او عیب می‌شماری؟ در حالی که علی را زاهد و فقیری که گوشت خشک شده را می‌خورد، توصیف کرده‌اید.

اتاق‌های رسول خدا ﷺ از هر چه غذا و طعام است، خالی گشت. تا آن‌جا که جز آب چیزی در آن برای مهمان پیدا نمی‌شد. مسلم با سند از ابوهریره روایت کرده و می‌گوید: «مردی به نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: من همه‌ی تلاش خود را به کار بسته‌ام، اما چیزی پیدا نکرده‌ام. پیامبر اکرم او را نزد یکی از همسرانش فرستاد. گفت: قسم به کسی که تو را به حق مبعوث کرده، جز آب چیزی نزد ما یافت نمی‌شود. سپس رسول خدا او را نزد یکی دیگر از همسرانش فرستاد، جواب دادند که قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است، جز آب چیزی نداریم. رسول خدا ﷺ خطاب به یاران حاضر در مجلس فرمود: چه کسی او را امشب مهمان می‌کند، رحمت خدا بر او باد؟ مردی از انصار برخاست و گفت: ای رسول خدا من میزبان او می‌شوم، برخاست و او را با خود به خانه برد^(۱).

این تنها ابوهریره نبود که به دنبال سیر کردن خود می‌گشت، بلکه واثله پسر اسقع هم در این امر شریک و رفیق او بود. حاکم با سند صحیح - که در آن خالد پسر یزید پسر ابی مالک نیز وجود دارد، و امام ذهبی نیز در مورد او می‌گوید: بعضی او را مورد ثقه دانسته‌اند - اما نسائی می‌گوید محل ثقه و اطمینان نیست - روایت کرده که واثله پسر اسقع - یکی از اهل صفه - گفت: سه روز در مسجد اقامت گزیدیم، کسی که از مسجد خارج می‌گشت، دست دو نفر یا سه نفر ما را می‌گرفت و با خود به خانه می‌برد و آن‌ها را غذا می‌داد. او می‌گوید من در مدت این سه روز جزو کسانی بودم که از یاد می‌رفتم و کسی مرا با خود نمی‌برد. ابوبکر را وقت نماز عشا یافتیم، به نزد او رفتم و از او خواستم سوره‌ی سبا را بر من تلاوت کند. رفتیم تا به در خانه‌ی او رسیدیم. انتظار داشتیم مرا با خود به خانه ببرد و به غذا دعوت کند. اما دم در ایستاد و بقیه‌ی سوره را بر من تلاوت کرد. بعد خود وارد خانه شد و مرا رها کرد. سپس عمر را دیدم، با او نیز

۱- مسلم ج ۲/ص ۱۲۷ و بخاری نیز آن را روایت کرده است.

چون ابوبکر کردم، او هم مانند ابوبکر با من رفتار کرد و چون صبح شد، داستان را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله تعریف کردم. حضرت مرا غذا داد^(۱).

از فضاله پسر عبید انصاری رضی الله عنه منقول است که گفته است: وقتی رسول خدا بری مردم به امامت می‌ایستاد، بعضی از مردم از شدت گرسنگی در نماز بر زمین می‌افتادند. زیرا آن‌ها در اوج نیاز و احتیاج بودند و آن‌ها اهل صفا نامیده می‌شوند. برخی از اعراب بادیه نشین در مورد آن‌ها می‌گفتند: «این‌ها دیوانه هستند».

سبحان الله مفاهیم چقدر گرفتار دگرگونی شده‌اند و موازین چقدر منقلب گشته‌اند و چه ظلم‌هایی که بر افراد جای ثقه واقع شده و می‌شود؟ رضای خدا بر تو باد ای ابوهریره‌ی مجاهد و فقیر و رنج دیده در راه خدا و به خاطر رضای خدا.

جهاد ابوهریره رضی الله عنه

دشمنان ابوهریره در تنقیص او برخود اسراف ورزیده و هر چه را که مظهری از مظاهر شرف و بذل در راه خدا شمرده می‌شود، از او سلب کرده‌اند و به عمد از این موضوع که او یکی از یارانی بوده که هرگز از مشارکت با رسول خدا در جهاد خودداری نمی‌کرد، چشم‌پوشی و تجاهل ورزیده‌اند. در حالی که این یاران بزرگوار در هیچ جنگی از جنگ‌ها و هیچ صحنه‌ای از صحنه‌ها، از رسول الله تخلف نورزیده و همواره در رکاب او بوده‌اند، جز در واقعه تبوک که سه نفر از اصحاب تخلف ورزیدند و بعد خداوند از سر تقصیر و تخلفشان در گذشت و آن‌ها را بخشید.

ابوهریره به علت تاخیر در هجرت شرف مشارکت در جنگ‌های اول، چون بدر و احد و خندق را نیافته است، اما در همه‌ی جنگ‌های دیگر مشارکت داشته و از هیچ‌کدام از آن‌ها تخلف نکرده است. اما این‌که او همچون یک رزمنده‌ی بارز شهرت پیدا نکرده و دارای وقایع مشهوری - همچون از صحنه بیرون کردن برخی از سران شرک و کفر - نیست، به این دلیل است که همه‌ی اصحاب رضی الله عنهم به چنین اموری شهرت و نام پیدا نکرده‌اند و همگی افتخار چنین میادینی را نیافته‌اند. زیرا هر کس میدان خویش را دارد و قهرمانانی معدود و محدود بودند که شهرت و آوازه‌ی قهرمانی‌شان

گوش جهانیان را پر کرد. مانند علی، سعد، زبیر، طلحه، ابو قتاده و شهیدان[ؓ]. اما بیشتر رزمندگان صحابه از جمله بسیاری از اشخاص با وصف سابقه و قدمشان در صحابی بودن، یا سرکرده و مشهور بودنشان، ذکر و آوازه‌اشان در جنگ‌ها از حالت عادی تجاوز نکرده است. آنان در جنگ‌ها و مبارزات شرکت کرده‌اند و به جهاد برخاسته‌اند. کفار را کشته و اسیر گرفته‌اند. اما وقایع عادی، باعث مشهور شدن و گسترش آوازه‌شان نگشته است. چرا که کشته شدگان توسط آن‌ها افراد دارای‌شان و منزلت اجتماعی آن چنانی نبوده‌اند. یا به قهرمانی شهرت پیدا نکرده‌اند، یا مبارزه‌ی طولانی و درازمدت میان آن‌ها و رقیبشان در نگرفته، یا امثال این امور.

حضور ابوهریره در خیبر و جنگ‌های وادی القری:

اولین جنگی که ابوهریره بعد از هجرت در آن مشارکت ورزید، جنگ خیبر بود. امام بخاری نصوص فراوانی در زمینه‌ی مشارکت او در جنگ خیبر ذکر فرموده، اما برخی از آن‌ها مشیر به این هستند که حضورش در خیبر بعد از فتح آن بوده است و بعضی مشیر به این که حضورش در آن بعد از اتمام جنگ بوده است.

روایت حضور او در خیبر بعد از فتح آن:

«امام بخاری از ابوهریره روایت کرده که می‌گوید: به خدمت رسول خدا ﷺ آمدم و او در خیبر بود. بعد از این که آنجا را فتح کرده بودند، عرض کردم ای رسول خدا سهمی از غنایم آن برای من در نظر بگیر»^(۱).

اما نصوص دیگری مشیر به حضور او در فتح خیبر در دست است: بخاری از او روایت کرده که می‌گوید: خیبر را فتح کردیم اما نقره یا طلایی از غنایم آن به غنیمت نگرفتیم. تنها شتر و گاو و اساسیه و بستان را به غنیمت گرفتیم^(۲).

در نص دیگری آمده است که «روز خیبر با رسول خدا [از مدینه به سوی خیبر] خارج شدیم. هیچ طلا و نقره‌ای را به غنیمت نگرفتیم جز اموال و لباس و وسایل و اساسیه»^(۳).

۱- بخاری ج ۴/ص ۲۹

۲- بخاری ج ۵/ص ۱۷۶ و مسلم ج ۱/ص ۵۰

۳- بخاری ج ۸/ص ۱۷۹ و نسائی ج ۷/ص ۲۴

واقعی میان روایت‌های حضور و عدم حضور او در واقعه‌ی فتح خیبر جمع و توفیق به وجود آورده و می‌گوید: خیبر دارای قلعه‌های متعددی بود که در چند روز پشت سرهم به تصرف مسلمانان در آمدند. حضرت ابوهریره در فتح برخی از آن‌ها حضور داشت، چون از خود او روایت شده که او در خیبر حضور داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله قلعه‌ی «النطاة» را فتح کرد و ساکنان قلعه‌ی «الکتیبة» را به محاصره در آورد^(۱).

سپس ابوهریره شاهد عقب نشینی رسول خدا به سوی وادی القری بعد از فتح خیبر بوده و او نیز با رسول الله به سوی آن‌جا عقب نشینی کرد^(۲). در آن‌جا جنگ شدیدی رخ داد که واقعی^(۳) و بقیه غزوات نویسان آن را ذکر کرده‌اند.

حضور ابوهریره در غزوه ذات الرقاع:

ابوهریره در غزوه مرسوم به «ذات الرقاع» نیز شرکت کرده است. بخاری می‌گوید: «ابوهریره گفت: نماز خوف را پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه‌ی نجد خواندم». در این جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از قبیله‌ی غطفان رو در رو گردید، ولی جنگ و نبردی صورت نگرفت. برخی از طرفین همدیگر را ترساندند و بس. رسول خدا در این رویارویی دو رکعت نماز خوف خواند.

ابوموسی اشعری رضی الله عنه می‌گوید: پاهایمان سوراخ و شکافته شدند و پاهای من نیز در این جنگ سوراخ و شکاف برداشتند و ناخن‌هایمان افتادند و پارچه‌های کهنه و فرسوده را بر پاهایمان می‌بستیم. از این رو، این غزوه «ذات الرقاع» نام گرفت، چون ما بر پاهایمان کهنه پارچه می‌بستیم.

حضور ابوموسی در این جنگ دلیل دیگری بر حضور ابوهریره است، زیرا هیچ یک از این دو نفر جز در روزهای فتح خیبر به مدینه هجرت نکردند.

این چنین در راه خدا رنج کشیدند، تحمل زحمت نمودند که بر اثر پیاده‌روی‌های زیاد ناخن پاهایشان فرو ریخت. اما هم اکنون کسانی پیدا می‌شوند که خرامان خرامان و دامن‌کشان راه می‌روند و در مورد ابوهریره دهان به طعن می‌گشایند. هیهات واللّه.

۱- واقعی ج ۲/ص ۶۳۶

۲- بخاری ج ۵/ص ۱۷۶ و مسلم ج ۱/ص ۷۵

۳- المغازی ج ۲/ص ۷۰۹

مشارکت و حضور او در اخراج برخی از یهودیان از مدینه:

ابوهریره در بیرون راندن برخی از یهودیان مدینه از شهر، مشارکت داشت. بخاری به نقل از او روایت کرده و می‌گوید: «یک روز که در مسجد بودیم، پیغمبر خدا ﷺ بیرون رفت و گفت: به طرف محل استقرار یهودی‌ها به حرکت درآید. رفتیم تا به منطقه‌ی بیت‌المدارس رسیدیم و فرمود: اسلام بیاورید تا [از هر گزندی] سالم بمانید و در امان خدا باشید و بدانید که این سرزمین متعلق به خدا و رسول اوست و من می‌خواهم شما را از آن بیرون برانم. هر کس مال یا سرمایه‌ای دارد آن را به فروش برساند، وگرنه یقین بدانید که این سرزمین متعلق به خدا و رسول اوست»^(۱).

ابن حجر گوید: کسی را ندیده‌ام که به نسب این یهودیان تصریح کرده باشد و از ظاهر امر چنین برمی‌آید که این یهودیان باقی مانده یهودیانی باشند که بعد از اخراج بنی قینفاع و بنی قریظه و بنی نضیر و فراغت از کار آنان، در مدینه باقی مانده باشند چون اخراج آنان قبل از مسلمان شدن ابوهریره صورت گرفته است، زیرا او بعد از فتح خیبر به مدینه آمد.... رسول خدا ﷺ با یهودیان خیبر مصالحه کرد که روی زمین‌های خویش کار کنند و این وضعیت ادامه پیدا کرد تا این که عمرؓ در زمان خلافت خویش آن‌ها را از خیبر بیرون راند.

احتمال دارد - والله اعلم - که رسول خدا ﷺ بعد از فتح بقیه‌ی سرزمین خیبر قصد اخراج پس‌مانده‌های یهودیانی را که با آن‌ها مصالحه کرده بود، نموده باشد. بعد، از او خواستند آن‌ها را بر زمین‌هایشان باقی بگذارد که با درخواست آنان موافقت کرد یا طایفه‌ای از یهودیان مذکور در مدینه باقی مانده باشند. به اعتماد بر این که رسول خدا بر کار ایشان در سرزمین خیبر موافق است. بعدا رسول خدا آن‌ها را از سکونت در مدینه منع فرمود. والله اعلم.

اما سیاق کلام قرطبی در شرح مسلم، مقتضی این است که این عده از یهود از یهودیان بنونضیر بوده باشند که این امر صحیح نیست، زیرا اخراج آن‌ها مقدم بر آمدن ابوهریره به مدینه بوده است. ابوهریره در این حدیث می‌گوید: او در عملیات اخراج یهودیان بیت‌المدارس در خدمت پیغمبر ﷺ بوده است. «بیت‌المدارس» به کسره‌ی حرف اول، خانه‌ای بود که کتاب آن‌ها در آن تدریس می‌شد یا مراد از مدارس، دانشمند

و عالمی بود که کتاب آن‌ها را تدریس می‌کرد. اما دیدگاه و فهم اول ارجح است چون در روایت دیگری آمده است تا به مدارس رسید^(۱).

حضور او در غزوه‌های فتح الاکبر (مکه) و حنین و طایف:

بعد خداوند او را مشرف به حضور در غزوه فتح الاکبر و حنین و طایف نمود. زیرا بخاری چندین روایت آورده که جملگی بر حضور او در فتح مکه دلالت می‌ورزند. بخاری به روایت از او می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ فرمود: اگر خدا بخواهد و فتح و ظفر نصیب ما شود، محل فرود آمدن ما «خیف» خواهد بود. زیرا منازل و جایگاه‌ها را در زمان کفر تقسیم کرده‌اند»^(۲).

این از زمان قبل از فتح مکه:

و اما داستان فتح مکه که ابوهریره آن را این چنین بازگو می‌کند: «چون خداوند دروازه‌های مکه را بر پیغمبر خود ﷺ گشود، در میان مردم به خطبه ایستاد و پس از حمد و ثنای خدا فرمود...» و خطبه‌ی مشهور فتح [مکه] را در کتاب خود آورده است و این دلیل بر حضور او در مکان ایراد خطبه، و شنیدن آن است.

مسلم از ابوهریره روایت کرده و می‌گوید: «ای طایفه انصار آگاه باشید که حدیثی را از احادیث مربوط به خودتان به شما تعلیم می‌دهم. بعد داستان فتح مکه را ذکر کرد و فرمود: رسول خدا از مدینه به طرف مکه حرکت کرد. او در این لشکرکشی زبیر را بر یک طرف لشکر، و خالد را بر طرف دیگر مسوول کرد و ابا عبیده را بر منطقه «الحُسر» ماموریت داد. ته دره را به اشغال خود در آوردند و رسول خدا نیز در یک گردان قرار داشت. ابوهریره گوید: رسول خدا به جنگاوران نظر افکند و مرا دید و گفت: ابوهریره! عرض کردم: در خدمتم رسول خدا. فرمود: جز یاران انصاری من کسی به نزد من نیاید. غیر «شیبان» از راویان این حدیث، این قید را [جز یاران من کسی به نزد من نیاید] بر آن افزوده‌اند و فرمود بر انصاریان بانگ برآور که نزد من بیایند. گوید: انصاری‌ها اطراف او را احاطه کردند قریشی‌ها نیز پیران و فرومایه‌گانی را جمع کرده بودند و گفتند: این‌ها را به جلو می‌اندازیم، اگر فتح و ظفری نصیب آنان شد، ما نیز با

۱- بخاری ج ۴/ص ۱۲۰

۲- فتح الباری ج ۷/ص ۸۰

آنان بوده‌ایم و اگر مورد اصابت واقع شدند، آنچه را که از ما درخواست کرده‌اند، انجام داده‌ایم. رسول خدا ﷺ فرمود: اوباش و اتباع قریشی‌ها را می‌بینید؟ بعد به دو دستش که یکی روی دیگری بود، اشاره کرد و فرمود: در کوه صفا به من می‌پیوندید. ابوهریره گوید به حرکت درآمدیم. هیچ یک از ما قصد کشتن یکی از آن‌ها را نکرده، مگر این که او را کشت و هیچ یک از آنان چیزی به سوی ما نینداخت و دفاعی از خود نشان ندادند^(۱).

بعد خطبه رسول خدا در «الجعرانه» را که در مدح و ستایش انصار ایراد کرد، بازگو نمود. آن‌هم زمانی که از حنین برمی‌گشت و قبل از رسیدنش به مکه^(۲). این خطبه مشهور است و از طریق چند نفر صحابه روایت شده است و این روایت دلیل بر این است که ابوهریره در جنگ حنین شرکت داشته، بعد از این که اوامر رسول خدا ﷺ را که امر کرده بود به سوی حنین به حرکت درآیند، روایت کرده است. علاوه بر این ابوهریره داستان حضور خویش در محاصره طایف را نیز - بعد از حنین - روایت کرده است^(۳).

حضور ابوهریره در غزوه تبوک:

خداوند ابوهریره را به مشارکت در جنگ تبوک مشرف کرد. زیرا طحاوی با سند صحیح متصل به او روایت کرده گوید: «همراه رسول خدا ﷺ به قصد تبوک از مدینه خارج شدیم»^(۴).

ابوهریره داستان مرور خویش در رکاب رسول خدا ﷺ و لشکرش را - در جنگ تبوک - بر منطقه الحُجر که اقامت‌گاه ستمکاران نابود شده به عذاب از جانب پروردگار بود، چنین بازگو می‌کند^(۵). واقدی انصراف از تبوک را از زبان چهارتن از صحابه - که

۱- منبع ذکر نشده است

۲- سلم ج ۵/ص ۱۷۱

۳- بخاری ج ۵/ص ۳۸ مغازی الواقدی ج ۳/ص ۹۳۶

۴- معانی آثار ج ۲/ص ۱۵ و دلائل النبوه ص ۳۵۷

۵- مغازی الواقدی ج ۳/ص ۱۰۰۶

یکی از آن‌ها ابوهریره بوده است - بازگو می‌کند و می‌گوید: «در این غزوه حاضر بوده و آن را مشاهده کرده است»^(۱).

از میان دلایل حضور او در جنگ تبوک، روایتی است که مسلم آن را به استناد به او روایت کرده که گوید: «چون جنگ تبوک پیش آمد، نوعی گرسنگی دامنگیر مسلمین شد. عرض کردند: ای رسول خدا اگر اجازه دهید شترهای آب‌کش خود را سر ببریم»^(۲). بعد بقیه‌ی داستان را پی می‌گیرد.

حضور ابوهریره در جنگ مؤته:

ابوهریره در جنگ مؤته نیز حضور پیدا کرده است، واقدی گوید: ربیعہ پسر عثمان به نقل از مقبری او هم از ابوهریره نقل می‌کند و گوید: ابوهریره گفت: من در جنگ مؤته حضور داشتم^(۳). دوباره روایت شده که گفت: میان من و یک پسر عمویم بگو مگو پیش آمد، او گفت: روز مؤته از جنگ فرار کردی، ندانستم در جواب این سخن او چه بگویم^(۴).

حاکم نیز در کتاب المستدرک این توییح را از طریق واقدی ذکر کرده، اما ذهبی او را در صحت این روایت تایید نکرده است... فرار مذکور به تنهایی از سوی ابوهریره صورت نگرفته است، بلکه این کل لشکر مسلمانان بود که در مؤته به دستور خالد پسر ولید رضی الله عنه عقب نشینی کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله این عقب نشینی را فتح نام نهاد و فرمود: «اخذ الراية خالد ففتح له» خالد پرچم را به دست گرفت و فتح و ظفر نصیب او شد. اما برخی از مسلمانان این عقب‌نشینی را امری بس بزرگ و خطیر تلقی کرده آن را فرار نام نهادند و عقب‌نشینی کنندگان را سرزنش و توییح کردند.

مشارکت او در سرکوبی مرتدین:

چون رسول خدا از دنیا رفت و مسلمانان با حضرت ابوبکر بیعت کردند و دسته‌هایی از اعراب به فتنه ارتداد گرفتار شدند، ابوهریره را می‌بینیم که فوراً موضعی

۱- پیشین ج ۳/ص ۱۰۳۸

۲- مسلم ج ۱/ص ۴۲

۳- المغازی ۲/۷۲۱

۴- المغازی ۲/۷۶۵

درست و اصولی اتخاذ می‌کند که نشان از فقاقت و هشیاری او است و آن این که بر مسلمان واجب است به هنگام وقوع فتنه از امیران خود تبعیت کند. از این رو او خود را چون جنگجویی امین در صف لشکریان حق آماده کرد و به صف لشکر حضرت ابوبکر پیوست و حق خداوند را بر خویش ادا کرد.

بخاری داستان جنگ ابوبکر با مرتدین را از خود وی نقل کرده، گوید: «چون رسول خدا ﷺ وفات کرد و ابوبکر رضی الله عنه به جانشینی او برگزیده شد، و برخی از اعراب به کفر برگشتند. عمر گفت: ای ابوبکر چگونه با مردم به جنگ می‌پردازی، در حالی که رسول خدا ﷺ فرموده است: «أَمْرُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ ، حَتَّى يَقُولُوا : لا إِلَهَ إِلاَّ اللهُ ، فَإِذَا قَالُواهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ ، وَأَمْوَالَهُمْ إِلاَّ بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللهِ».

یعنی: من ماموریت یافته‌ام که با مردم بجنگم تا زمانی که کلمه «لا اله الا الله» (هیچ خدایی نیست جز الله) را بر زبان بیاورند. هر کس این کلمه را بر زبان آورد، خون و جانش از جانب من محفوظ و معصوم است جز به حقتش و حسابش بر خداست».

ابوبکر گفت: قسم به خدا هر کس میان نماز و زکات جدایی بیندازد، من با او به جنگ می‌پردازم. چرا که زکات حق مال است. سوگند به خدا اگر بزغاله‌ای - و در روایتی طنابی که با آن شتر را می‌بندند - از آن چه به رسول خدا می‌دادند، از من باز دارند، بر سر منعش با آنان خواهم جنگید. عمر گفت: سوگندبه خدا جز این نبود که من هم دریافتم که خداوند سینه‌ی ابوبکر را برای جنگ با آنان گشاده کرده، و بعدا دریافتم که او بر حق است^(۱). این داستان را مسلم و ابوداود و نسائی نیز آورده‌اند.

اما در الفاظ آن‌ها عبارتی که بر مشارکت او در این جنگ‌ها دلالت ورزد، دیده نمی‌شود، مگر نزد نسائی، آن هم با سند غیر قوی اما نزد احمد با سندی که احمد محمود شاکر آن را صحیح دانسته، بعد از نقل این داستان - سخن ابوهریره را می‌آورد - که گوید: «همراه با ابوبکر (با مرتدین) جنگیدیم و یقین حاصل کردیم که این عمل عین رشد و هدایت است»^(۲).

۱- بخاری ج ۹/ص ۱۹ و ۱۱۵

۲- المسند ج ۱/ص ۱۸۱

در کتاب الاغانی از طریق سیف پسر عمر^(۱) روایتی آمده که دال مصاحبت و رفاقت ابوهریره با علاء ابن الحضرمی می‌باشد آن‌گاه که ابوبکر او را به جنگ مرتدین فرستاد، و مشارکت او در جنگ‌های منطقه هجر در بحرین و محاصره آن‌جا و فتح منطقه‌ی دارین - که جزیره‌ای است در دریای خلیج فارس مقابل بحرین - که فارس‌ها بر آن استیلا یافته بودند، مسلمانان آن‌جا را فتح کردند و مکعب - که حاکم تعیین شده از سوی فارس‌ها در آن‌جا بود - فرار کرد، ابوهریره در این زمینه می‌گوید: «رفتیم و راه افتادیم تا به بحرین رسیدیم، بعد به جلو تاختیم تا به کنار دریا رسیدیم، علاء گفت: بروید، بر اسب خود تاخت و خود را به دریا انداخت، او رفت و ما هم با او رفتیم و آب دریا از زانوی اسبان ما تجاوز نمی‌کرد، چون ابن مکعب، نماینده‌ی کسری در آن‌جا ما را دید سوار بر کشتی خود شد و گفت سوگند به خدا ما با این‌ها نمی‌جنگیم و سوار بر کشتی خود، به سرزمین فارس عقب‌نشینی کرد».

حضور او در واقعه‌ی یرموک و جنگ‌های ارمنستان و اطراف گرگان:

ابن عساکر ماجرای حضور او را در واقعه‌ی یرموک ذکر کرده است^(۲). ابن حجر نیز در الاصابه آن را آورده^(۳) اما به نقل از ابن عساکر. ابن خلدون گوید: ابوهریره در زمان خلافت عثمان پسر عفان با عبدالرحمن پسر ربیعہ امیر ارمنستان بود، چون عبدالرحمن در جنگ‌هایش با ترکان به شهادت رسید، بعضی از لشکریان که ابوهریره و سلمان فارسی نیز جزو آن‌ها بودند، راهی منطقه گیلان و گرگان شدند^(۴). منطقه‌ی گرگان در زمان حضرت عمر فتح شده بود، اما اطراف آن هنوز ناامن بود. چنانچه از سیاق کلام ابن خلدون این چنین برمی‌آید و بر حضور ابوهریره در این اماکن دلالت می‌کند. آن‌چه که حمزه پسر یوسف گفته، ابوهریره همراه کسانی از اصحاب بود که وارد گرگان شدند، هر چند خبری از مشارکت او در جنگ‌های اطراف آن‌جا به میان نیآورده است.

۱- الاغانی ج ۱۵/ص ۲۵۸ محدثین سیف بن عمر را در حدیث ضعیف دانسته‌اند، اما در روایات تاریخی موضوع ساده‌تر است، علما به شرط وجود شاهد دیگری، روایات او را پذیرفته‌اند.

۲- تاریخ دمشق ج ۴۷ ص ۲۴۹ من آن‌را ندیده‌ام اما استاد الخطیب آن را آورده است. ص ۱۱۷

۳- الاصابه ج ۲/ص ۱۱۱

۴- تاریخ ابن خلدون ج ۲/ص ۱۰۲۴

چنان‌که از سیره‌ی او برمی‌آید، بعد از مشارکت در واقعه‌ی یرموک و جنگ‌های اطراف گرگان، خود را برای نشر و حفظ و فهم حدیث تفریغ کرد و به طور کلی به کسب علم روی آورد و هیچ گواهی دال بر حضور او در فتوحات عراق و مصر ندیده‌ام. این انصراف از بقیه‌ی جنگ‌ها به عنوان عیبی بر او تلقی نمی‌شود، چون همه‌ی اصحاب در جنگ‌ها و فتوحات شرکت نداشته‌اند، بلکه دولت تازه تاسیس و عملیات انشا و ایجاد تنظیمات اداری جدید نیرو و تلاش، بخش بزرگی از اصحاب را استهلاک می‌کرد و با خود می‌برد و مرکز خلافت در مدینه نیازمند برخی از اصحاب بزرگوار بود که از ناحیه‌ی علمی و تربیتی نگهبان حکومت باشند. این است که می‌بینیم برخی از اصحاب خود را به این امر مهم اختصاص داده بودند. به عبارت دیگر خود عمر آن‌ها را موظف به این کار کرده بود و به آن‌ها اجازه شرکت در جنگ‌ها و فتوحات را نمی‌داد، ابوهریره نیز از جمله‌ی کسانی بود که به امر عمر رضی الله عنه ماموریت تقویت و ترسیخ دستگاه اداری حکومت را به عهده داشت و برای مدتی به فرمان عمر امیر بحرین بود، اما اهتمام او به علم و نشر آن و حفظ پایه‌های فکری و اعتقادی دولت اسلامی طبیعت ممیزه و شاخصه‌ی اصلی زندگی ابوهریره را در این مرحله تشکیل می‌دهد.

این است ابوهریره‌ی مجاهد و جنگجو، به شمشیر خود جنگید و به قلب و نفسش، اوصاف جهاد و فضل و آداب آن را یاد گرفت تا آن را برای ما روایت کند تا از خلال ابواب جهاد - در کتاب‌های حدیث - چون یکی از بارزترین اصحاب ظاهر شود و قوانین جهاد را به امت یاد دهد و امت را بر آن تشویق کند. رضای خدا بر تو باد ای ابوهریره‌ی معلم و تحریک‌کننده‌ی همت‌ها برای جهاد و مبارزه.

آراستگی او به اخلاق ایمان آورندگان:

لابد این همراهی دایمی و مصاحبت همیشگی با رسول خدا - که ابوهریره افتخار آن را یافته بود - نتایج و آثاری به بار آورده و ابوهریره را آن چنان تربیت ایمانی نموده است که آثار این تربیت در بسیاری از میادین اخلاقی و علمی او نمایان است.

بعضی اوقات رسول خدا ﷺ مستقیماً او را مخاطب قرار می‌داد و چون معلم و مرشد و مربی به او می‌فرمود: «ابوهریره اهل ورع باش، آن گاه بنده‌ترین بندگان خواهی بود. قانع باش، شاکرترین آن‌ها خواهی بود. آن چه را برای خود دوست داری، برای مردم دوست داشته باش، آن گاه مؤمن خواهی بود. با همسایه‌گانت همسایه‌ی خوب و نیکوکار باش، آن گاه مسلمان خواهی بود و کم بخند، زیرا خنده‌ی فراوان قلب را می‌میراند»^(۱).

ابوهریره این وصیت را به خوبی فهم و درک کرد و بر تطبیق و عملی کردن آن بس حریص بود. این است که او را ورع و دور از دنیاپرستی و اموال، و سخت زیست یافته‌ایم. در فصل آینده او را می‌بینیم که کاملاً از حکومتداری و فتنه‌های واقع شده میان اصحاب به دور است. او را دوست‌دار مردم می‌یابیم که به تعلیم آنان همت می‌گمارد و بر فهم حدیث به آنان حریص است. با همسایه‌ها نیکوکار و مهربان است. عمار پسر یاسر رضی الله عنه به فضل و بزرگواری او اعتراف می‌کند^(۲). در فصل آتی، ستایش عمار از او را می‌بینیم با همسایه‌اش عبدالله پسر شقیق نیکوکار بود، چنان چه بعداً از وی نقل می‌کند. او را می‌یابیم که از خنده دور بود و در بیشتر مناسبت‌ها به گریه می‌افتاد. همچنان که ذکر کردیم، به هنگام یاد رسول خدا می‌گریست یا هنگام شنیدن خیر مرگ حسن و شهادت عثمان. علاوه بر این‌ها به صفات دیگر ایمانی آراسته بود که انشاءالله در آینده به ذکر آن‌ها خواهیم پرداخت.

عنایت و توجه ابوهریره به قرآن و حفظ آن:

۱- سنن ابن ماجه ۱۴۱۰/۲ با سند حسن ۴۱۲/۱

۲- پیشین

حفظ قرآن و عنایت به آن و یادگرفتنش از نشانه‌های ایمان به شمار می‌آیند. رسول خدا صلی الله علیه و آله بهترین مسلمان را کسی معرفی کرده که مشغول تعلیم قرآن به دیگران و تعلم آن باشد و در این رابطه می‌فرماید: «خیرکم من تعلم القرآن وعلمه»^(۱) بهترین شما کسی است که قرآن را یاد گیرد و آن را به دیگران یاد دهد.

به همین خاطر ابوهریره را می‌یابیم که در هر کار خیری از دیگران سبقت می‌گیرد و با تمام توان در تلاش است تا این خیر را به دست آورد و ابوهریره قرآن را نزد ابی پسر کعب دور کرد و تلاوت آن را از او گرفت^(۲).

أبی یکی از چهار نفری است که رسول خدا صلی الله علیه و آله حفظ خوب قرآن آن‌ها را تایید کرده است و فرمود: قرآن را از چهار نفر یاد بگیرید: «از عبدالله پسر مسعود و سالم مولای ابوحدیفه و ابی پسر کعب و معاذ پسر جبل»^(۳).

ابوهریره بعد از آن قاری قرآن شد و ابوجعفر یزید پسر قعقاع مخزومی مدنی یکی از ده قاری مشهور و امام در قرائت، قرآن را نزد او یاد گرفته است^(۴). عبدالله پسر هرمز الاعرج نیز قرآن را نزد او یاد گرفته که نافع پسر عبدالرحمن پسر ابو نعیم مدنی مشهورترین قراء هفتگانه، قرآن را از اعرج یاد گرفته است^(۵).

این چنین ابوهریره چشمه‌ای از اجر نصیب خود نموده که هرگز خشک نمی‌شود و در هر حرفی که هر مسلمان از عصر تابعین تا به امروزه و تا قیام قیامت بدان [قرآن را] تلفظ و نطق کرده و می‌کند برای او نیز حسنه‌ای است.

ابوهریره کل قرآن یا قسمتی از آن را به افراد دیگری غیر از این دو امام یاد داده است. چنان‌که سخن میناء مولای عبدالرحمن پسر عوف بر آن دلالت می‌کند و می‌گوید: «سوره‌ی بقره و آل عمران را از دهان ابوهریره دریافت کرده‌ام»^(۶).

آیا جای تعجب بسیار نیست که بعد از همه‌ی این‌ها کسی چون ابوریه علیه ابوهریره به دهن کجی بپردازد و عدم ذکر نام او را همراه چهار نفری که رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- بخاری ج ۶/ص ۲۳۶

۲- غایه‌النهاییه فی طبقات القراء لابن الجزری ج ۱/ص ۳۷۰

۳- بخاری ج ۶/ص ۲۳۶

۴- غایه‌النهاییه ج ۲/ص ۳۸۲

۵- غایه‌النهاییه ج ۲/ص ۳۳۳

۶- العلل و معرفه الرجال للامام احمد ص ۲۶۲ با سند صحیح

به آن‌ها دستور داده قرآن را از آن‌ها دریافت کنیم، دلیل نقص او دانسته و بگوید او به درجه‌ی یکی از موالی نیز ارتقا پیدا نکرده است. یعنی نام ابوهریره با این چهار نفر نیامده، در حالی که نام سالم مولای ابوحنظله در میان آن‌ها دیده می‌شود، پس بنا به زعم ابوریه سالم از ابوهریره افضل و برتر است. ما به فیلسوف قرن ۱۴ هـ.ق می‌گوییم: در این حدیث نام هیچ‌کدام از ابوبکر و عمر و عثمان و علی نیامده است، آیا با این وصف سالم از این چهار خلیفه‌ی راشد افضل است؟ جواب شما به این سوال هر چه باشد، عین آن، جواب ما نسبت به ابوهریره و عدم ذکر نام او خواهد بود و بنا به اندیشه‌ی شما سالم مولای ابوحنظله از ابوبکر و عمر و عثمان و علی افضل است و چه اندیشه‌ی انحرافی و مریضی است اندیشه‌ای که منجر به این گمان باطل و زعم فاسد شود^(۱).

عبادت فراوان ابوهریره رضی الله عنه:

از ابو عثمان النهدی منقول است، گفت: «ابوهریره را هفت شبانه روز مهمانی کردم او و همسرش و غلامش در سه ثلث شب به دنبال هم می‌آمدند. این یکی می‌آمد، نماز شب می‌خواند، بعد دیگری را از خواب بیدار می‌کرد»^(۲).

ابو عثمان در مورد شیوه‌ی ابوهریره در هر شب [به نقل از او] می‌گوید: «من شب را به سه قسمت تقسیم می‌کنم. یک ثلث آن می‌خوابم و یک ثلث آن به قیام و شب زنده‌داری مشغول می‌شوم و یک ثلث آن به یادآوری احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول می‌شوم»^(۳). انسان مسلمان لغزش‌ها و گناهان صغیره‌ی خود را بزرگ می‌شمارد، لذا ابوهریره را می‌بینیم که گوید: «همانا من در هر شبانه‌روز هزار بار از خداوند طلب بخشش و غفران می‌کنم و این مقدار به اندازه‌ی گناهان من است»^(۴). یکی از سخنان زیبا و لطیف او که بر کثرت دعا و توسلش دلالت می‌نماید، سخنی است که ابن حجر از اسماعیلی روایت کرده که (ابوهریره) گوید: «بخیل‌ترین انسان‌ها کسی است که به

۱- ظلمات ابی‌ریه ص ۱۷۵

۲- بخاری ج ۷/ص ۱۰۲ سند احمد ج ۲/ص ۳۵۳

۳- الدارعی ج ۱/ص ۸۲

۴- تذکره الحفاظ ج ۱/ص ۳۵

سلام کردن بخل ورزد. ناتوان‌ترین آن‌ها کسی است که از دعا عاجز باشد»^(۱).
 «ابوهریره رضی الله عنه روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه را روزه‌ی سنت می‌گرفت»^(۲).
 او و حضرت عمر ده روز اول ماه ذی‌الحجه به بازار می‌آمدند و تکبیر می‌گفتند و مردم نیز به تبعیت از تکبیر آنان، تکبیر سر می‌دادند^(۳). در عین حال بر دو رکعت نماز فجر بسیار تاکید می‌ورزید و می‌گفت: «دو رکعت [نماز سنت] فجر را ترک مکن ولو در راه و سوار بر اسب باشی»^(۴).

ابوهریره و امر به معروف:

یکی از کارهای ابوهریره رفتن به مساجد پراکنده و متفرق انصار در اطراف مدینه بود تا آن‌ها را تعلیم دهد و به آنان حدیث بیاموزد. همچون رفتن او به مسجد بنی زریق و دادن درس حدیث در آن‌جا^(۵) فراوان بودن افراد راوی حدیث در میان زرقیان دلیل بر این مدعا است چنانچه در فهرست افراد روایت کننده از ابوهریره خواهیم دید. حاکم از او روایت کرده که: «مردی از طایفه‌ی بنی عامر بر او گذر کرد: گفته شد این مرد از جمله‌ی انسان‌هایی است که بیشترین سرمایه را دارند، ابوهریره او را به نزد خویش فرا خواند و در این مورد از او سوال کرد. در جواب گفت: بلی درست است، زیرا من صد شتر سرخ رنگ، صد شتر رنگ گندمی، و چنین و چنان از گوسفندان دارم. ابوهریره گفت: تو را از شترهای سبک وزن و گوسفندان سم شکافته بر حذر می‌دارم، زیرا من شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: (...). و حدیثی طولانی نقل کرد که اگر بر این حیوانات ستم ورزد، باعث به آتش جهنم در افتادن او خواهند شد. این حدیث در صحیح مسلم روایت شده، اما داستان این مرد عامری در صحیح مسلم وجود ندارد. هیتمی نقل کرده که ابوهریره بر بازار مدینه عبور کرد، بر آن ایستاد و گفت: ای اهل بازار به راستی شما چه عجب عاجز و ناتوان هستید! عرض کردند چرا این چنین است ای ابوهریره؟ گفت: میراث رسول خدا صلی الله علیه و آله تقسیم می‌شود و شما اینجا نشسته‌اید؟ چرا

۱- فتح‌الباری ج ۱۱/ص ۴۹۸ و گفته با سندی بر شرط بخاری

۲- مصنف ابن ابی شیبه ج ۳/ص ۴۲

۳- بخاری ج ۲/ص ۲۴

۴- مصنف ابن ابی شیبه ج ۲/ص ۲۴۱

۵- مسند احمد ج ۲/ص ۴۳۴

نمی‌روید سهم خود را از آن دریافت کنید؟ گفتند: در کجا؟ گفت: در مسجد. همگی به سرعت به سوی مسجد رفتند و ابوهریره به انتظار بازگشت آنان در جای خود ایستاده بود. وقتی برگشتند گفت: چه سهمی از آن دریافت کردید؟ گفتند: ای ابوهریره وارد مسجد شدیم، اما چیزی را در آن جا نیافتیم که تقسیم شود. ابوهریره گفت: کسی را در مسجد ندیدید؟ گفتند: بلی دیدیم، کسانی را دیدیم که نماز می‌خواندند و دیگری که قرآن می‌خواندند و کسانی که از حلال و حرام صحبت می‌کردند. ابوهریره گفت: خاک بر سرتان. این میراث محمد ﷺ است^(۱).

اما هم‌اکنون یکی می‌آید و به اقداماتی برمی‌خیزد که مجبور می‌شویم او را از منکری که در آن افتاده بازداریم او دارد علیه مرد امر کننده به معروف (ابوهریره) دهن کجی می‌کند». لا حول ولا قوة إلا بالله

رفتار نیک او با مادرش:

هیچ نعمتی که نصیب انسان می‌شود، بزرگتر از نعمت ایمان و ثبات بر آن نیست و هیچ دعایی که برای دوستت یا کسی از اعضای خانواده‌ات می‌کنی، درست‌تر و باارزش‌تر از این نیست که برایش دعای ایمان و هدایت بکنی. جز فرد مومن کسی ارزش این دعا را احساس نمی‌کند، از این‌رو جا دارد ما تصور کنیم که ابوهریره چه نیکی بزرگی با مادرش کرد، آن‌گاه که ایمان آوردن و مسلمان شدن او را آرزو کرد و سبب اسلام آوردن او گردید.

مسلم از او روایت کرده گفت: «مادرم مشرک بود و من او را به اسلام دعوت می‌کردم. یک روز او را دعوت کردم. سخنی راجع به رسول خدا ﷺ در گوش من نهاد که از آن ناراحت شدم، گریه کنان خدمت رسول خدا ﷺ آمدم. عرض کردم ای رسول خدا مادرم را به دین اسلام فرا می‌خواندم، آن را نپذیرفت، امروز نیز او را دعوت کردم. سخن بدی راجع به شما از وی شنیدم. از خدا بخواه که مادر ابوهریره را هدایت کند. رسول خدا ﷺ فرمود: «اللَّهُمَّ أهد أم أبي هريرة» خداوند! مادر ابوهریره را هدایت کن. فوراً از آن‌جا خارج شدم تا مزدهی دعای رسول خدا را به مادرم بدهم. چون آمدم و به

سوی دروازه رفتم، دیدم بسته است. مادرم از داخل صدای پای مرا شنید و گفت: ای ابوهریره در جای خود بایست. من صدای خش خش آب را می شنیدم.

ابوهریره می گوید: مادرم غسل کرد و بالاپوش خود را پوشید و با عجله قبل از این که روبند خود را ببندد، بیرون آمد و گفت: ای ابوهریره «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله» گواهی می دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و گواهی می دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. گوید: در حالی که از فرط شادی می گریستم، به نزد رسول خدا برگشتم و گفتم ای رسول خدا مژده بده که خداوند دعای تو را مستجاب فرمود و مادر ابی هریره هدایت یافت. رسول خدا حمد و ثنای خدا را به جا آورد و گفت: نیکو و پسندیده است^(۱).

از جمله‌ی نیکی‌های دیگر ابوهریره با مادرش روایتی است که ابن سعد با سند صحیح از او روایت کرده می گوید: رسول خدا ﷺ دو دانه خرما به او داد. ابوهریره می گوید: یک دانه خرما را خوردم و دانه‌ی دیگر را در دامنم گذاشتم. رسول خدا ﷺ فرمود: چرا این دانه خرما را برداشتی؟ عرض کردم برای مادرم. فرمود آن را بخور من دو عدد خرمای دیگر به شما خواهم داد. آن را خوردم و دو دانه خرمای دیگر [برای مادرم] به من داد^(۲).

عبدالله پسر وهب صادق‌ترین نمونه و صورت محبت ابوهریره را به مادرش برای ما بازگو می کند. او از جمله‌ی شیوخ بخاری به شمار می رفته و از طریق سعید پسر ابی هلال روایت کرده که: ابوهریره هر روز به نزد مادرش می رفت و می گفت: مادرم خداوند تو را جزای خیر دهد که مرا زمانی که کوچک بودم، تربیت کردی. مادرم می گفت: پسر، خداوند تو را جزای خیر دهد که در بزرگسالی با من نیکی کردی^(۳). بخاری نیز این روایت را نقل کرده است^(۴).

حال یکی می آید که احتمال دارد بر اثر پرخوری گرفتاری مرض سوء هاضمه شده باشد و مادرش از فرط گرسنگی به خود بیچد، بعد علیه ابوهریره دهان به ذم و

۱- مسلم ج ۷/ص ۱۵۶

۲- الطبقات ج ۴/ص ۳۲۹

۳- جامع ابن وهب ص ۲۳

طعن‌گویی بگشاید، بعید است که بتوانند ضربه‌ای به ابوهیره وارد کنند یا از او انتقام بگیرند.

فروتنی علمی او و مغرور نگشتنش:

ابوهیره رضی الله عنه در بهره‌مندی از حافظه‌ی قوی از دیگر صحابه جلوتر بود. اما این حافظه‌ی قوی او را نفریفته بود تا خود را برتر از دیگران بداند. پسر ابی شیبه، سخن او را در رابطه با ابن عباس نقل می‌کند که با این‌که ابن عباس از نظر سنی یکی از کم‌سن‌ترین صحابه به شمار می‌رفت، خطاب به او می‌گفت: تو از من بهتر و عالم‌تر هستی.

در صورت دیگری ابوهیره را می‌بینیم که در مقابل تابعی بزرگوار عمرو پسر اوس ثقفی متوفای سال ۷۵ هـ.ق یکی از اقران عروه پسر زبیر فروتنی نشان می‌دهد و در جواب گروهی که عبدالرحمن پسر نافع پسر لبیبه در جمع آنان بود می‌گوید: «از من سوال می‌کنید در حالی که عمرو پسر اوس در میان شما وجود دارد»^(۱).

آری! تواضع ابوهیره چنین است. مع الوصف ابوریه‌ی متکبر و متعفن‌الفکر و متحجرالعقل می‌آید و می‌خواهد از ابوهیره انتقام بگیرد و بر او بتازد. هیئات!

درنگ کردنش در فتوا و اهلش برای آن:

ابن حزم سیزده نفر از متوسطین صحابه را - در آنچه که به عنوان فتوا از آن‌ها روایت کرده است - نام می‌برد که ابوهیره نفر چهارم آن‌هاست. سایرین عبارتند از: ام سلمه، انس، ابوسعیدخدری، عثمان، عبدالله بن عمرو، ابن الزبیر، ابوموسی، سعد سلمان، جابر، معاذ و ابوبکر. بعد گوید: «آن‌ها تنها سیزده نفرند که ممکن است از فتوای هر کدام از آنان جزو کوچکی جمع شود». بعد هفت نفر دیگر را بر آن‌ها می‌افزاید. با این وصف ابوهیره از فتوا خیلی می‌ترسید و از آن دوری می‌گزید. زیرا تثبت و احتیاط در فتوا جزو عرف ایمان‌داران است. بسیاری از سلف از صدور فتوا خودداری می‌کردند و در صورتی که کس دیگری شایسته‌ی فتوا را می‌یافتند خود جواب نمی‌دادند.

دارمی از او روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس بدون تحقیق و حصول یقین فتوا صادر کند، گناه کسی که برای او فتوا داده، به گردن اوست»^(۱).

خوف ابوهریره از عواقب فتوا به حدی بود که هرگاه در مورد فتوایش متأكد نمی‌بود، از صدور آن اجتناب می‌ورزید و در مورد آن از دیگران پرس و جو می‌کرد. بر خلاف آن‌چه افراد مغرض در مورد وی می‌گویند، امام بخاری از او روایت کرده که چون اهل بحرین در مورد حکم خوردن ماهی شناور بر روی آب از وی سوال کردند، گفت: «هیچ اشکالی ندارد». و گفت: «در مورد آن از عمر و سوال کرده‌ام، او نیز چنین جواب داده است»^(۲).

سعید بن منصور از وی روایت کرده که بعد از این‌که در مورد برخی از امور مربوط به طلاق که یک فرد بحرینی از وی سوال کرد و درباره‌ی آن مشکلاتی برایش پیش آمده بود، برای بار دوم از حضرت عمر سوال کرد^(۳).

سخاوت ابوهریره و آزادسازی بردگان و نیکوکاری با آن‌ها و سرپرستی افراد یتیم:

از طفاوی روایت شده که: «با ابوهریره در مدینه اقامت گزیدم، کسی را از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله چابک‌تر [در خدمتگذاری] و مهمان‌نوازتر از ابوهریره ندیدم»^(۴).

از حمید پسر مالک پسر خیثم منقول است که: «با ابوهریره در زمین او (واقع در عقیق) نشسته بودیم. مردی از اهل مدینه سوار بر شتر نزد او به مهمانی فرود آمد». حمید گوید: «ابوهریره گفت: پیش مادرم برو و به او بگو پسرت به شما سلام می‌رساند و می‌گوید غذایی برایمان درست کند». گوید: «(رفتم) او هم سه قرص نان جو و مقداری روغن زیتون و نمک را در یک سینی گذاشت، آن را روی سرم گذاشتم و به نزد آن‌ها آوردم. وقتی آن را جلو ایشان گذاشتم، ابوهریره تکبیر زد و گفت: سپاس

۱- دارمی ۵۷

۲- التاریخ الکبری ۱۸۵ ج ۱ ق ۲ با سند صحیح

۳- سنن سعید بن منصور ۳۵۶ ج ۳ ق ۱

۴- ابوداود ج ۱/ص ۵۰۱ بسند صحیح، تذکره الحفاط

برای خدا که ما را از نان سیر کرد، بعد از این که غذای ما جز دو سیاه (خرما و آب) چیز دیگری نبود»^(۱).

از ابی الزعزعه نویسنده‌ی مروان روایت شده که: «مروان صد دینار برای ابوهریره فرستاد. بعد کسی را دنبال او فرستاد و گفت: من این دینارها را به اشتباه نزد شما فرستاده‌ام. گفت: چیزی از آن نزد من نمانده است، در مقابل آن از سهمیه بخششم کم کن. مروان گفت: هدف مروان نیز همین بود که بداند آیا ابوهریره آن را به دیگران می‌بخشد یا نزد خود نگه می‌دارد»^(۲).

اما تعجب این‌جاست که نویسندگان این زمان از پیروان یهود بر ابوهریره خرده می‌گیرند که بخشش را از امیران پذیرفته است و این را بر خود خرده نمی‌گیرند که پول و هدیه از موسسات کفر دریافت می‌دارند. در حالی که دریافت ابوهریره رضی الله عنه همچون سایر صحابه منحصر به آن مقدار از اموال بوده که امرا در مقابل جهاد دوران نیرومندی و جوانی، و خود را برای تعلیم فارغ کردن، در دوران پیری به آنان می‌دادند. چنان‌که دولت‌های امروز مبالغی به عنوان حقوق بازنشستگی به خدمتگزاران و کارمندان، یا به عنوان هدیه و بخشش فراغت از کاری یا جوایز تالیف می‌دهند و مردی از همین قماش (محمود ابوریه) حقوق بازنشستگی کلانی دریافت می‌دارد و آن را در راه‌های فرومایه و حقیر خرج می‌کند. سپس به نقد ابوهریره دهان می‌گشاید. چرا؟ چون مبلغی پول از بیت‌المال دریافت کرده و آن را در راه مساعده و کمک رسانی به مسلمانان خرج کرده است!؟

ابوهریره رضی الله عنه اگر بن سلیک (ابا مسلم مدنی) را با مشارکت ابو سعید خدری از بندگی آزاد کرد. از آن پس اگر به کوفه آمد و جزو محدثین گردید و محدثین اوایل کوفه از وی روایت نقل می‌کردند^(۳).

ابن سعد از طریق واقدی روایت کرده که ابوهریره در ذالحلیفه نزدیکی مدینه اقامت گزید و در مدینه خانه‌ای داشت که آن را به بندگان آزاد شده‌اش بخشید^(۴).

۱- فضل الله الصمد شرح الادب المفرد ج ۲ ص ۳۱

۲- الکنی و السماء للدولابی ج ۱ ص ۱۸۴ بسند صحیح

۳- الطبقات ج ۴ ص ۳۴۰

۴- الطبقات ج ۴ ص ۳۴۰

ابوهریره معاویه پسر معتب هذلی را که یتیم بود، تحت کفالت و سرپرستی خود درآورد. نامبرده در حجره‌ی او می‌زیست^(۱). او را آن‌چنان تربیت و تعلیم داد که بعدها یکی از راویان تابعی گردید و روایات فراوانی از ابوهریره نقل کرده است که در مسند امام احمد و غیر آن آمده‌اند^(۲). سرپرستی و کفالت افراد یتیم یک خصلت ایمانی است که اگر فرد صادق باشد، باعث می‌شود صاحب آن به بهشت داخل شود. زیرا در روایتی که سهل پسر سعد الساعدی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده آمده است: «من و سرپرست یتیم این‌چنین با هم در بهشت هستیم». و وقتی گفت این‌چنین، انگشتان شهادت و وسط را به هم جفت و متصل کرد^(۳).

اگر فرد سرپرست کننده‌ی یتیم در کنار کفالت و طعام دادن، به تادیب و تربیت و تعلیم او نیز همت گمارد، بی‌گمان اجرش چند برابر خواهد بود.

این اخبار و روایات بر این واقعیت دلالت دارند که ابوهریره رضی الله عنه در دو حالت قرار داشته، یا این‌که ثروت و مالی نزد او وجود داشت که آن را در راه خدا و آزاد سازی بندگان و مساعدت نیازمندان و کفالت بی‌سرپرستان صرف می‌کرد و یا این‌که محتاج و فقیر می‌زیست و به آن‌چه خداوند برایش میسر می‌کرد، اکتفا می‌کرد. یا هدیه و بخشش بیت‌المال را می‌پذیرفت و آن را به دیگران می‌بخشید، یا آن‌ها را در آن سهمیم و شریک قرار می‌داد و همچون حالتی با حالت قبل از آن (انفاق و کفالت و...) جز از دست افراد مخلص بر نمی‌آید.

تربیت نیکوی فرزندان:

ابوهریره رضی الله عنه اعضای خانواده و فرزندان خود را بر زهد و نیکوکاری پرورش می‌داد. فرزند خویش محرر را به نیکوی تربیت و تعلیم داد، چنان‌که راویان بزرگواری چون شعبی و زهری خود را نیازمند او می‌یافتند و اگر حدیثی از ذهنشان می‌رفت و فوت می‌شد، آن را از او می‌گرفتند. چنان‌که این مطلب در فصلی دیگر خواهد آمد و دختر خود را بر پارسایی تربیت نمود و به او می‌گفت: «ای دخترم، لباس زراندود مپوش، زیرا

۱- الجرح و التعديل ۳۷۹ ج ۴ ق ۱

۲- المسند ج ۲/ص ۳۰۷ و ۵۱۸

۳- بخاری ج ۷/ص ۱۰

بر تو از شعله‌های آتش می‌ترسم و لباس حریر میپوش، زیرا می‌ترسم که گرفتار سوختن شوی»^(۱).

حال یکی می‌آید که احتمال می‌رود دخترش با آخرین مدل‌های لباس پارسی به خیابان بیاید، اما علیه ابوهیره دهن کجی و بدگویی می‌کند. هیئات و الله.

شوخی‌های ابوهیره:

انسان مسلمان شاداب و خوشرو است، با دیگران الفت می‌گیرد و مورد الفت دیگران واقع می‌شود و هنگام ملاقات با دیگران لب به خنده است. ابوهیره نیز چنین بود.

ابن سعد بسند صحیح از ابی رافع نقل کرده است که: گاهی مروان ابوهیره را به جای خود بر مدینه می‌گماشت. ابوهیره با داشتن این منصب بر الاغی - که به روایت عفان، زیر پالان و به روایت عارم پالان بر آن می‌بست - سوار می‌شد و ریسمانی از لیف خرما در سر خود قرار می‌داد و راه می‌رفت و چون به کسی می‌رسید می‌گفت راه را باز کنید امیر آمد. بعضی اوقات نیز به میان بچه‌ها که شب هنگام مشغول بازی موسوم به «لعبة الغراب» یعنی بازی کلاغ بودند، می‌آمد و ناگهان خود را به وسط آن‌ها می‌انداخت و پاهای خود را بر زمین می‌کوبید. بچه‌ها می‌ترسیدند و فرار می‌کردند. بعضی اوقات هم مرا به صرف شام دعوت می‌کرد و هنگام چیدن سفرده می‌گفت استخوان‌ها را برای امیر بیاورید. بعدا معلوم می‌شد که گوشتی در کار نیست، بلکه غذا نان خیس خورده با زیت است^(۲).

ابونعیم اصفهانی از ثعلبه پسر ابی مالک قرظی روایت کرده که: ابوهیره به بازار آمد در حالی که بسته‌ای از هیزم بر پشت داشت. او آن روز به نیابت از مروان، امیر مدینه بود. گفت ای ابن ابی مالک راه را بر امیر باز کنید. گفتم: همین اندازه کافی است. در حالی که کوله بار هیزم بر دوش داشت، گفت: راه را بر امیر باز کنید^(۳).

اما کسانی که بر ابوهیره طعن می‌زنند، (امثال گولدیزهیر) این نوع شوخی‌ها را بر او خرده می‌گیرند و آن را نشانه‌ی ضعف و قلت عقل او می‌دانند. از ظاهر چنین بر

۱- الزهد احمد ص ۱۵۳ حلیمه الاولیا ج ۱/ص ۳۸۰ بسند صحیح تذکره الحفاظ ج ۱/ص ۳۴

۲- الطبقات ج ۴/ص ۳۳۶ عیون الاخبار ج ۱/ص ۳۱۵

۳- حلیه الاولیاء ج ۱/ص ۳۸۵، سباعی رحمته نیز آن را از معارف ابن قتیبه نقل کرده است

می‌آید که نویسنده‌ی فجر الاسلام (منظور آقای احمد امین مصری است) این رای را پسندیده می‌داند. لذا در آن چه که پیرامون ابوهریره نوشته، به آن چه که ابن قتیبه در آراء و نظریات نادرش می‌گوید، اشاره می‌کند و متاسفانه در میان همه‌ی محاسن و اخلاقیات پسندیده‌ی او بر این مورد تکیه می‌ورزد و روی آن توقف می‌کند. بی‌شک این رفتار ناشایست با ابوهریره و تحریف حقیقت حال وی و نشان دادن آن به شکلی زشت، هیچ پایه و اساسی ندارد. زیرا ظاهر شدن انسان در شکل و مظهر خوش‌روییانه، شوخی‌کننده و دوستدار مزاح هرگز از قدر و منزلت او نمی‌کاهد و هرگز به عنوان مظهر و نشانه‌ای از اضطراب شخصیت و خفت عقل او تلقی نمی‌شود. وگرنه بایستی هر لطیفه‌گوی شوخ‌طبع را خفیف‌العقل تلقی کنیم و هر انسان خشک‌طبع اخمو را خردمند و دارای اندیشه‌ی وافر بدانیم^(۱).

ابوریه گمان برده که ابوهریره مردی اهل مزاح و مهذار بوده و در تفسیر کلمه‌ی «مهذار» می‌گوید: «هذر یعنی کسی که فراوان حرف بزند و در میان حرف‌هایش سخنان پست و لغزش‌های زبانی فراوان مشاهده شود». این افترا بر خدا و بر ابوهریره و تاریخ و تاریخ‌نویسان تلقی می‌شود. زیرا ما از باب تحدی و مبارزه‌طلبی به ابوریه می‌گوییم: تو تنها یک صحابی یا تابعی یا تاریخ‌نویس موثق را نام ببر که ابوهریره را «مهذار» معرفی کرده باشد و اگر نتوانی چنین شاهده‌ی را بیاوری معلوم است که تو از جمله‌ی دروغ‌گویانی هستی که خرد و عقل انسان‌ها را مورد اهانت قرار می‌دهند.

اما مزاح‌هایی که ابوهریره بدانها شهرت یافته و معروف است، بخشی از فضایل اخلاقی است که خداوند به او ارزانی داشته و به واسطه‌ی آن محبوب دل‌های مردم گردیده است و مزاح هم به ذات خویش در دین اسلام امری مکروه و ناپسندیده نیست و اگر چنین می‌بود، می‌بایست تندخویی و خشونت طبع و رفتار در اسلام امری محبوب تلقی شود. پس حاشا بر خدا و رسولش که این خصلت را دوست بدارند، در حالی که خداوند خطاب به رسولش می‌فرماید: ﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ و اگر درشتخوی و سنگ‌دل بودی، از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

مزاح کردن نزد انسان‌های شریف و بزرگوار به عنوان اخلاقی عیب‌آور تلقی نمی‌شود، زیرا رسول‌الله نیز با یاران خود مزاح می‌کرد و یاران نیز باهم مزاح می‌کردند

و در میان صحابه کسانی وجود داشتند که به انجام مزاح سالم و محدود به رعایت حدود شریعت و اخلاق شهرت داشتند که ابوهیره نیز یکی از افراد این مجموعه بود. بخاری در الادب المفرد از بکر پسر عبدالله روایت کرده که یاران رسول خدا ﷺ با هندوانه و خربزه بازی می‌کردند و آن را به سوی همدیگر می‌انداختند و چون زمان حقایق فرا می‌رسید، تنها آنان مردان واقعی بودند.

آری! یاران رسول خدا چنین بودند و هر کس مزاح و شوخی‌های ابوهیره را بر او خرده بگیرد، در واقع یک امر مباح از نظر دین را انکار کرده و یک اخلاق نیکوی محبوب مردان نیکو و شایسته را بر آن‌ها خرده گرفته است^(۱).

لازم به ذکر است که نقل این داستان‌ها از ابوهیره دلیل بر تکرار آن در زندگی وی نیست، شاید در همه‌ی عمر، یک مورد شوخی از وی سر زده باشد، آن هم با کسانی که خواسته با آن‌ها شوخی و مزاح کند. روحیه‌ی بذله‌گویی و مزاح نزد مسلمانان مشهور است. زیرا اگر زمان جدیت و تلاش و جهاد فرا می‌رسید، آن‌ها مردان واقعی بودند. چنان‌که بکر پسر عبدالله در توصیف آنان می‌گوید: صحابی بزرگوار نعیمان^{رضی} در مجلس رسول خدا ﷺ سخنی بر زبان می‌آورد یا کاری می‌کرد که رسول‌الله را به خنده می‌آورد.

صالحان و نیکان نیز در تبسم و گشاده‌رویی و مزاح به وسیله‌ی سخنان دور از دروغ و شتم و بدی، بر اخلاق و رفتار رسول خدا ﷺ بودند و در این امر به او تاسی می‌کردند.

امام علی^{رضی} بسیار شوخی می‌کرد و ابن‌سیرین آن‌چنان می‌خندید که آب دهانش بیرون می‌آمد^(۲).

شریح (قاضی) در مجلس قضاوت شوخی و مزاح می‌کرد، شعبی یکی از بذله‌گوترین انسان‌ها بود. صهیب اهل مزاح بود. ابوالعالیه اهل مزاح بود، ولی همه‌ی این‌ها وقتی مزاح می‌کردند، دهان به فحش و دشنام و غیبت و دروغ نمی‌گشودند و مزاح زمانی مذموم تلقی می‌شود که این خصلت‌ها یا برخی از این‌ها، قاطی آن شده باشند^(۳).

۱- پیشین ص ۳۲۵

۲- تاویل مختلف الحدیث - ابن‌قتیبه ص ۲۹۴

۳- پیشین ص ۲۹۵

در روایتی که ترمذی آن را از عبدالله پسر رافع روایت کرده، آمده که ابوهریره با مردی که از سبب کنیه‌گذاری او به این کنیه [ابوهریره] سوال کرد از باب مزاح وارد شد و او را پاسخ گفت. آن مرد می‌گوید: گفتم: «چرا کنیه‌ی شما را ابوهریره قرار داده‌اند؟».

گفت: «آیا از من فرار نمی‌کنی؟»

گفتم: «بلی، چون قسم به خدا از شما می‌ترسم»^(۱).

من هم می‌گویم: آری سوگند به خدا باطل‌گویان از تو ای ابوهریره فرار می‌کنند و از سخن شما که آبروی آنان را می‌برد و حقیقت [خبائث‌های] درونی‌شان را آشکار می‌نماید، می‌ترسند و در واقع آن‌که راجح و رایح (استفاده‌کننده) است، تو هستی، که [همچون] کوه بزرگ و استواری.

رضي الله عنك وأرضاك...

ابوهریره‌ی حافظ و مورد اعتماد و ثقه:

حفظ حدیث از سوی او و دفاعش از خود:

ابوهریره رضی الله عنه به حافظه‌ی خود بسیار اعتماد داشت و بدان تکیه می‌کرد. او اعتماد فراوانی به خود داشت و هیچ مانعی نمی‌دید که آشکارا و بی‌پروا بگوید من هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را سراغ ندارم که بیشتر از من احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را از حفظ داشته باشد^(۱). این امر هم به این دلیل است که او زمان مصاحبت خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله را به حفظ احادیث وی اختصاص داده بود و در این زمینه می‌گوید: «سه سال تمام رسول خدا صلی الله علیه و آله را مصاحبت کردم و طی این مدت هیچ چیز به اندازه‌ی حفظ احادیث از او برای من اهمیت نداشت»^(۲). در روایت دیگری می‌گوید: «من در هیچ سالی به مانند این سه سال که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، احادیث حفظ نمی‌کردم و آن چه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت، فهم و درک می‌کردم»^(۳).

این حرص و تاکید از سوی ابوهریره بر حفظ حدیث، از وی شخصیتی درست کرده بود که بنا به اظهار خودش، از سایر صحابه - به استثنای عبدالله پسر عمرو پسر عاص - بیشتر احادیث از حفظ داشت. او می‌گوید: «هیچ یک از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از من احادیث از حفظ نداشتند جز عبدالله پسر عمرو پسر عاص، زیرا او علاوه بر حفظ، احادیث را می‌نوشت، در حالی که من تنها حفظ می‌کردم و نمی‌نوشتم»^(۴). در روایت (لفظ) ابوجعفر الطبری آمده است که: من تنها از راه حفظ از احادیث نگهداری و حفاظت می‌کردم، در حالی که او (عبدالله) هم از راه دل هم از طریق کتابت آن‌ها را حفظ می‌کرد، چرا که از رسول خدا اجازه گرفت که احادیث وی را بنویسد و رسول الله به او اجازه داد^(۵). با وجود این آقای احمد امین و امثال وی از ساخته شدگان و آیدای

۱- ابن سعد ج ۴/ص ۳۳۲ بسند صحیح

۲- بخاری ج ۱/ص ۳۸

۳- مسند الحمیدی ج ۲/ص ۴۵۵ بسند صحیح

۴- بخاری ج ۱/ص ۳۸

۵- معافی الآثار ج ۲/ص ۳۸۴

مستشرقین سر برافراشته و گردن دراز کرده، دهان به بدگویی و عیب‌دار نمودن ابوهریره می‌گشایند. چرا؟ چون او - به قول آنان احادیث را ننوخته است و این عدم کتابت مظنه خطا تلقی می‌شود، در حالی که این‌ها فراموش کرده‌اند - یا عمدا خود را به فراموشی زده‌اند - که در میان صحابه این تنها ابوهریره نیست که اقدام به کتابت احادیث ننموده، بلکه جز اندکی از اصحاب چون عبدالله پسر عمرو عاص و علی پسر ابی طالب رضی الله عنه، بقیه هیچ کدام احادیث را نمی‌نوشتند. آن‌ها نیز هر چه را از رسول خدا می‌شنیدند، نمی‌نوشتند. حال این آقایان در این زمینه که اعتماد و تکیه جمهور اصحاب چون ابن عباس و عایشه و انس و افراد فراوان غیر آنان، بر حفظ احادیث در سینه بوده است آیا شایسته است که ما در مورد احادیث روایت شده توسط همه‌ی اصحاب شک به دل راه دهیم، آن‌هم به بهانه‌ی این که احادیث را ننوخته‌اند؟

[آری این عمل] شبهه‌افکنی پوچی است که می‌خواهند به وسیله‌ی آن در صحت همه‌ی احادیث روایت شده، تشکیک ایجاد کنند. در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «ما امتی امّی هستیم که نمی‌نویسیم و به محاسبه روی نمی‌آوریم»^(۱). بلکه به جای آن امت روایت و حفظ بودند.

بنابراین هیچ غریب نیست که ابوهریره خود را در میان اصحاب حافظ‌ترین آن‌ها و بیشترین روایت کننده‌ی حدیث معرفی کند، و ما او را چنین می‌شناسیم که احادیث و روایات فراوان نقل می‌کند و به تبلیغ آن‌چه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و بزرگان صحابه شنیده، همت گمارده است. این فراوانی در روایت احادیث باعث شد که برخی از صحابه از وی بخواهند کمتر احادیث را روایت کند، تنها از خوف این که نکند به خطا در افتد، یا این که برخی از تابعین که از مصاحبت فراوان او با رسول خدا صلی الله علیه و آله اطلاع نداشتند، به تعجب در افتند یا برخی از جاهلان از نسل تابعین عراقی وی را تکذیب کنند و این امر جای تامل است که عراق آن زمان به اتفاق همه‌ی مورخین، مرکز تجمع یهودی‌ها و مجوسی‌ها، و مرکز طرح و اجرای نقشه‌های خبیث علیه اسلام و طعن بر مردان آن بوده است. از این رو و در راستای رد بر طوایف سه‌گانه فوق و توجیهی برای نقل کردن روایات فراوان و جرئت‌ش بر روایت، ابوهریره به دفاع از خود برخاسته است و خود به بیان اسباب اعتمادش به خود پرداخته و مجبور شده برخی از فضایل و مناقب خود را

ذکر و بازگو نماید. اما نه از باب غرور و خودستایی، بلکه از باب تذکر و تحدث به نعمت‌های پروردگار، و دعوت به سوی در پیش گرفتن روش انصاف و موازنه میان شرایط و ظروف او و کسان غیر او، فرقی که برخی حقیقتاً آن را نمی‌دانند و برخی از آن اطلاع دارند، ولی در موردش خود را به جهالت می‌اندازند یا آن را عمداً به باد نیشان و فراموشی می‌سپارند.

مشهورترین دفاع ابوهریره از خویش

مشهورترین دفاع ابوهریره از خویش روایتی است که ابوهریره در مواضع متعدد آن را ذکر کرده و می‌فرماید: «می‌گویند ابوهریره احادیث فراوان نقل می‌کند - و همه‌ی ما نزد خداوند موعدی داریم که در آن به نزد وی برمی‌گردیم و مورد محاسبه واقع می‌شویم و می‌گویند چرا مهاجرین و انصار مانند او احادیث فراوان نقل نمی‌کنند؟ در پاسخ می‌گویم: برادران مهاجر در بازار مشغول کالاهای خویش بودند و برادران انصار هم مشغول باغداری و سرمایه‌های خود، اما من مردی فقیر و ندار بودم، همراه و ملازم رسول خدا، و در ملازمت با وی شکم خود را سیر می‌کردم و بدین وسیله در زمانی که آن‌ها غایب بودند، من حضور پیدا می‌کردم و آن‌چه را که آن‌ها فراموش می‌کردند من فهم می‌کردم»^(۱).

در روایت امام احمد آمده است: «من مردی اعتکاف کننده [در مسجد] بودم و بیشتر از سایرین با رسول خدا مجالست داشتم، زیرا وقتی که آن‌ها غایب بودند من حاضر می‌شدم و آن‌گاه که دیگران فرموده‌های او را فراموش می‌کردند، من آن‌ها را حفظ و از بر می‌کردم»^(۲).

و در روایت «لفظ» حاکم آمده است که: «عروس و کالای بازار مرا از بودن در خدمت رسول خدا باز نمی‌داشت، چرا که فاقد آن‌ها بودم. این بود که از رسول خدا ﷺ می‌خواستم که حرفی به من یاد دهد و لقمه‌ای به من عطا کند که آن را تناول کنم»^(۳).

۱- منبع ذکر نشده است

۲- مسند ج ۱۴/ص ۱۲۲

۳- المستدرک ج ۳/ص ۵۱۰ با سند صحیح

در روایت دیگری از بخاری آمده است: «همیشه ملازم پیغمبر می بودم تا از این طریق شکمم را سیر کنم، زمانی که از خوردن خمیر [نان پخته] و پوشیدن حریر و خدمت خدمتکار محروم بودم و جاریه ای به خدمت من نمی ایستاد و از فرط و شدت گرسنگی شکمم را به ریگ و شن می چسباندم و از این مرد و آن مرد که همراه من می بود، درخواست می کردم که آیه ای بر من تلاوت کند و هدفم از این کار این بود که مرا با خود به منزل ببرد و طعامی به من بدهد». [شرایط و ظروف دیگران چنین نبود]^(۱).

امام نووی در شرح مسلم قول ابوهریره «علی ملیء بطني» را چنین تفسیر می کند: من ملازم و همراه او بودم و به قوت روزانه راضی می شدم و هیچ مالی برای ذخیره کردن و غیر آن جمع نمی کردم و بیشتر از قوت لایموت درخواست نمی کردم. این بود شرایط و ظروف ابوهریره که هر منصفی - چه رسد به مومن - گواهی می دهد و اعتراف می نماید که این شرایط به وی کمک کرده تا خود را برای شنیدن احادیث و حفظ آن ها از هر عمل دیگری فارغ گرداند.

بدین ترتیب بالفعل می بینیم که برخی از بزرگان صحابه خودشان اعتراف کرده اند که مشغول بودن به کالاهای تجارتي و کار بازار آن ها را از شنیدن بعضی از احادیث رسول خدا ﷺ باز داشته است. چنانچه ابوهریره خود در توصیف آن ها می گوید: مثلاً عمر فاروق رضی الله عنه حدیثی از ابوموسی اشعری رضی الله عنه می شنود و آن را انکار می نماید. بعد ابوسعید خدری رضی الله عنه به نفع ابوموسی گواهی می دهد و می گوید: او شخصا این روایت را از رسول خدا ﷺ شنیده است. بعد عمر می گوید: «این حدیث از امر رسول خدا ﷺ بر من مخفی ماند و دلیل آن این بود که مشغول بودن به تجارت و کالا و بازار مرا از آن غافل نمود»^(۲).

در حقیقت تنها مشغولیت او به کالا و بازار نبود که او را از شنیدن حدیث باز داشت، بلکه علاوه بر آن خانه اش در مناطق دور و مرتفع مدینه قرار داشت، در حالی که مسکن و ماوای ابوهریره در چند قدمی حجره ی حضرت عایشه واقع شده بود.

۱- بخاری ج ۷/ص ۱۰۰

۲- مسلم ج ۶/ص ۱۷۹

ابوهریره به نقل از او می‌گوید: «من و یک همسایه‌ی انصاری از طایفه‌ی بنی امیه‌ی بنی زید - که در مناطق مرتفع و دور مدینه سکونت داشتند - با هم بودیم و به نوبت به خانه‌ی رسول خدا ﷺ می‌رفتیم. روزی او به آن‌جا می‌رفت و روزی من می‌رفتم. آن روز که او می‌رفت، بعد از برگشت، به نزدش می‌نشستم و هر چه را که آن روز از وحی و غیر آن از رسول خدا ﷺ دریافت کرده بودم، برای من بازگو می‌کرد و روزی که من به خدمت رسول خدا ﷺ می‌رفتم، او چنین می‌کرد»^(۱).

خانه‌ی حضرت ابوبکر نیز در مکانی به نام «السنح» قرار داشت که آن هم مکانی دور از مسجد بود^(۲). بنابراین هیچ بعید نیست که ابوهریره چیزهایی از رسول خدا ﷺ شنیده باشد که قدما و بزرگان صحابه از آن بی‌اطلاع باشند. از این روست که وقتی مروان پسر حکم به تعریض و کنایه سخنانی در حق وی بر زبان می‌آورد، در جواب او می‌گوید: (قسم به خدا من از سایر مردم آگاه‌تر به احادیث رسول خدا هستم. آری سوگند به خدا دیگران از مهاجرین و انصار، در صحابه بودن و هجرت به سوی او ﷺ بر من پیشی گرفته‌اند و آن‌ها از ملازمت و بودن من با وی مطلع و آگاه هستند. از این روست که در ارتباط با احادیث او از من سوال می‌کنند و از جمله‌ی آن‌ها عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر هستند. قسم به خدا هر حدیثی که در مدینه بر زبان رسول خدا ﷺ آمده، از من پنهان نمانده و هر کس خدا و رسول او را دوست داشته و هر کس نزد رسول خدا از جایگاه و منزلتی برخوردار بوده و هر کس صحابی او بوده، از من پنهان نیست و ابوبکر^(۳) در غار و غیر آن یار و صاحب رسول خدا ﷺ بود). بعد فرمود: «بگذار ابوعبدالملک (مروان پسر حکم) از این امور و همانند آن‌ها از من سوال کند. او علم فراوان و سخنی برای گفتن نزد من می‌یابد»^(۴).

زمانی که حضرت عایشه^(۵) - هرچند او یک زن بیش نیست - به اشاره و کنایه سخنانی در مورد وی بر زبان می‌آورد، ابوهریره ناچار می‌شود که شرایط و ظروف خاص او را که باعث شده کمتر شاهد امور رسول خدا ﷺ باشد، به او گوشزد کند و سخنانی ظریف و تازه که بر نکته‌ای دلالت می‌ورزدند، بر زبان می‌آورد. عایشه خطاب

۱- بخاری ج ۷/ص ۳۶

۲- بخاری ج ۲/ص ۸۶

۳- البدایه و النهایه ج ۸/ص ۱۰۸

به او می‌گوید: «ای ابوهریره؛ این احادیث که از تو به گوش ما می‌رسد، و گویا آن‌ها را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای چه هستند؟ آیا سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای که ما نشنیده باشیم و یا چیزی از وی دیده‌ای که ما ندیده باشیم؟»^(۱) ابوهریره در پاسخ او می‌گوید: «ای مادر، آینه و سورمه‌دان و به تصنع خود را برای رسول خدا آرایش دادن، تو را به خود مشغول کرده بود، در حالی که هیچ چیزی مرا از وی به خود مشغول نکرد.»

آری! ابوهریره آنقدر به خود اعتماد دارد که در مقام دفاع از خویش - در پاسخ به عایشه - به جواب دادن تنها راضی نمی‌شود و به کنایه و اشاره جملاتی به وی می‌گوید که بوی معاندت و مخالفت با او از آن‌ها به مشام می‌رسد. [به کنار حجره‌ی عایشه می‌آید و مشغول نقل احادیث می‌شود]^(۲). بعد از باب تعریض به حضرت عایشه می‌گوید: ای صاحب اطاق بشنو، ای صاحب اطاق بشنو، وقتی این سخنان را گفت، حضرت عایشه نماز می‌خواند. چون نمازش را به اتمام رساند، خطاب به عروه گفت: آیا سخن چند لحظه پیش این را نشنیدی، رسول خدا صلی الله علیه و آله تنها احادیثی را بر زبان می‌آورد که اگر شمارش کننده‌ای آن‌ها را شمارش می‌کرد، می‌توانست آن‌ها را شمارش کند^(۳). در لفظ دیگری آمده است که: آیا [سخن] ابوفلان باعث برانگیختن تعجب تو نشد که در کنار حجره‌ی من نشست و از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل می‌کرد و آن را به گوش من می‌انداخت و من مشغول نماز و تسبیحات بودم. قبل از این که از تسبیحات فراغت پیدا کنم، برخاست و رفت و اگر او را می‌یافتم، سخنانش را رد می‌کردم و می‌گفتم رسول خدا صلی الله علیه و آله همچون شما احادیث روایت نکرده و سخن ایراد نکرده است^(۴).

آری! این است سبب انکار حضرت عایشه بر حضرت ابوهریره و هرگز او را ضعیف نشمرده و او را به دروغگویی متهم ننموده است. چنان که بعضی را خوش آید که چنین ادعا کند. با این وصف اعتراف می‌کند که او قبل از تمام شدن نمازش، برخاسته و رفته، هر چند وقت نمازش به طول نکشیده است.

۱- المستدرک ج ۳/ص ۵۰۹ بسند صحیح

۲- بخاری ج ۴/ص ۲۳۱

۳- مسلم ج ۸/ص ۲۲۹ ابوداود ج ۲/ص ۲۸۸

۴- بخاری ج ۴/ص ۲۳۱ معلقا علی الیث

در روایت مسلم آمده است: «آیا این امر که ابوهریره آمد و در کنار حجره‌ی من نشست، تو را به تعجب واداشت؟»^(۱).

سخن عایشه رضی الله عنها که می‌گوید: اگر شمارش کننده‌ای آن‌ها را شمارش می‌کرد، می‌توانست، بدین معنی است که اگر کلمات و مفردات و حروف سخنان او را می‌شمرد، می‌توانست. چون بسیار شمرده و با تانی حرف می‌زد و در تبیین و تفهیم مطالب بسیار مبالغه می‌ورزید^(۲).

منظور از مشغول تسبیح بودم این است که نماز سنت می‌خواندم یا مشغول اذکار و اوراد بودم، ولی معنی اول آشکارتر است^(۳). منظور از جمله‌ی اگر او را می‌یافتم، حرفش را رد می‌کردم، این است که: حرف و سخن او را رد می‌کردم و برایش توضیح می‌دادم که حرف زدن به روش فصیح و شمرده و با تانی بهتر از روش (سریع و پشت سرهم) حرف زدن است^(۴).

سخن عایشه که گوید شمارش او چون شمارش شما نبود، یعنی سخن را به هم پیوست می‌داد تا شنونده دچار اشتباه نشود. اسماعیلی اضافه کرده و به روایت المبارک از یونس می‌گوید: «سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله شمرده شمرده و قابل فهم بود، طوری که همه آن را می‌فهمیدند و درمی‌یافتند»^(۵).

عایشه این سخن را در مورد حالات عمومی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است وگرنه ابوسعید خدری رضی الله عنه گوید: «یک روز رسول خدا به تفصیل از دجال سخن گفت، از جمله‌ی آن چه بر زبان آورد، این بود که گفت:....»^(۶).

انس رضی الله عنه گوید: «چه بسا که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشترین سخنی که در مجلسی از مجالس خویش بر زبان می‌آورد این بود که می‌فرمود از من سوال کنید»^(۷). ابوهریره نیز همواره حدیث طولانی روایت نمی‌کرد، زیرا عکرمه‌ی شاگردش می‌گوید: «آگاه باشید که من

۱- مسلم ج ۷/ص ۱۶۷

۲- فتح الباری ج ۷/صص ۳۹۸ و ۳۹۰

۳- منبع پیشین

۴- منبع پیشین

۵- منبع پیشین

۶- بخاری ج ۹/ص ۷۶

۷- بخاری ج ۹/ص ۱۱۸

شما را خبر می‌دهم به چیزهای کوتاهی که ابوهریره رضی الله عنه از آنها برای ما سخن گفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله از روایت نهی فرموده است»^(۱). عکرمه‌ی خبر می‌دهد که این روایت کوتاه بوده است.

ای مرد منصف تو را به خدا سوگند می‌دهم: آیا کسی که بخواهد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ ببندد، دروغ خود را در گوش کسی که داناترین انسان‌ها به احادیث رسول خدا است می‌اندازد، یا آنچه مناسب و شایسته‌ی حال همچون کسی است، این است که دوری گزیند و از نظرها پنهان شود تا دروغش آشکار نگردد.

با وجود این اگر ابوهریره در یک مجلس واحد احادیث فراوان نقل می‌کرد، ما برایش عذر می‌آوریم و می‌گوییم: «چون روایات فراوان و احادیث زیادی از حفظ داشته است، لذا هر گاه اراده‌ی نقل حدیث می‌کرد، نمی‌توانست خود را کنترل کند و به احادیث کم اکتفا نماید. چنان‌چه یکی از افراد بلیغ گفته است، می‌خواهم خلاصه گویی کنم و کوتاه و مختصر سخن برانم، لکن قافیه‌ها پشت سر هم بر دهانم فرود می‌آیند و در آنجا ازدحام تشکیل می‌دهند»^(۲).

ابوهریره سبب حفظ احادیث فراوان را توضیح می‌دهد و بعد از ذکر این نکته که کارهای بازار او را به خود مشغول ننموده است، می‌گوید: «یک روز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: زمانی که من سخنرانی می‌کنم لباس خود را نمی‌گستراند [تا از خرمن کلام من خوشه‌ای ببرد] و آن را تا پایان سخنرانی رها می‌کند، بعد آن را به سوی سینه‌ی خویش جمع کند، مگر این‌که هرگز هیچ چیزی از سخنان مرا فراموش نخواهد کرد. ابوهریره گوید من نَمْرَه‌ی^(۳) خود را بگسترانیدم که جز آن لباس دیگری به تن نداشتم، تا زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنان خود را به اتمام رساند. آن‌گاه آن را به سینه‌ی خود جمع کردم، سوگند به کسی که او را به حق فرستاده است، تا امروز هیچ جزئی از سخنان وی را فراموش نکرده‌ام»^(۴). در آخر روایت حمیدی آمده است که: مسعودی

۱- بخاری ج ۷/ص ۱۴۵

۲- الفتح ج ۷/ص ۳۹۰

۳- نَمْرَه به فتح نون و کسر میم، به معنی لباس رنگارنگ است. ثعلب می‌گوید لباسی است خط ختی. فراز می‌گوید زره‌ای است که پوشیده می‌شود و به رنگ سفید و سیاه است. فتح‌الباری ج

۵/ص ۱۹۲

۴- بخاری ج ۳/ص ۱۵۳

گفت: مرد دیگری برخاست و عبای خود را گستراند. اما رسول خدا ﷺ فرمود: پسر بچه‌ی دوسی در آن بر شما سبقت گرفت^(۱).

آری! این روش سهل و ساده ابوهریره را تشجیع کرد تا از رسول خدا ﷺ بخواهد به او اجازه دهد بار دیگر عبای خود را بگستراند، در این زمینه می‌گوید: عرض کردم ای رسول خدا ﷺ، من احادیث فراوان از تو شنیده‌ام، ولی آن‌ها را فراموش می‌کنم. فرمود: عبایت را بگستران، آن را گسترانیدم، مستی در آن ریخت، بعد فرمود: آن را در هم بپیچ. آن را در هم پیچاندم، از آن به بعد هرگز حدیثی فراموش نکردم^(۲). و این از علایم و نشانه‌های نبوت است.

با این وصف، آن‌چه که ابوهریره برای ما نقل فرموده است، همه‌ی احادیثی که از رسول خدا ﷺ شنیده است، نیست. چون بسیاری از احادیث را از شنوندگانش مخفی می‌داشت، نکند آن را غریب بیندارند و او را در آن تکذیب کنند، یا از امیران ترسیده که آن‌ها را تحریکی علیه خود بیندارند و در نتیجه او را به خاطر آن‌ها اذیت کنند. او می‌گوید: چه بسا کیسه‌هایی از علم و دانش نزد ابوهریره وجود دارد که آن‌ها را نگشوده است^(۳).

در عین حال می‌گوید: «دو آوند از رسول خدا ﷺ حفظ کرده‌ام. یکی را توزیع نموده‌ام، و اما دیگری؛ اگر آن را آشکار و توزیع می‌کردم، این گردن قطع می‌گردید»^(۴).

ابن حجر به نقل از ابن المنیر شارح البخاری می‌گوید: «منظور ابوهریره از گفته‌ی «قطع می‌گردید» این است که اگر ستمکاران روزی از وی می‌شنیدند که به عیب جویی از افعال آن‌ها می‌پردازد و تلاش آن‌ها را گمراهی می‌پندارد سر او را از تن جدا می‌کردند و از آن‌چه در حدیث اول راجع به آیه‌ای دال بر ذم کتمان علم آمده است،

۱- مسند الحمیدی ج ۲/ص ۴۸۳

۲- بخاری ج ۴/ص ۲۵۳

۳- سیر اعلام النبلاء ج ۲/ص ۴۳۲

۴- بخاری ص ۴۰/۱ - طبقات ابن سعد ج ۲/ص ۳۶۲ و ج ۴/ص ۳۳۱

چنین استنباط می‌شود که احادیث مکتومه مربوط به احکام شرعیه نمی‌باشند، چون اگر مربوط به آن‌ها می‌بودند، به خود جرأت نمی‌داد آن‌ها را کتمان کند»^(۱).

اما کسی غیر از ابن منیر گفته است: احتمال دارد که ابوهریره همراه با صنف مذکور احادیثی را اراده کرده باشد که به اشراف قیامت و تغییر احوال و جنگ‌های آخر زمان مربوط می‌باشند چون کسی که به آن‌ها عادت نکرده باشد، آن‌ها را رد می‌کند و افرادی که شعورشان به آن‌ها نمی‌رسد، به خاطر آن بر او خرده بگیرند^(۲).

اما ابوهریره بر ترس از تکذیب تاکید می‌ورزد و در روایتی که لفظ آن از حاکم است، می‌گوید: «از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله احادیثی را حفظ کرده‌ام که آن‌ها را برای شما بازگو نموده‌ام و اگر حدیثی از این احادیث را برایتان بازگو می‌کردم، سنگسار می‌کردید»^(۳). و در لفظ ابن سعد با سند صحیح آمده است: «اگر همه‌ی آن‌چه را که بدان علم و آگاهی دارم، به شما خبر می‌دادم، مردم به سوی من سفال پرتاب می‌کردند و می‌گفتند: ابوهریره دیوانه شده است»^(۴). همین مسئله با عبارات و الفاظ دیگری قریب از این‌ها روایت شده که حاکی از این است که ابوهریره آن‌ها را نادیده گرفته و از روایت آن‌ها چشم پوشیده است.

حقیقتاً هیچ غریب نیست که ابوهریره امثال این احادیث را - که شنونده آن‌ها را غریب می‌پندارد و به خاطر آن‌ها او را متهم به دروغ می‌نماید - از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشد، چون حذیفه بن الیمان رضی الله عنه نیز چنین احادیثی را شنیده و به خاطر همان سببی که ابوهریره ذکر کرده از بازگویی آن‌ها خودداری کرده است. یعنی ترسیده او را متهم به کذب کنند.

حاکم با سند صحیحی که الذهبی آن را تایید کرده، از ابوظفیل روایت کرده و می‌گوید: «من و عمرو پسر الضلیع به نزد پسر الیمان رفتیم. دو دسته از مردم نزد او بودند. گفتیم ای حذیفه، تو چیزهایی دیده یا شنیده‌ای که ما درکش نکرده‌ایم و میدانی آن‌چه را که ما نمی‌دانیم و شنیده‌ای آن‌چه را که شنیده‌ایم، چیزی (حدیثی)

۱- حدیث مربوطه همراه با آیه خواهد آمد

۲- الفتح ۲۲۷/۱

۳- المستدرک ۵۰۹/۳ با سند صحیح مورد تایید ذهبی

۴- الطبقات ۳۳۱/۴

برای ما بخوان شاید خداوند به وسیله‌ی آن سودی به ما برساند. گفت: اگر هر آن چه را که شنیده‌ام برایتان بازگو می‌کردم، همین امشب نیز مرا مهلت نمی‌دادید»^(۱).

سپس خطاب به خیثمه‌ی پسر عبدالرحمن - که از وی خواست حدیث برایش نقل کند - گفت: «اگر این کار را می‌کردم، سنگسارم می‌کردید»^(۲).

بنابراین هیچ لزومی ندارد که آقای ابوریه یا مستشرقی یا مبتدعی بیاید و این سخن ابوهریره را دلیل بر کذب و دروغگویی وی تلقی کند، زیرا اگر این امر (کثرت روایت حدیث) را دلیل کذب تلقی کنیم، باید حذیفه را نیز تکذیب کنیم که کسی چنین حرفی را بر دهان نیاورده است.

اگر خوف و ترس از نسبت کتمان علم در روز قیامت نمی‌بود، حتی این مقدار از احادیث را که ابوهریره روایت و نقل کرده، نقل و بازگو نمی‌کرد. او سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: سوگند به خدا اگر این دو آیه نمی‌بود، هرگز حدیثی برای شما نقل و بازگو نمی‌کردم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعُنُونَ ﴿۱۵۹﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنَّا فَاُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۶۰﴾﴾ [البقرة: ۱۵۹-۱۶۰].

یعنی: کسانی که دلایل روشن‌گر و هدایتی را که فرو فرستاده‌ایم - بعد از آن که آن را در کتاب آسمانی برای مردم روشن ساخته‌ایم - کتمان می‌کنند، خدا آن‌ها را لعنت می‌کند و لعنت کنندگان نیز لعنتشان می‌کند. مگر آن‌ها که توبه کردند و اصلاح نمودند و [حقیقت را] آشکار کردند، آنانند که توبه‌اشان را می‌پذیرم و من توبه‌پذیر و مهربانم.

در این جا، و با روحیه‌ی کسی که به خود اطمینان کامل دارد، حضرت ابوهریره باری به شیوه‌ی خشن و باری به صورت عتاب و سرزنش و در مرحله‌ی سوم به شیوه‌ی آکنده از تمسخر، تمامی تهمت‌های ناروا و برچسب‌های دروغین وارده بر خویش را رد می‌کند. شاگردش ابورزین موردی را نقل می‌کند که خود در آن حاضر بوده و می‌گوید: «ابوهریره به نزد ما آمد و دست خویش را بر پیشانی‌ش کوبید و گفت: شما گمان

۱- المستدرک ۴/۴۶۹

۲- المستدرک ۴/۴۷۱

می‌برید من بر رسول خدا ﷺ دروغ می‌بندم تا شما هدایت یابید و من گمراه شوم... بدانید و من گواهی می‌دهم که از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام می‌گفت: «...»^(۱).

بعضی اوقات بعد از روایت حدیث، آن‌ها را به مبارزه می‌طلبید و می‌گفت: گوشت و خون ابوهریره گواه و نشانه‌ی این روایت است^(۲).

این هم بدین خاطر است که او شنیده بود که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: «من کذب علی متعمدا فلیتوباً معقده من النار»^(۳).

یعنی: هرکس عمداً بر من دروغ بزند، پس به اقامتگاه خود در دوزخ درآید. این در حالی است که ابوهریره خیلی بیشتر از این می‌هراسید که روی یک پاره آتش بنشینند تا چه رسد به این که وسط دوزخ را به اقامتگاه خود تبدیل کند. از جمله‌ی نحیف‌ترین سخنانی که بر زبان رانده‌اند و گویا دلیل بر کذاب بودن ابوهریره است این که از خود نفی کذب نموده است، زیرا جزو اخلاق دروغگویان است که از خود نفی دورغ می‌کنند. اما مخفی نماند که چه ضعف و سستی بزرگی در این تفسیر وجود دارد. زیرا بسیاری از اصحاب به خاطر ایجاد اطمینان در درون شنوندگان از خود سلب کذب می‌نمودند، و نفی کذب از خود، از سوی ابوهریره نیز در این راستا بوده است.

این تنها ابوهریره نبوده که از خود سلب کذب نموده است، بلکه این صحابی بزرگوار عمرو پسر عبسه ی سلمی رضی الله عنه است، در زمانی که رسول خدا ﷺ هنوز در مکه بود، در مقطع بدو دعوت به خدمت رسول خدا ﷺ می‌آید و مسلمان می‌شود، آن وقت از رسول خدا ﷺ سوال کرد: «چه کسی با شما است؟ فرمود: آزاده و بنده، یعنی ابوبکر و بلال رضی الله عنهما، بعد رسول خدا ﷺ بدو امر کرد تا زمان ظهور اسلام به میان قوم خویش برگردد، چون زمان هجرت فرا رسید به مدینه - خدمت رسول خدا ﷺ - آمد و از وی در مورد نماز سوال کرد، رسول خدا ﷺ نماز و وضو را به او تعلیم داد و او بعدها از آن سخن به میان می‌آورد. آن را برای ابوامامه صحابی رسول خدا ﷺ بازگو می‌کند. ابوامامه گفت: ای عمرو پسر عبسه، متوجه باش تو چه می‌گویی. عمرو گفت: ای ابو

۱- مسلم ج ۶/ص ۱۵۳

۲- ابوداود ج ۲/ص ۱۴۸

۳- بخاری ج ۱/ص ۳۸

امامه، سنم بالا رفته و استخوانم نازک و پوک گشته و اجلم نزدیک، و هیچ نیازی نمی‌بینم که بر خدا و رسول او دروغ ببندم و اگر آن را یک بار، دو بار، سه بار، تا هفت بار از رسول خدا ﷺ نمی‌شنیدم، هرگز آن را نقل نمی‌کردم، ولی بیش از این آن را از وی شنیده‌ام»^(۱).

این یزید پسر حبان است که از زید بن ارقم برای ما می‌گوید و می‌گوید: خود شاهد زید پسر ارقم بودم که عبیدالله پسر زیاد به دنبالش فرستاد و گفت: «این چه حرف‌هایی هستند که از تو شنیده شده است و تو آن‌ها را از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌ای و گمان می‌بری که او (رسول الله) دارای حوضی در بهشت است؟ گفت: رسول خدا ﷺ این مطلب را برای ما گفته و ما را بدان وعده داده است. گفت: دروغ می‌گویی، تو پیری خرفت شده‌ای. گفت: من آن را به دو گوش خود از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام، یعنی شنیدم می‌گفت: هر کس عمداً بر من دروغ ببندد پس به اقامتگاه خود در دوزخ برآید. و من هرگز بر رسول خدا ﷺ دروغ نبسته‌ام»^(۲).

آیا این دو صحابی دروغگو بوده‌اند؟

این علی رضی الله عنه است که می‌گوید: «اگر از رسول خدا ﷺ چیزی برای شما نقل کردم، بدانید که اگر آسمان بر من فرود آید، نزد من محبوب‌تر است از این که بر وی دروغ ببندم»^(۳).

این ابوذر رضی الله عنه است که نسبت کذب به خویشان را نفی می‌کند و در روایتی که حاکم آن را از مطرف پسر عبدالله پسر الشخیر روایت کرده، می‌گوید: «حدیثی از ابوذر به من رسید، دوست داشتم وی را ببینم، باری او را دیدم. گفتم: ای ابوذر حدیثی به نقل از شما به من رسید، آرزو می‌کردم تو را ببینم. گفت: خدا پدرت را بیامرزد. حال مرا پیدا کردی. گوید: گفتم به من بگو، من شنیده‌ام که رسول خدا ﷺ با شما صحبت کرده و گفت: خداوند سه کس را دوست دارد و از سه کس بدش می‌آید، گفت: هرگز

۱- مسلم ۲/۲۱۰

۲- المستدرک ج ۱/ص ۷۷ بسند صحیح

۳- مسند احمد ج ۲/ص ۲۴۵ بسند صحیح

نسبت به من گمان مبر که به محبوبم دروغ ببندم. گوید: گفتم این سه نفر که خداوند آن‌ها را دوست دارد، کیانند؟ گفت: مردی است...»^(۱) و یک یک آن‌ها را بر شمرد. آیا از این روایت نتیجه می‌گیریم که ابوذر کذاب است؟ چرا که از خود نفی کذب کرده است و این در حالی است که او نیازمند تزکیه و پاکانه‌ی هیچ امری نیست. بعد از این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق وی فرموده است: «ما أقلت الغبراء ولا أظلت الخضرا أصدق لهجه من أبي ذر».

یعنی: کراهی زمین بر روی خود حمل نکرده و سایه‌ی درختان به زیر خود نیاورده صادق لهجه‌تر از ابوذر را.

این هم براء، پسر عازب است که نسبت کذب به خویشان را نفی می‌کند و بعد از روایت حدیثی می‌گوید: «همه‌ی آن‌چه را که برای شما نقل می‌کنیم و به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهیم، خود مستقیماً آن را از او نشنیده‌ایم، بلکه بعضی را خود شنیده و برخی را از یاران خویش نقل می‌کنیم. اما در هر صورت ما دروغ نمی‌گوییم»^(۲). در روایت حاکم نیز آمده است که همه‌ی ما احادیث را مستقیماً از رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی‌شنیدیم، چون در گیر کارها و مشغولیت‌های خویش بودیم و این امر ما را از شنیدن مستقیم باز می‌داشت. ولی انسان‌های آن روز دروغ نمی‌گفتند و آن‌هایی که حضور داشتند، احادیث را برای افراد غایب نقل و بازگو می‌کردند^(۳).

هم‌چنین انس رضی الله عنه، در روایتی که حمید نقلش کرده، چنین می‌گوید: «نزد انس پسر مالک بودیم، گفت: سوگند به خدا همه‌ی آن‌چه را که برای شما نقل می‌کنیم و به رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهیم، مستقیماً از وی نشنیده‌ایم، اما عادت ما چنین بود که به همدیگر دروغ نمی‌گفتیم، این حدیث را طبرانی در الکبیر روایت کرده و رجال آن رجال صحیح هستند»^(۴).

۱- المستدرک ج ۲/ص ۸۹ بسند صحیح

۲- امام احمد در کتاب العلل و معرفة الرجال این روایت را با سند صحیح روایت کرده است. ج ۱ ص

۳- المستدرک ج ۱/ص ۱۲۷ بسند صحیح

۴- مجمع الزوائد ج ۱/ص ۱۵۳ تاریخ ابن ابی خيثمه ص ۵۱

تابع تابعین ابوبکر پسر عیاش بعد از این که روایتی از ابو اسحاق از ابو وائل از عبدالله پسر مسعود روایت می‌کند، می‌گوید: «سوگند به خدا من بر ابو اسحاق دروغ نبسته‌ام، و او را ندیده‌ام بر ابو وائل دروغ ببندد، و ابو وائل هم بر عبدالله دروغ نبسته است»^(۱).

اما این یاران بعضی اوقات ابوهریره را وادار به توقف کرده و با او به مناظره پرداخته‌اند یا برخی از احادیث وی را انکار کرده‌اند. لذا ناچار شده به دفاع از خویشان برخیزد، این است روش آنان. تا آن جا که من می‌دانم، جهت آگاه نمودن افراد موثق از حال خویشان به خاطر ضرورت محکم‌کاری در نقل احادیث، چنان چه با عمرو پسر عبسه رضی الله عنه چنین کردند.

ای تکذیب‌کنندگان یاران و اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، شما با این عملتان مرتکب امر خطرناکی می‌شوید که خداوند شما را به خاطر آن به شدت محاسبه خواهد کرد و در برابر خداوند جبار و انتقام‌گیرنده، میان شما و ابوهریره موقفی خواهد بود و مورد محاسبه قرار خواهید گرفت.

حال اگر از همه‌ی این اشخاص و امور بگذریم، مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز از نفس خویش نفی کذب نکرده است؟ بشنوید که می‌گوید: «إِذَا أَحَدْتَكُمْ عَنِ اللَّهِ بِشَيْءٍ فَخَذُوا بِهِ، فَإِنِّي لَنْ أَكْذِبَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ» یعنی: «اگر چیزی را از خدا نقل کردم و به شما گفتم، آن را باور کنید و بپذیرید، چون من هرگز بر خداوند عزوجل دروغ نخواهم گفت»^(۲).

رسول خدا صلی الله علیه و آله که صادق و مصدوق است، و از خویشان نفی کذب می‌کند، آیا با این عملش می‌خواهد پرده بر دروغ باطنی درونیش بکشد؟ حقیقتاً - نفی کذب را دلیل کذب دانستن - تفسیری است مسموم و بخل و رزانه از اقوال ابوهریره رضی الله عنه.

آری! این تفسیری است بخل و رزانه که صاحب آن عمداً خود را به جهالت می‌زند که اگر بعضی از احادیث را از ابوهریره انکار کرده‌اند و از وی خواسته‌اند، پیرامون صحت آن‌ها دلیل موثق ارائه دهد، یا نقل روایات فراوان را توسط او بر وی خرده می‌گیرند. باید دانست که ابوهریره در این امر تنها نیست، بلکه او تنها یکی از گروهی از

۱- المستدرک ج ۲/ص ۲۹۹

۲- مسلم ج ۷/ص ۹۵

اصحاب بزرگوار است که در معرض این انکار قرار گرفته‌اند و بعد صداقتشان مورد تایید قرار گرفته است. از جمله: روایتی که نسائی با سند صحیح از داستان تیمم عمار در جنگی که در آن همراه عمر رضی الله عنه بود، روایت کرده، نقل می‌کند که عمار به خاطر حالت جنابتی که برایش پیش آمده بود، خود را در خاک غلطاند، چون به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله برگشتند و ماجرا را برایش تعریف کردند، فرمود: «اگر وسیله‌ی مورد استفاده خاک باشد، این چنین عمل برای شما کافی است. بعد دو دست خود را بر خاک کو بید و در آن ها نفخ کرد. بعد آن ها را به صورت و دو دست خود ما لید». بعد از مدتی عمر رضی الله عنه در زمان خلافتش در این زمینه مورد سوال قرار گرفت: عمار این واقعه را بیاد عمر آورد، عمر فرمود: ای عمار از خدا بترس. گفت: ای امیرالمومنین اگر دوست داشته باشی، آن را ذکر نخواهم کرد. گفت: نه، اما مسوولیت آن چه را که خودت به گردن خویش انداخته‌ای، به گردنت می‌اندازیم^(۱).

سیوطی گوید: «فرموده‌ی عمر مبنی بر این که «اما مسوولیت آن را به گردن خودت می‌اندازیم» به معنای قطع نمودن به خطا کردن وی نیست، بلکه اشاره به این است که هم بر او وهم بر خود نیشان را جایز شمرده است»^(۲).

به هر حال، چنان که عبدالله پسر عمر رضی الله عنه گوید: «عمر به گفته‌ی عمار قناعت پیدا نکرده بود»^(۳).

آیا این امر تکذیب عمار رضی الله عنه تلقی می‌شود، در حالی که فداکاری وی برای اسلام و جزو سابقین بودنش، و محبت او برای امام علی و شهادتش در رکاب او برای همگان روشن و عیان است؟ برخی از صحابه برخی را رد می‌کردند، یا فرا موش می‌کردند و و هم و فرا موشکاری و غیر آن برایشان پیش می‌آمد، مگر غیر از این است که ابوهریره نیز یکی از ایشان بود؟

برای مثال؛ حضرت عمر از محدثین می‌خواست محل اعتماد دیگران بودن خویش را با دلیل ثابت کنند. مسلم از ابو سعید خدری روایت کرده و می‌گوید: «در مدینه در مجلس انصاری‌ها نشسته بودم. ابوموسی اشعری نگران و پریشان بر ما وارد شد.

۱- النسائی ج ۱/ص ۱۶۹

۲- حاشیه‌ی النسائی

۳- النسائی ج ۱/ص ۱۷۱

گفتیم: تو را چه شده است؟ گفت: عمر دنبال من فرستاده که به نزدش بروم، من هم به در خانه‌ی او رفتم و سه بار سلام کردم. در را بر من باز نکرد. برگشتم. [عمر] (بر من بانگ بر آورد) گفت: چه چیز باعث آن شد که برگردی؟ گفتم: من بر در شما آمدم و سه بار سلام کردم، اما جوابی نیافتم، لذا برگشتم. چون رسول خدا ﷺ فرموده است: اگر یکی از شما سه بار اذن خواست و به وی اجازه داده نشد، برگردد. عمر گفت: بر صحت این حدیث گواهی بیاور، وگرنه مجازاتت خواهم کرد. ابی پسر کعب گفت: جز کم سن و سال‌ترین افراد قوم با وی هم سخن (گواه) نخواهند شد. ابوسعید گفت: من کم سن و سال‌ترین آن‌ها هستم، گفت: پس با او برو»^(۱).

در لفظ دیگری که مسلم روایتش کرده، آمده است که «ابوموسی اشعری آمد، و لفظ «پشت و شکمت به درد می‌آورم یا این که باید گواهی بر آن بیاوری» و لفظ «تو را به درد خواهم آورد، برای درس عبرت و از باب موعظه آمده است» و لفظ «شروع به خنده کردند» گوید: گفتم برادر دینی شما نگران و هراسان به نزدتان آمده و ترسیده است و شما می‌خندید؟ راه بیفت من در این عقوبت شریک و همتای شما هستم و عمر (بعد از گواهی ابوسعید) گفت: دوست داشتم به یقین برسم»^(۲).

در لفظ بخاری از این روایت آمده است که عمر بعد از ادای شهادت ابوسعید گفت: «کالای بازار و رفت و آمد برای تجارت کاری کرد که امر رسول خدا ﷺ بر من پوشیده بماند».

در لفظ ابی داود آمده است که عمر از ابوموسی معذرت خواهی کرد و گفت: من تو را متهم به دروغ‌گویی نمی‌کنم، ولی نقل حدیث از رسول خدا ﷺ امری بس مهم و شدید است. در روایت دیگری از وی آمده است که گفته: من تو را متهم نمی‌کنم، لیکن ترسیدم که مردم بر زبان رسول خدا سخن و حدیث بتراشند. آری! آنان افراد مورد ثقه و اطمینان را این چنین محاسبه می‌کردند تا کسی جرات دروغ بستن بر رسول خدا ﷺ را به خود ندهد.

از جمله مثال‌های انکار اصحاب این‌که، ابن عباس حدیثی برای عبدالله بن شفیق العقیلی، در رابطه با جمع میان نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا نقل کرد. ابن شفیق

۱- مسلم ج ۶/ص ۱۷۷

۲- مسلم ج ۶/ص ۱۸۰

گوید: «در مورد آن چیزی در دلم پیدا شد، نزد ابوهریره آمدم و در موردش از وی سوال کردم، او هم سخن ابن عباس را تایید کرد»^(۱).

آیا این عمل ابن شفیق تکذیب ابن عباس تلقی می‌شود؟ و آیا شایسته است چون فردی نسبت به یکی از روایات ابن عباس چیزی در دلش قرار گرفته نسبت به همه‌ی روایت‌های ابن عباس مشکوک شویم و او را تکذیب کنیم؟

حالت ابوهریره نیز چیزی بیش از این نیست که بعضی از افراد حدیث وی را غریب پنداشته‌اند، لذا چیزی در دلشان جای گرفته نسبت به آن از دیگر اصحاب سوال کرده‌اند، آن‌ها هم حدیث وی را تایید کرده‌اند.

داستان دیگری برای ابن عباس پیش آمده که طاووس آن را نقل کرده است. و آن این‌که زید پسر ثابت از برخی از فتاوای ابن عباس به تعجب افتاد و آن‌ها را غریب پنداشت. ابن عباس که متوجه قضیه شد، گفت: اگر باور نداری، برو از فلان زن انصاری سوال کن که آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بدین موضوع امر کرده است، یا خیر؟ گوید: زید پسر ثابت در حالی که می‌خندید، به نزد ابن عباس برگشت و گفت: نمی‌بینمت جز این‌که راست گفتمی^(۲).

آیا آن‌چه بر ابوهریره انتقاد گرفته شده، چیزی غیر از این است که بعداً آشکار می‌شود که حق با اوست؟

ابو امامه حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد، از وی سوال شد آیا تو این حدیث را از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ای؟ گفت: بلی، و ما در میان قومی بودیم که ما را تکذیب نمی‌کردند و ما نیز در واقع دروغ نگفته‌ایم^(۳).

نظیر این در میان تابعین نیز رایج بود، که از صحابه‌ای که از آن‌ها حدیث روایت می‌کردند، نفی کذب می‌نمودند، برای مثال جریر پسر حازم می‌گوید: «شنیدم که حسن (منظور حسن بصری است) می‌گفت: جندب پسر عبدالله در همین مسجد حدیثی برای ما نقل کرد که آن را هنوز فراموش نکرده‌ایم و هرگز ترس این را ندارم که

۱- ج ۲/ص ۱۵۳

۲- صحیح مسلم ج ۴/ص ۹۳

۳- مسند احمد ج ۵/ص ۲۶۸

جندب بر رسول خدا ﷺ دروغ گفته باشد». همچنین عبدالله پسر یزید گفت: «براء حدیث را برای من نقل کرد و او هم دروغگو نیست»^(۱).

حال امکان دارد بتوانیم تفسیر دیگری از اعتراض صحابه نسبت به فراوانی روایات توسط ابوهریره ارائه دهیم بدون این که گرفتار تکلف یا ظلم یا ترجیح نظریه‌ی سوئی شده باشیم، ازدقت در آثار بر جای مانده از اصحاب و احتیاط شدید آنان در روایت حدیث و پناه بردنشان بر کم‌گویی و دوری از پر حرفی از ترس این که نکند به خطا در افتند، آن هم در حالی که ابوهریره همچون آنان احتیاط نکرده و از نقل و بازگویی احادیث پروایی نداشته، زیرا به حافظه‌ی خویش اطمینان داشته است. اگر از این زاویه به مسئله بنگریم، جایی برای هیچ تعجبی در روایات فراوان ابوهریره و احتیاط دیگران و انتقاد بر ابوهریره در کثرت روایاتش، نمی‌بینیم. به ویژه اگر فرد صحابی بر ظاهر احادیث و روایاتی توقف کند که به خودداری از کثرت روایات امر می‌نمایند و آن‌ها را بر احادیث دیگری که به تبلیغ احادیث و رفع حرج از نقل آن‌ها دعوت می‌نمایند، ترجیح دهد، یا این که اصلاً این احادیث دیگر را نشنیده باشد.

حاکم از عبدالله پسر مسعود روایت کرده که او روزی از رسول خدا ﷺ سخن به میان آورد و حدیثی از او نقل کرد، در پی آن گرفتار اضطراب و لرزش آن‌چنانی شد که لباسش نیز می‌لرزید. بعد گفت: یا شبیه این.

با سند دیگری روایت کرده که بعداً گفت: این حدیثی است مربوط به اصول پرهیز از کثرت روایات و تأکید بر دقت در محکم کاری در امر روایت^(۲).

دارمی از ثابت پسر قطبه انصاری روایت کرده که گفت: عادت عبدالله چنین بود که در طول ماه تنها دو یا سه حدیث برای ما نقل می‌کرد^(۳).

عثمان رضی الله عنه نیز از نقل حدیث خودداری می‌کرد و در مورد سبب آن می‌گفت: «این امر که من فهمیم‌ترین اصحاب رسول خدا ﷺ در امر حدیث نیستیم، مرا از نقل آن باز نمی‌دارد، بلکه گواهی می‌دهم که از وی شنیدم که می‌فرمود: هر کس چیزی به من نسبت دهد که آن را نگفته باشم، جایگاه خویش را در آتش بیابد»^(۴).

۱- بخاری ج ۱/ص ۱۶۸

۲- المستدرک ج ۱/ص ۱۱۱ بسند صحیح

۳- الدارمی ۸۴/۱

۴- مسند احمد ج ۱/ص ۳۶۴ با سندی که احمد شاکر آن را صحیح دانسته است.

همچنین شعبی نیز خودداری ابن عمر از کثرت روایات را برای ما بازگو می‌کند و می‌گوید: «یک سال و نیم تمام با ابن عمر رفاقت و مصاحبت کردم، طی این مدت ندیدم که حدیثی از رسول خدا ﷺ - جز یک مورد - روایت کند»^(۱).

انس نیز به ندرت از رسول خدا ﷺ حدیث نقل می‌کرد و چون حدیثی از وی نقل می‌کرد، در پی آن می‌فرمود: (چنان که رسول خدا ﷺ گفته است). با این وصف انس از جمله‌ی کسانی است که روایات فراوان از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند، چون عمر او طولانی شد و مدت زمان زیادی بعد از پیغمبر ﷺ زنده ماند، لذا مسلمانان به او احتیاج پیدا کردند. او هم امکان کتمان احادیث را نداشت و اگر بخواهیم محملی برای توفیق میان خودداری او از کثرت روایت از طرفی و فراوان شدن روایت‌هایش از طرف دیگر پیدا کنیم، می‌توانیم بگوییم اگر او همه‌ی روایت‌های موجود نزد خویش را نقل و روایت می‌کرد، حجم مرویاتش چند برابر آن چه از وی بر جای مانده است می‌شد^(۲).

ابوقتاده نیز از کثرت روایت خودداری می‌کرد، بعد لفظی در ارتباط با خودداریش از کثرت روایت بر زبان می‌آورد که افراد سابق الذکر بر زبان نیاورده‌اند که این لفظ سر خودداری او از کثرت روایت را بیان می‌دارد. در جواب عبدالرحمن پسر کعب پسر مالک که از وی خواسته بود روایتی برایش بخواند، می‌گوید: «می‌ترسم که زبانم به چیزی لغزش کند که رسول خدا ﷺ آن را نگفته است، زیرا شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرمود: شما را بر حذر می‌دارم از کثرت روایات از من، چون هر کس به عمد بر من دروغ ببندد، جایگاه خویش را در دوزخ می‌یابد»^(۳).

زید پسر ارقم نیز همچون آنان عمل کرد، زیرا حصین بن سبره به وی چنین می‌گوید: «ای زید، خیری فراوان دریافت کرده‌ای، زیرا رسول خدا ﷺ را دیده، حدیث وی را شنیده، با او به جهاد رفته و پشت سر او نماز خوانده‌ای. آری! تو خیر فراوانی دیده‌ای ای زید. حال از آن چه از او دیده‌ای برای ما بازگو کن. او هم در جواب می‌گوید: ای برادرزاده، عمرم بالا رفته و عهد و زمان کهن شده و برخی از چیزهایی را که از

۱- مسند احمد ج ۹/ص ۹۸ با سندی که احمد شاکر آن را صحیح دانسته است

۲- الفتح ج ۱/ص ۲۱۱

۳- المستدرک ج ۱/ص ۱۱۲ با سند صحیح

رسول خدا ﷺ شنیده و فهمیده‌ام فراموش کرده‌ام، هر چه را برای شما بازگو کردم بپذیر و در مورد غیر آن تکلیفی بر دوش من قرار ندهید»^(۱).

اولین بابی که پسر عدی در کتابش بنام «الکامل» تدوین و تنظیم کرده، مربوط به کسانی است که از ترس خطا و لغزش به ندرت از رسول خدا حدیث نقل کرده‌اند. او در این باب اقوالی شبیه این قول از ابو قتاده، انس، عثمان، صهیب و ابن مسعود^(۲) نقل می‌نماید. بعد در باب یازدهم کتابش از یارانی سخن به میان می‌آورد که در نقل حدیث احتیاط و تشدد به خرج داده‌اند، از ترس این‌که نکنند در نقل آن گرفتار دروغ و خطا شده باشند. این عده در تعلیل خودداری از نقل حدیث گفته‌اند که پیر شده و به فراموشکاری گرفتار گشته‌ایم. در این کتاب سخن زید پسر ارقم را - که آن را روایت کردیم - می‌آورد و در همین کتاب به نقل از سائب پسر زید می‌گوید: «با عبدالرحمن پسر عوف و طلحه پسر عبیدالله و سعد پسر ابی وقاص و مقداد پسر اسود مصاحبت داشته‌ام، از هیچ کدامشان نشنیدم که حدیثی از رسول خدا ﷺ نقل کند. جز یک مورد که شنیدم طلحه از واقعه روز أُحُد سخن می‌گفت».

او باب هفدهم کتاب خویش را به شرح حال کسانی که کم روایت کردن را برگزیده‌اند و کثرت روایت آن را امری مذموم خوانده‌اند و فراوان دعا کرده‌اند که خداوند آن‌ها را از دروغ مصون بدارد، اختصاص داده است. در این باب به ذکر اقوال برخی از تابعین و تابع تابعین پرداخته است. مانند سخن ایوب سختیانی که گوید: «خیر و نیکی در حدیث کم و قلیل آن است». سخنانی در همین معنی را از عبیدالله العمری و شفی پسر مانع و مالک پسر انس و ابن شبرمه کوفی و ثوری نقل کرده است. عامر شعبی یکی از بزرگان تابعین نیز چنین بود و می‌گفت صالحان اولیه کثرت روایت را دوست نداشته‌اند و اگر زنده بمانم، جز حدیثی که مورد اجماع و اتفاق اهل حدیث باشد حدیث دیگر، نقل و روایت نخواهم کرد.

یکی از تابعین می‌گوید: از شعبی خواستم حدیثی برایم روایت کند، آن را روایت کرد. گفتم آیا این حدیث مرفوع است و به رسول خدا می‌رسد؟ گفت: خیر، اگر به پایین‌تر از رسول خدا ﷺ ختم شود، نزد ما محبوب‌تر است. چون اگر در آن زیادی یا نقصی موجود باشد، بر فرد دون و پایین‌تر از رسول خدا محسوب می‌شود.

مشابه این سخن از ابراهیم نخعی نقل شده است. ملاحظه می‌شود که همه‌ی این بزرگواران از باب احتیاط از کثرت نقل روایات خودداری کرده‌اند. ولی هرگز سکوت کلی اختیار نکرده‌اند. بدین معنی که بکلی از روایت احادیث خودداری کنند. به دلیل این که کتب و دیوان‌های حدیث مملو از روایات و منقولات این بزرگواران است و اگر این افراد - که حدیث را از آن‌ها نشنیده‌اند - سکوت آن‌ها را نقل کرده‌اند، در مقابل کسان مورد اطمینان دیگری وجود دارند که مرویات آن‌ها را شنیده‌اند. در این امر ردی بر ابوریه وجود دارد که شاذ و نوادر ابوهریره از آن‌ها را به صورت حدیث روایت می‌کند.

گویی به چشم خویش شاهدیم و می‌بینم که گروه کثیری از یاران رسول خدا ﷺ و همچنین تابعین به ندرت از او نقل حدیث کرده‌اند. گویی متأثر از مذهب عمر بن خطاب رضی الله عنه بوده‌اند که نسبت به کسانی که احادیث فراوان روایت می‌کردند یا در حکمی خبری روایت می‌کردند، بدون آن که شاهی بر آن اقامه کنند، تشدد به خرج می‌داد و به آن‌ها امر می‌کرد از کثرت روایات خودداری کنند و هدفش از این، جلوگیری از این بود که مردم نسبت به احادیث بی‌اهتمامی و بی‌مبالاتی به خرج ندهند و در نتیجه شک و شبهه به احادیث رسول خدا ﷺ راه نیابد و دروغ و تدلیس انسان‌های منافق و فاسق و اعرابی با آن درآمیخته نشود و ساحت حدیث آلوده نگردد^(۱). و گفت: قرآن را از روایات دور کنید و روایت از رسول خدا ﷺ را به حداقل برسانید، من هم در این امر شریک شما هستم^(۲).

همه‌ی این بزرگواران چنانچه می‌بینیم از کثرت روایات خوششان نیامده است و این امر هم تنها بدین خاطر بوده که کثرت روایت مظنه‌ی خطاست و انسان جای ثقه و مورد اطمینان اگر دهان به خطا بگشاید، دیگران این خطا را از وی یاد می‌گیرند. در حالی که نمی‌دانند خطاست و چون به نقل و روایت او اطمینان دارند، همواره بدان عمل می‌کنند. آن‌گاه او باعث عمل به چیزی می‌شود که شارع آن را نگفته است، در نتیجه کسی که از راه اکثر روایات نگران وقوع خطا باشد، اگر به عمد به اکثر در روایات روی آورد، از وقوع در گناه ایمن نخواهد بود. از این رو زبیر و غیر او از اصحاب

۱- تاویل مختلف الحدیث

۲- غریب الحدیث لابی عبیده ج ۴/ص ۴۹

از فراوان روایت کردن حدیث خودداری کرده‌اند. اما کسانی (از اصحاب) که به کثرت روایت حدیث روی آورده‌اند، از شبهه‌ی وقوع در خطا امین بوده و به خویشتن اعتماد فراوان داشته‌اند، یا این که عمرشان طولانی گشته و به حدیثی که نزد آن‌ها بود احتیاج پیدا شده و در مورد آن مورد سوال واقع شده‌اند و آن‌ها نیز امکان کتمان آن را نداشته‌اند^(۱). مانند ابوهریره رضی الله عنه. بدین وسیله بطلان استدلال کسی که روایات کم از بزرگان صحابه را دلیل دروغ‌گویی ابوهریره تلقی می‌کند، روشن می‌شود. بلکه کذب او به اثبات می‌رسد و دروغگو اوست چون روایت کم از اکابر صحابه به دلیل فوت آن‌ها قبل از نیاز به ذکر حدیث است نه به دلیل خودداری آنان از ذکر حدیث. عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب رضی الله عنهما به دلیل قرار گرفتنشان در مقام ولایت امر مسلمانان و مسوول واقع شدن و قضاوت کردنشان ناگزیر از کثرت روایت شده‌اند. همه‌ی یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشوا و ائمه بودند و به آنان اقتدا می‌شد و عملشان مورد دقت قرار می‌گرفت و بدان تاسی می‌شد. از ایشان فتوا طلب می‌شد، لذا ناگزیر فتوا صادر می‌کردند، احادیث را شنیده بودند و آن را ادا می‌کردند. اما بزرگان صحابه مانند ابوبکر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، ابو عبیده جراح، سعید پسر زید بن عمرو بن نفیل، ابی بن کعب، سعد بن عباد، عباد بن صامت، اسید بن حضیر، معاذ بن جبل و نظیر اینان کمتر از دیگر یاران، از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل کرده‌اند، آری چنان که از جابر بن عبدالله و ابو سعید خدری، و ابوهریره و عبدالله بن عمر بن خطاب و عبدالله پسر عمرو بن عاص، عبدالله بن عباس، رافع بن خدیج، انس بن مالک، براء بن عازب و نظایر این‌ها احادیث روایت شده، از آنان روایت نشده است^(۲). زیرا این‌ها مدت زمان طولانی بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مردم مانده‌اند، بسیاری از اصحاب از دنیا رفته بودند و مردم به این‌ها نیاز پیدا می‌کردند^(۳).

در میان اصحاب کسانی هستند که اصلاً حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نکرده‌اند، با این که بیشتر از برخی از کسانی که احادیث را روایت کرده‌اند، در خدمت رسول خدا بوده و از وی حدیث شنیده‌اند، ما خود داری کردن آن‌ها از روایت حدیث را حمل بر

۱- فتح الباری ج ۱/ص ۲۱۱

۲- طبقات ابن سعد ج ۲/ص ۳۷۶

۳- منبع پیشین ۳۷۶

تقوا و پرهیز کاری نموده‌ایم. یا این که چون اصحاب و یاران در قید حیات بوده‌اند، نیازی به ذکر احادیث خویش پیدا نکرده‌اند. یا این که مشغول عبادت و سفرهای جهاد در راه خدا بوده، تا وقتی که از دنیا رفته‌اند و چیزی از آنان حفظ نشده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده باشند^(۱).

معلمی رحمه الله علیه می‌گوید: «دو کار وجود داشت که می‌بایست اصحاب بدان برخیزند. اولی تلقی و اخذ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و دومی اداء آنچه از او گرفته‌اند». در رابطه با موضوع تلقی می‌توان گفت که: همه‌ی اصحاب نمی‌توانستند به صورت مستمر و دائم در خدمت پیغمبر بمانند و از وی حدیث دریافت کنند و از آن جا که انس و ابوهریره همواره ملازم پیغمبر بودند و او را خدمت می‌کردند، طبعاً آن‌ها بیش از کسانی که مشغول تجارت و کشاورزی بودند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث دریافت می‌کردند. و از آن جا که ابوهریره بر کسب علم بس حریص بود، علاوه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله، از کسانی که در مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه و آله از وی سبقت گرفته بودند، نیز اخذ حدیث می‌کرد، چه بسا روایت‌هایی وجود دارد که خود آنها را از رسول خدا نشنیده بلکه از آنان روایتشان کرده است^(۲).

در رابطه با اداء هم می‌توان گفت که: ابوبکر تنها دو سال در زمان ادای حدیث زیسته است و در این مدت هم مشغول تدبیر امور مسلمانان بود. عمر نیز در زمان خلافت ابوبکر مشغول کار وزارت و تجارت بود. بعد از او هم به تدبیر امور مسلمین پرداخت.

در کتاب المستدرک آمده است که معاذ بن جبل رضی الله عنه یاران خویش را به طلب و کسب علم فرا می‌خواند و ابو الدرداء و سلمان و ابن مسعود و عبدالله بن سلام را برای آنان نام برد که از آن‌ها علم بگیرند. یزید پسر عمیره از معاذ سوال کرد و گفت: آیا نزد عمر پسر خطاب نیز کسب علم کنیم؟ معاذ گفت: درباره‌ی هیچ چیز از وی سوال نکنید چون او مشغول به دیگر کارهاست و وقت پاسخ گفتن به سوالات شما را ندارد. عثمان و علی نیز به کارهای وزارت و غیر آن مشغول بودند، بعد از آن هم درگیر امر خلافت و مقابله با فتنه‌ها شدند. لذا افراد متمایل و راغب به طلب علم از مراجعه به

۱- پیشین ج ۲/ص ۳۷۶

۲- الانوار الکاشفه ص ۱۴۱

این‌ها و امثال آنان خودداری می‌کردند و بر این باور بودند که همه‌ی صحابه امینان امت هستند، لذا از مراجعه به این‌ها خودداری کرده و به افراد پایین‌تر از ایشان اکتفا می‌کردند. این بزرگان نیز بر این باور بودند که روایت حدیث بر آن‌ها لازم و حتمی نیست، مگر به هنگام نیاز و معتقد بودند که اگر این روش ادامه پیدا کند، چیزی از سنت ضایع نخواهد شد، چون می‌دیدند که تعداد صحابه فراوان است و مدت بقا و ماندگاری‌شان طولانی خواهد شد و مناسبت‌های پیش خواهد آمد که آن‌ها را ناگزیر از تبلیغ و ذکر حدیث خواهد کرد. علاوه بر این خداوند نیز بذات خویش حفاظت از شریعت را تکفل کرده است، با وجود این، در نقل حدیث بر خود سخت می‌گرفتند. نکند در دام غلط و اشتباه گرفتار آیند و بر این باور بودند که اگر به هنگام وجوب تبلیغ خطایی نیز از کسی از آنان سرزند او قطعاً معذور است، بر خلاف کسی که قبل از احساس نیاز حدیثی را نقل کند و به خطا رود معذور تلقی نمی‌شود، با وجود این دوست داشتند کسان دیگری به جای هر یک از آن‌ها به این مهم برخیزند. مع‌الوصف احادیث فراوانی نقل کرده‌اند. و به گوش آنان می‌رسید که یکی در امر نقل حدیث زیاده‌روی می‌کند. با وجود این گمان نمی‌بردند که او مرتکب منکری شده است. تنها این سخن از برخی از آنان روایت شده که زیاده‌روی در نقل احادیث «خلاف الاولی» است^(۱).

حقایق فوق ما را وادار می‌کند که به شهامت و جرات تمام بر صواب بودن رویه‌ی ابوهریره در شجاعت و جراتش در نقل احادیث اعتراف کنیم، بعد از این‌که به چشم خویش دید که فتنه‌ها و جنگها و فتوحات و کارهای دولتی به سرعت اصحاب را از میان بر می‌دارد و به کام مرگ می‌برد، در حالی که از فتنه‌ها و کارهای دولتی دور بود و از جنگ‌ها و فتوحات بعید، و عقیده داشت که آنچه برخی از بزرگان صحابه بدان اکتفا کرده‌اند، یعنی اشتغال به تعلیم و تبلیغ و پاسبانی از حریم و مرزهای عقیده و اندیشه، در پایتخت حکومت اسلامی و سایر شهرهای بزرگ، برای او نیز کافی است.

اضافه بر همه‌ی استدلال‌ات فوق، اگر زیاده‌روی در نقل احادیث منجر به ازدیاد یا نقصان لفظی شود، نباید این امر موجب ترک روایت حدیث و کتمان علم و باعث انزوا گردد. منتهای آن‌چه راکه بر ابوهریره‌اش خرده گرفته‌اند، این است که لفظی ناقص یا زیاد کرده است و بس. رضای خدا بر واثله‌ی پسر الاسقع باد آن‌گاه که یکی از یارانش

به او می‌گوید: حدیثی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما بازگو کن که اصلا نقصان و زیادتی در آن نباشد. وی خشمگین شد و گفت: مصحف یکی از شما در کنج خانه‌اش آویزان گردیده است، با این حال زیاد و کم می‌شود. در لفظ دیگری آمده است که: خشمگین شد و گفت: شما صبح و شام به مصحف‌های خود مراجعه می‌کنید و در آن نگاه می‌ورزید، با این حال در وضع آن‌ها به توهم خواهید افتاد و بر آن‌ها می‌افزایید و از آن‌ها کم می‌کنید^(۱). یعنی در حفظ قرآن زیاد و کم می‌آورید، با این وصف حدیثی که در سینه‌ها محفوظ است بل که در قلب یک نفر - نه همه‌ی امت - محفوظ است، چگونه باید باشد؟

این سخن حجتی است قوی از جانب وائله جهت توجیه و تبریر وجود زیادتی و نقصان در احادیث. بنابراین اگر احیانا ابوهریره نتوانسته به خوبی حدیثی را حفظ کند، این امر دلیل و عیب بزرگی که باعث ترک روایت احادیث از وی گردد، تلقی نمی‌شود. البته ما این سخن را از باب جدل و تنازل در مقابل ادله‌ی خصم بر زبان می‌آوریم و گر نه ما جز اندک مخالفتی از جانب صحابه پیرامون مرویات ابوهریره نمی‌بینیم - که در آن نیز حق را به جانب ابوهریره می‌بینیم - و کسی چون «حیان ازدی» که با او مخالفت ورزیده است، در واقع مخالفتش ستمگرانه بوده است. واقعه از این قرار بود که وقتی یکی به او گفت: ابوهریره می‌گوید نماز میان «الصلاة الوسطی» نماز عصر است، گفت: ابوهریره پرگویی می‌کند، زیرا پسر عمر می‌گوید: نماز میان نماز صبح است^(۲). حال این که علی پسر ابی طالب و حفصه و ام سلمه و عایشه (مادران مومنان) و ابن عباس و سمره پسر جندب و ابی پسر کعب رضی الله عنه و بسیاری از تابعین در این امر که مراد از نماز وسط نماز عصر است، موافق ابوهریره هستند^(۳). این امر دلیل بر این است که بنا به قول ارجح - که بخاری نیز آن را ترجیح داده - «صلاة الوسطی» نماز عصر است. از این جاست که ابوهریره به خود اجازه نمی‌دهد همچون بعضی افراد گرفتار خود کم‌بینی و بی‌اعتمادی نسبت به خود شود، بل که چنان که دیدیم کاملا به خود و حافظه‌ی خود اعتماد دارد.

۱- مشکل الآثار ج ۱/ص ۳۱۶

۲- مصنف ابن ابی شیبه ج ۲/ص ۵۰۵

۳- پیشین ج ۲/ص ۵۰۵

در حقیقت این تنها ابوهریره نبود که این چنین به خود اعتماد داشت، بلکه مجموعه‌ای از اصحاب چنین بودند که به خود اعتماد داشتند و اهل جرات بودند. چون هشام پسر عامر و انس، هر چند در مورد انس گفته‌اند که کم حدیث روایت می‌کرد.

از ابو دهماء و ابو قتاده روایت شده که گفته‌اند: ما بر هشام پسر عامر عبور می‌کردیم و به نزد عمران پسر حصین می‌آمدیم، روزی گفت شما بر من عبور می‌کنید و به نزد کسانی می‌روید که بیشتر از من در خدمت رسول خدا ﷺ نبوده‌اند و از من داناتر به احادیث او نیستند^(۱).

از ثابت بنانی روایت شده که گفت: «انس گفت: ای ابا محمد، از من حدیث بگیر چون من مستقیماً از رسول خدا ﷺ دریافت کرده‌ام، او هم از خداوند جل جلاله دریافت کرده و تو از هیچ احدی مورد اعتمادتر از من (حدیث) دریافت نمی‌کنی».

رسول خدا و اصحاب و مردمان بعد از آنان ابوهریره را مورد اعتماد و ثقہ دانسته‌اند:

اعتماد رسول خدا ﷺ به او:

رسول خدا ﷺ در روایتی که بخاری از او (ابوهریره) روایت کرده است می‌گوید: عرض کردم ای رسول خدا ﷺ، در روز قیامت چه کسی سعادت‌مندتر به شفاعت شما است؟ گفت: ای ابوهریره حدث می‌زدم که کسی قبل از شما در این زمینه از من سوال نکند، چون می‌بینم که تو بر حدیث بس حریص هستی. بعد فرمود: سعادت‌مندترین افراد به شفاعت من در روز قیامت کسی است که خالصانه کلمه «لا إله إلا الله» را بر زبان بیاورد^(۲).

اما رسول خدا ﷺ برای ابوهریره گواهی داد که در او خیر وجود دارد. در این رابطه گفته است: «رسول خدا ﷺ فرمود: شما از چه طایفه‌ای هستی؟ عرض کردم از طایفه

۱- مسلم ج ۸/ص ۲۰۷ مسند احمد ج ۴/ص ۱۹

۲- بخاری ج ۸/ص ۱۴۶

ی دوس. گفت: گمان نمی‌برم که در میان طایفه‌ی دوس کسی وجود داشته باشد که در او خیر موجود باشد». ابوعیسی گوید: این حدیث حسن صحیح غریب است^(۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او اعتماد کرد که مبلغ اوامرش باشد. در روایتی که ابوداود با سند صحیح روایت کرده، آمده است که می‌گوید: رسول خدا خطاب به من فرمود: برو در مدینه بانگ بر آور که نماز بدون قرائت قرآن - و ولو در حد سوره ی فاتحه الکتاب یا بیشتر از آن - جایز نیست^(۲).

اقوال صحابه در زمینه ی اعتماد به او:

علاوه بر آنچه به صورت متفرقه در لابه‌لای صفحات کتاب آمده است، در ارتباط با این که ابوهریره هم‌مجلس رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و با او می‌آشامید و می‌خورد، که توثیق ضمنی او به شمار می‌آید. این تاییدات مستقیم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ابوهریره بسی با اهمیت و بارزش می‌باشند، اما آقای محمود ابوریه ی قلدر چنین می‌بیند که همه‌ی احادیث وارده در فصل پیشین و در همین صفحه - در زمینه‌ی فضل و بزرگواری ابوهریره - روایات خود ساخته ی او هستند، و این مطلب را دلیل بر این می‌شمارد که گویا او این جایگاه را خود، برای خود ساخته و بدین‌وسیله به ستایش از خود پرداخته است، که این از او بسی بعید است. لذا من تلاش کردم تا در زمینه‌ی توثیق اصحاب و تابعین و اتباع تابعین برای او به جستجو پردازم و در این زمینه به مطالب فراوانی دست یافتم که دل مسلمان از آن به وجد می‌آید و باعث گم‌گشتن و فرار افراد مغرض می‌شود.

تایید طلحه رضی الله عنه برای او:

طلحه پسر عبیدالله القرشی، یکی از ده صحابی مزده داده شده به بهشت. و همتای رسول خدا صلی الله علیه و آله در چهار تن از زنانش^(۳) به تأیید ابوهریره گواهی داده است. زیرا ابوعیسی ترمذی از مالک پسر ابی عامر روایت کرده و می‌گوید: مردی نزد طلحه پسر

۱- الترمذی ج ۱۳/ص ۲۲۷

۲- ابوداود ج ۱/ص ۱۸۸

۳- احتمال دارد منظور این باشد که نام چهار تن از همسران طلحه همنام چهار تن از مادران مومنان (همسران رسول خدا) باشد. مترجم

عبدالله آمد و گفت: ای ابا محمد، آیا گمان می‌بری که این مرد یمانی - ابوهریره - از تو آگاهتر به احادیث رسول خدا ﷺ باشد؟ چیزهایی از او می‌شنویم که از شما نمی‌شنویم و سخنانی از رسول خدا ﷺ می‌گوید که تو نمی‌گویی؟

گفت: در مورد این که او چیزی از رسول خدا ﷺ شنیده که ما نشنیده‌ایم، شک ندارم. او چیزهایی از رسول خدا ﷺ شنیده که ما نشنیده‌ایم، چرا که او مسکین و بی‌چیز و مهمان رسول خدا ﷺ بود و دستش در دست او. اما ما صاحب منازل و خانه‌ها و ثروت بودیم و تنها در دو سوی روزصبح و عصر به خدمت رسول خدا ﷺ می‌آمدیم، لذا در این امر که او چیزهایی از رسول خدا ﷺ شنیده باشد که ما نشنیده‌ایم، شک و گمان ندارم و کسی را سراغ ندارم که در او خیری موجود باشد و سخنی به رسول خدا ﷺ به نسبت دهد که او آن را نگفته باشد^(۱).

در روایت بیهقی جمله‌ی مفیدی اضافه بر بر روایت ترمذی وجود دارد. زیرا بیهقی در مدخلش از طریق اشعث به نقل از مولا (بنده) ی طلحه روایت می‌کند و می‌گوید: ابوهریره نشسته بود، مردی بر طلحه گذر کرد و به او گفت: ابوهریره احادیث فراوانی روایت کرده است. طلحه گفت: ما هم مانند او شنیده‌ایم، اما او آن‌چه را که شنیده، حفظ کرده و لیکن ما فراموش کرده‌ایم^(۲). در این‌جا ملاحظه می‌کنیم که طلحه گواهی داده است بر این‌که ابوهریره از اهل خیر است، چرا که به سماع و حفظ او گواهی داده است.

تأیید ابی پسر کعب برای او:

ابی پسر کعب برای او گواهی می‌دهد و می‌گوید: ابوهریره شهامت و جرات این را داشت که در مورد اشیائی از رسول خدا ﷺ سوال کند که دیگران جرات سوال کردن در مورد آن را نداشتند^(۳). و ما در مورد آن‌ها از او سوال نمی‌کردیم^(۴). در فصل پیش گفتیم که ابی قرآن را به ابوهریره تعلیم داد و این امر ضمناً دلیل توثیقش به شمار می‌آید. از موارد دیگری که در ارتباط با توثیق ابی برای ابوهریره بدان

۱- الترمذی ج ۱۳/ص ۲۲۶

۲- فتح الباری ج ۸/ص ۷۷

۳- مسند احمد ج ۵/ص ۱۳۹

۴- المستدرک ج ۳/ص ۵۱۰ بسند صحیح

استدلال می‌شود، روایت بعضی از یاران او از ابوهریره است. همچون اُبی عثمان النهدی و ابی رافع و عطا بن یسار. مشهور است که این‌ها حدیث را از ابی دریافت کرده‌اند و اگر از ابی می‌شنیدند که آن‌ها را از روایت حدیث از ابوهریره بر حذر می‌دارد، قطعاً از او حدیث روایت نمی‌کردند، به او نزدیک نمی‌شدند. انسان دانای هوشمند می‌بیند که در این قرینه دلالتی آشکار وجود دارد بر این‌که ابی، ابوهریره را اهل ثقه دانسته است.

تأیید ابن عمر رضی الله عنهما برای او:

ابن عمر برای او گواهی می‌دهد که: ای ابوهریره تو بیشتر از ما ملازم و هم‌نشین رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌ای و بیشتر از ما احادیث او را حفظ نموده‌ای^(۱) و از ما به احادیث او داناتر هستی^(۲).

تأیید حذیفه برای او:

حذیفه‌ی یمانی رضی الله عنه تزکیه‌ی دیگری از ابن عمر برای او ذکر می‌کند و روایت حذیفه برای این تزکیه گویی نوعی گواهی از سوی او تلقی می‌شود. حذیفه می‌گوید: مردی به ابن عمر گفت: ابوهریره زیاد احادیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می‌کند. ابن عمر گفت: من تو را به پناه خدا حواله می‌کنم از این‌که در مورد آن‌چه او می‌گوید شک و گمان داشته باشی. تفاوت‌مان تنها در این است که او جرات داشت و ما هراس داشتیم^(۳).

عملکرد صحابه گواه بر توثیق ابوهریره است:

مجموعه‌ی فراوانی از وقایع علمی بر توثیق ضمنی اصحاب رضی الله عنهم برای ابوهریره دلالت می‌نمایند که اقوال فوق را تقویت می‌بخشند.

اعتماد ابوبکر به ابوهریره:

۱- ترمذی ج ۱۳/ص ۲۶۶ و قال هذا حدیث حسن

۲- المستدرک ج ۳/ص ۵۱۱ با سند صحیح

۳- المستدرک ج ۲/ص ۵۱۰ با سند صحیح

از جمله‌ی موارد اعتماد اصحاب به ابوهریره این‌که: ابوبکر رضی الله عنه او را در مراسم حج سال پیش از حجة الوداع به عنوان مؤذن خود به مکه فرستاد. «بخاری از حمید پسر عبدالرحمن روایت کرده که ابوهریره به او (حمید) خبر داد که ابوبکر رضی الله عنه در سالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به عنوان امیر حج (قبل از حجة الوداع) برگزیده بود، او ابوهریره را همراه جمعی - در روز عید قربان - فرستاد تا در میان مردم بانگ بر آورد که از امسال به بعد دیگر هیچ مشرکی حق ادای حج را ندارد و هیچ کس حق ندارد عریان به طواف کعبه برخیزد^(۱).

پذیرفته شدن گواهی ابوهریره از سوی عمر رضی الله عنه:

از جمله موارد پذیرش گواهی ابوهریره از سوی عمر، موردی است که احمد و مسلم در روایتشان برای حادثه طلب گواهی حسان از ابوهریره آن را نقل کرده‌اند و آن چنین بود: عمر بر حسان عبور کرد در حالی که او در مسجد شعر می‌سرود، عمر بر او انتقاد کرد. در پاسخ گفت: من در این مسجد شعر می‌سرودم، در حالی که بهتر از شما در آن وجود داشت. بعد روی خود را به طرف ابوهریره برگرداند و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا شنیده‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: به جای من آن‌ها (مشرکان) را پاسخ بده، و برای من دعا کرد و گفت: پروردگارا او را به واسطه‌ی روح القدس تایید کن. ابوهریره گفت: خدایا گواه باش که: بلی. راست می‌گوئی^(۲) سکوت عمر دلیلی بر قبول گواهی ابوهریره تلقی می‌شود.

بخاری نیز از وی نقل کرده که زنی را نزد عمر آوردند که خال کوبی می‌کرد. بر خاست و گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم بگویند که چه کسی در مورد خال کوبی چیزی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است؟

ابوهریره می‌گوید: برخاستم و گفتم ای امیرالمومنین، من شنیده‌ام. گفت: چه چیزی را شنیده‌ای؟ گفت: «لا تثنمن ولا تستوشمن» از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می‌فرمود: دیگران را خالکوبی مکن و آن را از دیگران در حق خود مپذیر^(۳).

۱- بخاری ۱۷۹/۲

۲- مسلم ۱۶۲/۷

۳- بخاری ۲۱۴/۷

مجالست او با ابن عباس و پذیرش ابن عباس مخالفت او با خود را و پیرویش از قول او:

ابوهریره در حضور ابن عباس مخالف رأی او فتوا صادر کرد. اگر چنانچه افراد جاهل توصیف می‌کنند، ابن عباس از فتوای او راضی نمی‌بود، او را از آن منع می‌کرد و نیز کسی که طلب فتوا کرده بود را از قبول فتوای او منع می‌کرد.

بخاری از ابو سلمه‌ی پسر عبدالرحمن پسر عوف روایت کرده و می‌گوید: مردی نزد ابن عباس آمد. ابوهریره نیز در کنار وی نشست. آن مرد گفت: در مورد زنی که چهل شب بعد از مرگ شوهرش بچه‌ای به دنیا آورده برایم فتوا صادر کن. ابن عباس گفت: از میان دو ملهتی که برایش قرار داده شده، هر کدام دیرتر باشد، عده‌ی او همان است. من هم (ابو سلمه) گفتم: خداوند می‌فرماید ﴿وَأُولَئِكَ الْأَحْمَالُ أَجْلُهُنَّ أَنْ يَضَعَنَّ حَمْلَهُنَّ﴾ [الطلاق: ۴] یعنی زنان حامله مدت زمان عده‌شان تا هنگام وضع حمل است. ابوهریره گفت: من نیز هم‌رای برادر زاده‌ام هستم. ابن عباس غلام خویش کرب را به نزد ام سلمه فرستاد تا در این مورد از او سوال کند. ام سلمه گفت: شوهر سبیهه اسلمی کشته شد، او هم حامله بود. چهل شب بعد از مرگ او بچه را به دنیا آورد. خواستگاری برایش پیدا شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به عقدش در آورد. ابوالسنابل نیز در میان کسانی بود که او را خواستگاری کردند^(۱). این واقعه دلیل است بر این که ابوهریره به نفس خویش اعتماد داشت.

از جمله‌ی مسائل دیگر این که: «مردی به ابن عباس رضی الله عنه گفت: من ده عدد از شتران خود را در راه خدا قرار داده‌ام (به امور جهاد اختصاص داده‌ام) آیا زکات آن‌ها بر من واجب است؟ ابن عباس گفت: ای ابوهریره در این سوال معضل و مشکلی است که کم اهمیت‌تر از معضل موجود در خانه‌ی عایشه نمی‌باشد. در مورد آن بگو. ابوهریره گفت: بر خداوند استعانت می‌جویم، زکاتی بر شما نیست. ابن عباس گفت: درست گفתי. چون هر حیوانی که در حمل بار از پشتش استفاده نشود و از شیرش

بهره گرفته نشود و از بجه‌اش چیزی عاید انسان نگردد، زکاتی در آن وجود ندارد. عبدالله پسر عمر نیز گفت: هر دوی شما به حق مطلب اصابت کردید»^(۱).
و از جمله: «ابن عباس در مسئله‌ای از مسائل نماز از ابوهریره فتوا طلب کرد و از فتوایش پیروی نمود»^(۲).

ابوهریره و ابن عباس به عنوان دو دوست:

ابوهریره دوست ابن عباس بود. با هم می‌نشستند و می‌خوردند. یکی از تابعین می‌گوید: ابن عباس و ابوهریره را دیدم که منتظر پخته شدن بزغاله‌ای بودند که مشترکا در تنور انداخته بودند. ابن عباس گفت آن را برای ما از تنور بیرون آورید تا باعث به فساد کشیده شدن نمازمان نشود. آن را بیرون آوردند و با هم از آن خوردند^(۳). این واقعه بر دوستی و حب متبادل میان آن‌ها دلالت می‌ورزد.

ابن عباس از ابوهریره روایت می‌کند و بدین وسیله او را تأیید می‌نماید:

ابن عباس از کانال نقل روایت از ابوهریره اطمینان و اعتماد خویش نسبت به او را به اثبات می‌رساند. زیرا روایت حدیث از او نهایت تأیید و اعتماد به او است. نمونه‌هایی از روایات او را در صحیح بخاری می‌یابیم و در برخی از آن‌ها به اعتمادش نسبت به حدیثی که از او روایت می‌کند، تصریح می‌ورزد و می‌گوید: چیزی را ندیده‌ام که نزدیکتر و شبیه‌تر به گناه صغیره باشد از آن‌چه که ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است و آن این‌که خداوند سهمی از زنا به طور حتمی بر بنده (بنی آدم) نوشته است که نمی‌تواند از آن رهایی یابد. پس زنا را چشم نظر کردن و زنا را زبان سخن گفتن است^(۴). یعنی این امور و امثال آن نزد ابن عباس گناه صغیره تلقی می‌شوند.

۱- الاموال لابی عبید ص ۴۹۵

۲- مصنف ابن ابی شیبه ج ۲/ص ۲۳۶

۳- مصنف ابن ابی شیبه ج ۱/ص ۵۰

۴- بخاری ج ۸/ص ۱۵۶ و ۶۷

همچنین در سنن نسائی^(۱) و ابی داود^(۲) و ابن ماجه^(۳) روایات دیگری می‌یابیم که ابن عباس آن‌ها را از ابوهریره نقل کرده است. آیا شایسته نیست که دوستداران علی به پسر عموی او رضی الله عنه تاسی و اقتدا بورزند؟

ابن عباس به شاگرد خود اجازه می‌دهد از ابوهریره حدیث روایت کند و بدین وسیله اعتماد خویش نسبت به او را تکرار و تاکید می‌ورزد

در میان کسانی که از ابوهریره حدیثی روایت کرده‌اند، مشاهیر و بزرگان اصحاب ابن عباس را - آن‌هایی که جزو سران تابعین و خیار آن‌ها بوده‌اند - می‌یابیم و روایت آن‌ها از ابوهریره قرینه‌ی واضحی است بلکه دلالت اکیدی است بر راضی بودن ابن عباس به زیبا پنداشتن عمل آنان و گرنه آن‌ها را از اخذ حدیث از او باز می‌داشت. خصوصاً این‌که او ده سال تمام بعد از وفات ابوهریره زیسته است. از میان این راویان که من بر نمونه‌هایی از روایتشان از ابوهریره دست یازیده‌ام، اشخاص ذیل هستند. مجاهد طاووس، عطاء بن ابی رباح، الشعبی، نافع بن جبیر بن مطعم، ابو امامه بن سهل بن حنیف و محمد بن سیرین و غیر آن‌ها. سلیمان پسر غریب که داماد ابن عباس بود، از جمله‌ی روایت کنندگان از ابوهریره تلقی می‌شود^(۴).

عایشه ابوهریره را در مجلس خویش می‌پذیرد:

یکی از پیروان (تابعین) از عبدالله بن زبیر طلب فتوا کرد، در پاسخ او گفت به نزد عایشه برو، زیرا وقتی من از نزد او می‌آمدم، ابوهریره و ابن عباس پیش او بودند^(۵). با توجه به این، می‌بینیم که عایشه نیز با او مجالست داشته است و اگر او فردی دارای رای ناپسند می‌بود، قطعاً عایشه او را به مجلس خویش راه نمی‌داد.

خدروی یکی از شنوندگان مجلس و مویدین ابوهریره:

۱- النسائی ج ۱/ص ۲۵۷

۲- ابوداود ج ۱/ص ۹۸

۳- ابن ماجه ج ۲/ص ۱۲۹۰

۴- ثقات ابن حبان ص ۹۱

۵- التاریخ کبیر بخاری ص ۲۱ ج ۱ ق ۱

ابوسعید خدری رضی الله عنه را به عنوان شنونده‌ی مجلس روایت حدیث ابوهریره می‌یابیم. ابوهریره یک حدیث طولانی راجع به داستان مردی که آخرین نفر است که وارد بهشت می‌شود، نقل می‌کند. ابوسعید او را تصدیق می‌نماید و به شنیدن این حدیث از وی تصریح می‌نماید.

راوی بعد از بازگو کردن حدیث می‌گوید: ابوسعید نیز در کنار ابوهریره نشسته بود و هیچ چیزی از حدیث وی را تغییر نمی‌داد تا به اینجا رسید که گفت: این و مانند آن نیز همراه آن برای شما وجود دارد.

ابوسعید گوید: شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفت: این و ده برابر آن برای شما. ابوهریره گوید: آنچه من حفظش کرده‌ام «مثله معه» (یعنی مانند آن همراه آن است) می‌باشد و معنای جمله «هذا لك ومثله معه» یعنی: این مقدار از نعمت بهشت و مثل آن با آن برای شما وجود دارد. و سپاس برای خدا که ابوهریره عدد کمتر را حفظ کرده و گرنه به مبالغه و اغراق و گزافه‌گویی متهم می‌کردند.

نزدیک است که من با قطعیت به این مطلب جزم کنم که ابوسعید خدری در طول حیات ابوهریره به صورت فراوان در مجالس نقل حدیث او حضور پیدا می‌کرد و او را پیروی می‌نمود تا مرویات او را روایت کند. گویی زمانی که بعضی از افراد تندرو و عجول مقوله‌ی زیاده‌روی ابوهریره در نقل روایات را به میان می‌آوردند، ابوسعید به دفاع از او برمی‌خاست و کسی که در مجموعه‌ی احادیث ابوسعید در مسند امام احمد و صحیحین و کتب سنن دقت بوزد، احادیث فراوانی می‌یابد که تعدادی از تابعین آن‌ها را از ابوهریره و ابوسعید با هم روایت کرده‌اند. تقدیم ذکر نام ابوهریره بر ابوسعید دلیل بر این است که صدارت مجلس از آن او بوده است.

از جمله حمید پسر عبدالرحمن پسر عوف احادیثی از هر دو با هم، و ابو مسلم اغرّ، و ابو صالح سمان و سعید پسر مسیب و عطاء بن یسار و ابو امامه بن سهل بن حنیف و ابو عبدالله القراط و غیر آن‌ها همگی می‌گویند که ابوهریره و ابوسعید برای ما حدیث گفتند و چنین فرمودند^(۱).

۱- برای نمونه به مسلم ج ۲/ص ۷۶ و ۱۷۶ و ج ۳/ص ۱۵۸ و بخاری ج ۱/ص ۱۰۶ و ج ۳/ص ۱۲۳/۹۶

علاوه بر این هفت نفر که به صورت مشترک از ابوهریره و ابوسعید حدیث روایت می‌کردند. گروه‌های دیگری از شاگردان ابوسعید را می‌بینیم که از ابوهریره حدیث روایت می‌کنند و در این روایات دلالت است - همچون دلالت روایت یاران ابن عباس از ابوهریره - بر این که ابوسعید نسبت به ابوهریره حسن ظن داشته است و به هیچ وجه شاگردان خود را از نقل روایات از ابوهریره بر حذر نداشته است.

از جمله‌ی این راویان از ابوسعید خدری، می‌توان عطاء پسر یزید لیثی ابو عثمان نه‌ری، عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود، عبدالرحمن پسر ابی نعیم و ابو ادریس خولانی را نام برد.

خدری پشت سر ابوهریره نماز می‌خواند:

از ساعد بن الحارث روایت شده گوید: ابوهریره به مرض مبتلا شد، یا به سفر رفت و غائب شد. ابوسعید خدری امامت نماز را به عهده گرفت^(۱).

این دلالت می‌کند بر این که در ایام و شرایط عادی ابوسعید خدری ماموم و ابوهریره امام بوده است و مخفی نماند که این نوعی توثیق به شمار می‌آید که بر قرائن و شواهد سابق افزون می‌گردد.

این هم از ابوسعید خدری رضی الله عنه که یکی از نوادر اصحابی است که شیعیان از آن‌ها رضایت دارند و او را به استقامت و سبقت در بازگشت به سوی امام علی رضی الله عنه توصیف می‌نمایند و این که جزو نزدیکان و برگزیدگان امام علی بوده است^(۲).

جابر و یارانش حدیث ابوهریره را پخش می‌نمایند:

بعد از افراد یاد شده از اصحاب، جابر پسر عبدالله انصاری رضی الله عنه ابراز وجود می‌کند. او نیز یکی از نوادر اصحابی است که شیعیان از آنان رضایت دارند و جزو برگزیدگان و یاران علی به شمار می‌آید و طوسی او را «عظیم‌الشان» توصیف کرده است و ابن داود نقل کرده که جعفر صادق او را به تمایل تام به سوی آنان (اهل بیت) توصیف کرده

۱- مجمع الزوائد

۲- رجال ابوداود الحلی ص ۳۹۹ رجال ابن البرقی ص ۳

است. در صحیحین و غیر آنان روایات فراوان از صادق از پدرش محمد باقر از جابر^(۱) وجود دارد و محمد پسر عمر و بن الحسن بن علی هم روایاتی از او دارد^(۲).

جابر در نشر حدیث ابوهریره از خود سرعت نشان داده و مستقیم از وی حدیث روایت کرده است^(۳). این عمل جابر اعلامی است صریح به جمهورشیعه که او را مورد اعتماد و ثقه پنداشته است.

چنان که ابن عباس و خدری به شاگردان خود اجازه می‌دادند که احادیث ابوهریره را نشر و پخش کنند. جابر را می‌بینیم که به شاگردانش اجازه‌ی نشر احادیث ابوهریره را می‌دهد.

از یاران جابر که احادیث ابوهریره را نقل و روایت کرده‌اند، می‌توان شعبی، مجاهد، عطا بن رباح، ابوسلمه‌ی پسر عبدالرحمن بن عوف، عمرو بن دینار و غیره را نام برد و همگی حدیث را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

ابوایوب و یارانش:

سپس ابو ایوب انصاری^(ع) را می‌بینیم که از ابوهریره حدیث روایت می‌کند، او نیز نزد شیعیان عظیم‌الشان است. حتی او را از جمله‌ی شش نفر صحابی که بعد از پیغمبر مرتد نشده‌اند، به شمار می‌آورند.

حاکم از شیخ شیوخش ابوبکر محمدبن اسحاق بن خزیمه صاحب الصحیح روایت کرده که او در حق ابوهریره گفت: ابو ایوب انصاری با جلالت و قدر و منزلتی که دارا بود و رسول خدا هنگام ورود به مدینه در نزد او اقامت گزید، از ابوهریره حدیث روایت کرده است^(۴).

سپس از طریق ابن خزیمه از ابی شعثناء روایت می‌کند که گوید به مدینه آمدم، دیدم ابو ایوب از ابوهریره روایت نقل می‌کند. گفتم: تو از ابوهریره حدیث نقل می‌کنی، در حالی که تو نزد رسول خدا^(ص) از مکانت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده‌ای؟ گفت:

۱- برای روایت باقر از جابر مثال‌هایی در بخاری وجود دارد ج ۳ ص ۱۱۹ و ج ۴ ص ۱۱۰ و ج ۵ ص ۱۷۳

۲- چنانچه در بخاری آمده است. ج ۱ ص ۱۴۰

۳- صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۶۱ مسند احمد ج ۲ ص ۴۰۳

۴- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۲

اگر از ابوهریره حدیث نقل می‌کنم، نزد من خویشایندتر است تا این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل کنم^(۱).

یعنی او از خوف این که نکند به خطا رود حذر داشت از این که به طور مستقیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث نقل کند.

جای ثقه و اعتماد بودن ابوهریره برای ابو ایوب انصاری از این هم استفاده می‌شود که یاران او نیز احادیث را از او روایت کرده‌اند و این دلالت دارد بر این که چیزی از آن چه گمان کنندگان به زعم خویش پنداشته‌اند که علی در حق ابوهریره گفته باشد به آن‌ها نرسیده است. هر چند ابویوب جزو کسانی بود که تا دم مرگ همراه و هم‌رزم علی بود و در همه‌ی جنگ‌های او حضور پیدا کرد و وزیر او بود.

از جمله یاران و شاگردان ابویوب می‌توان پسر یزید لیشی و عطا بن یسار و موسی بن طلحه و ابو سلمه بن عبدالرحمن و معاویة بن قره‌المزنی را نام برد که همگی آن‌ها از ابوهریره احادیث روایت کرده‌اند.

انس و ابن الزبیر و واثله نیز در قافله‌اند:

از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و روایت کننده‌ی حدیث از ابوهریره می‌توان انس بن مالک^(۲) خادم رسول خدا صلی الله علیه و آله و عبدالله پسر زبیر^(۳) را نام برد. همچنین واثله‌ی بن الاسقع اللیشی رضی الله عنه. او آخرین صحابه‌ای است که در دمشق وفات کرد. او بیست سال بعد از ابوهریره از دنیا رفت، یعنی او همه‌ی کارهای ابوهریره را زیر و رو از هم جدا کرد و چیزی در آن‌ها نیافت که باعث توقف روایت از وی شود. ابن بود که به سرعت به پخش و نشر احادیث و روایات او پرداخت^(۴).

قافله همچنان در حرکت است و ابوهریره برایش آواز می‌خواند:

۱- المستدرک ج ۳/ص ۵۱۲

۲- مسند احمد ج ۶ ص ۲۹۹ با سند صحیح

۳- رجوع شود به مثال‌هایی از روایت او نزد بخاری ج ۹ ص ۱۹۲ و مسلم ج ۸ ص ۶۹

۴- رجوع شود به روایت از ابن ماجه ج ۲ ص ۱۴۱۰

از صحابه ای که احادیث را از ابوهریره روایت کرده‌اند، می‌توان مسور بن مخرمه زهری قریشی را نام برد^(۱). هر چند نام برده دو سال بعد از هجرت به دنیا آمده است، اما وقتی که رسول خدا ﷺ دار فانی را وداع گفت، او پسر بچه‌ای ممیز و عاقل بود و احادیثی از او شنیده و روایت کرده بود، چنان‌چه از بزرگان صحابه نیز احادیث روایت کرده است.

ابو امامه پسر سهل بن حنیف^(۲) در زمان رسول خدا ﷺ به دنیا آمد و از بزرگان صحابه و از ابوهریره روایت نقل کرده است، همچنین محمد بن ایاس بن بکیر^(۳). از میان صحابه‌ی روایت‌کننده‌ی حدیث از او، ابو الورد المازنی مصری^(۴) را می‌توان نام برد، ابوالحاتم رازی و بغوی و ابن قانع و ابن‌الکلبی و باوردی اتفاق کرده‌اند بر این‌که او صحابی بوده است^(۴).

ابو سعید خیر (یا ابو سعد) هم از ابوهریره حدیث روایت می‌کند. ابو داود صاحب سنن می‌گوید او صحابی بوده است^(۵). بخاری و ابوحاتم و ابن حبان و بغوی و ابن قانع و غیر این‌ها^(۶) به صحابی بودن او تصریح کرده‌اند^(۷).

از میان صحابه‌ی روایت‌کننده‌ی حدیث از ابوهریره می‌توان عبدالله پسر عتبه پسر مسعود الهذلی برادرزاده‌ی ابن مسعود^(۸) و پدر عبیدالله بن عبدالله یکی از بارزترین یاران ابوهریره را نام برد. عبدالله پیغمبر ﷺ را دیده است و از وی حدیث روایت کرده است^(۹). چرا عمویش صحابی بزرگوار (عبدالله بن مسعود) او را از روایت حدیث از ابوهریره بر حذر نداشته است؟ و چرا چیزی از گمانه‌زنی و توهمات اهل کذب برای

۱- رجوع شود به روایتش از ابوهریره در مسند احمد ج ۲ ص ۴۰۱

۲- روایت ابی امامه از او در مسلم ج ۳ ص ۵۰ و مسند احمد ج ۲ ص ۲۴۰ و روایت محمد بن ایاس نزد ابو داود ج ۱ ص ۵۰۹ صحیح

۳- روایتش از او در مسند احمد ج ۲ ص ۴۰۱

۴- التهذیب ج ۱۲ ص ۲۷۲

۵- سنن ابوداود ج ۱ ص ۸

۶- التهذیب ج ۱۲ ص ۱۰۹

۷- مسند احمد ج ۲ ص ۳۷۱

۸- رجوع شود به روایت او از ابوهریره در سنن ابو داود ج ۲ ص ۲۰۷

۹- التهذیب ج ۵ ص ۳۱۱

وی نقل نکرده که گویا عمر یا غیر او مردم را از روایت حدیث از ابوهریره منع کرده باشند؟

از کسانی که من به روایت آنها از ابوهریره دسترسی پیدا نکرده‌ام، ولی مشهور است که از او حدیث روایت کرده‌اند، عبدالله پسر سرجس مدنی است. پسر ابی حاتم مصاحبت او با ابوهریره و روایت حدیث از او را ذکر کرده است^(۱). عبدالله بن ابی حدود الاسلامی نیز مشهور است به این که از ابوهریره حدیث روایت کرده است. ابن ابی الحاتم او را از جمله روایت کنندگان از او آورده است^(۲).

حاکم نیز نام صحابه‌ای را که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند را شمارش کرده و بیشتر این‌ها که من نامشان را آورده‌ام، نام برده است و کسان دیگری را نام برده که من به روایات آنها دسترسی پیدا نکرده‌ام که عبارتند از: زید پسر ثابت، عبدالله بن عمرو بن العاص، ابی بن کعب، عایشه، عقبه بن الحارث، ابو موسی الاشعری، سائب بن زید، ابو نضره الغفاری، ابو رهم الغفاری، شداد بن الیهاد، ابو رزین العقیلی، عمرو بن الحمق، حجاج الاسلامی، عبدالله بن عکیم، اغر جهنی، شرید بن سوید (رضی الله عنهم)

در میان کسانی که احادیث را از ابوهریره روایت کرده‌اند، اشخاصی وجود دارد که علما در صحابی بودن یا نبودن آنها اختلاف کرده‌اند، بعضی آنها را صحابی دانسته‌اند و برخی هم آنها را از بزرگان تابعین به شمار آورده‌اند و بس. از کسانی که صحابی بودن آنها را ترجیح داده‌اند، می‌توان شبیل بن عوف، ابو الطفیل کوفی، عبدالرحمن بن عبدالقاری و عبدالرحمن بن ابو عمره انصاری و عبدالرحمن بن غنم اشعری - که از کبار فقها بوده - و خباب مدنی صاحب المقصوره و ربیعیه جرشیه و ثابت بن حارث انصاری و شفی بن مانع اصبحی و ضحاک بن قیس فهری قریشی برادر صحابه مشهور فاطمه دختر قیس که از او بزرگتر بوده و قبیصه بن ذویب خزاعی و عامر بن لدین اشعری و عبدالرحمن بن قیس بن مخرمه را نام برد^(۳).

۱- الجرح و التعديل ص ۶۳ ج ۲ ق ۲

۲- الجرح و التعديل ص ۳۸ ج ۲ ق ۲

۳- روایات آنها از ابوهریره در مسند احمد ج ۲ ص ۲۸۶ و ۳۵۹ و ۳۲۵ و ۳۸۰ و ۲۵۰ و ۳۰۳ و بخاری ج ۳ ص ۱۴۲ و ج ۷ ص ۱۵ و ابو داود ج ۲ ص ۱۸۱ و ۵۳۰

اینک ما نام یازده نفر از اصحاب را که بر مقال‌هایی از روایات‌شان اطلاع پیدا کرده‌ایم و هجده نفر از اصحابی که ابن ابی الحاتم یا حاکم آن‌ها را نام برده و ما به مثال‌های از روایت‌شان دسترسی پیدا نکرده‌ایم، نام بردیم. اگر صحابی بودن این‌ها که دوازده مرد هستند به اثبات برسد. تعداد اصحاب روایت کننده حدیث از ابوهریره به چهل و یک نفر خواهد رسید. آیا در اقدام عملی آن‌ها در نقل حدیث از ابوهریره دلیلی بر حصول اطمینان برای افراد شبهه آفرین وجود ندارد؟

نماز ابوهریره بر جنازه‌ی مادر مؤمنان عایشه و حمل کردنش جنازه مادر مؤمنان حفصه را:

این عمل ابوهریره دلیل بر مورد اطمینان و ثقه بودن او نزد اصحاب به شمار می‌رود. از نافع امام موثق و شایسته‌ی اعتماد مولای آزاد شده‌ی ابن عمر روایت شده که او همراه با ابوهریره بر جنازه‌ی عایشه نماز اقامه کرد^(۱). در این باره می‌گوید: بر جنازه‌ی عایشه و ام سلمه نماز اقامه کردیم با این‌که عبدالله پسر عمر حضور داشت روزی که امامت نماز را ابوهریره بر عهده گرفت. در روایتی آمده است که ابن عمر در میان مردم حضور داشت و امامت او را انکار نکرد^(۲). این تصریح به عدم انکار است و ما خوب می‌دانیم که مسلمانان یکی از افاضل و بزرگان خود را برای امامت نماز جنایز انتخاب می‌نمایند. چگونه این چنین شد و حال این‌که فرد متوفا همسر رسول خدا ﷺ در دنیا و آخرت است.

همچنین حمل کردنش جنازه‌ی حفصه همسر رسول خدا ﷺ و دختر عمر، ابوهریره جنازه‌ی او را از خانه مغیره تا گورستان حمل کرد^(۳).

سکوت جمهور صحابه و تابعین به احترام او:

از محمد پسر هلال، او هم از پدرش نقل می‌کند و می‌گوید: ابوهریره در روز جمعه تا هنگام فرا رسیدن زمان خطبه برای ما سخنرانی می‌کرد^(۴).

۱- التاریخ الصغیر للبخاری ص ۵۲

۲- المستدرک ج ۴/۶۶

۳- المستدرک ج ۴/۱۵

۴- مصنف ابن ابی شیبه ج ۲/۱۳۷

از عاصم پسر محمد از پدرش می‌گوید: ابوهریره را دیدم که روز جمعه خارج می‌شد و ایستاده دستانش به دو طرف منبر - که از درخت انار بود - می‌گرفت و می‌گفت: ابوالقاسم رسول خدا که صادق و مصدوق است برای ما حدیث ادا کرد و تا هنگام باز شدن باب المقصوره جهت خروج امام برای نماز، آن را ادامه می‌داد، بعد می‌نشست^(۱). این داستان دارای دلالت قوی و جدی است، چون ساعت قبل از ادای نماز جمعه در مسجد نبوی شریف همه‌ی صحابه و بزرگان تابعین در آن مکان - مسجد نبوی - جمع می‌شدند و فرد دروغگو توانای عرض اندام در همچون اماکنی را ندارد، بل که به انزوا و گوشه‌گیری روی می‌آورد و به طرف مجالس افراد فرومایه و پست روی می‌آورد و از همچون مجالسی متواری می‌گردد.

قرارگرفتن ابوهریره به مدت ۲۳ سال در مسند فتوا برای مردم مدینه:

ابن سعد گوید: ابن عباس و ابن عمر و ابو سعید خدری و ابوهریره و عبدالله بن عمرو بن العاص و جابر پسر عبدالله و رافع بن خدیج و سمله پسر اکوع و ابو واقد الليثی و عبدالله بن بحنه همراه نظایر آنها - از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله - در مدینه فتوا صادر می‌کردند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث روایت می‌نمودند. از تاریخ وفات حضرت عثمان تا زمان وفات نامبردگان این مسوولیت به عهده‌ی آنان بود و در میان آنان ابن عباس و ابن عمر و ابو سعید خدری و ابوهریره و جابر متصدی امر فتوا بودند^(۲).

تابعین نیز قولاً و عملاً ابوهریره را مورد اعتماد و ثقه می‌دانند:

در میان تابعین، بزرگوارتر و مشهورتر و شریف‌تر و داناتر از یاران ابوهریره وجود ندارد^(۳). تاریخ فقه اسلامی فقهای سبعی مدینه را به خوبی می‌شناسد. آن‌هایی که شهرت آنان افقها را در نوردید و در میان نسل‌های بعد از خود مشهور بودند و به کثرت جمع‌آوری حدیث و رای محکم و درست و عقل وافر و تفوق بر اقران - از تابعین - در استنباط مشهور بودند.

۱- مسند احمد ج ۱۳ ص ۲۴۶

۲- طبقات ابن سعد ج ۲ ص ۳۷۲

۳- بخشی از سخن حاکم در المستدرک ج ۳ ص ۵۱۳

کسی که در روایات این هفت نفر به تفحص برخیزد، در می‌یابد که پنج نفر از آنان - ابوبکر پسر عبدالرحمن پسر حارث بن هشام، عروه پسر زبیر، سعید بن مسیب، سلیمان بن یسار و عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود - از شاگردان ابوهریره بوده‌اند^(۱). ابوذناد چهار تن از فقهای تابعین را ممتازترین و مبرزترین فقهای مدینه نام برده که عبارتند از ابن مسیب، عروه، قبیصه بن ذؤیب و عبدالملک بن مروان^(۲) که قبیصه شاگرد ابوهریره بود و از او حدیث روایت می‌کرد. او از جمله‌ی کسانی است که قبلا از وی بحث به میان آوردیم و گفتیم مسند خلافت را به عهده گرفت. از ابوهریره حدیث روایت می‌کرد.

اگر در فهرست کسانی که از او احادیث روایت کرده‌اند، تفحص بورزیم، می‌بینیم که بسیاری از آن‌ها - سوای کسانی که نام برده‌ایم - جزو اعلام فقه به شمار آمده‌اند که هر کس کمترین اطلاعی از کتب فقه و حدیث و تفسیر داشته باشد، بر فضل و تقدم آن‌ها مطلع و آگاه است، همچون حسن بصری، ابو صالح سمان و مقبری و طاووس و ابو ادريس خولانی و عامر شعبی و محمد پسر کعب قرطب و محمد بن منکدر و ابو عالیه ریاجی، وام درداء صفری همسر ابی درداء^(۳) و عمرو بن دینار، و عمرو بن میمون ازدی، و محمد بن ابراهیم تیمی و ابو متوکل ناجی و امثال این‌ها و روایت این افراد از ابوهریره کاری عملی، در توثیق او به شمار می‌آید که بر هیچ منصفی پوشیده و مخفی نیست.

همچون این‌ها، فرزندان صحابه که جامع شرف نسب، و صاحب نظر در فقه بوده‌اند، چون ابو سلمه و حمید دو فرزند عبدالرحمن پسر عوف و سالم پسر عبدالله بن عمر بن خطاب و سعد بن المسیب و عبیدالله بن عبدالله بن عتبه و عیسی و موسی پسران طلحه بن عبیدالله یکی از عشره‌ی مبشره و نافع پسر جبیر پسر مطعم و ابی برهه پسر ابی موسی اشعری و یزید بن عبدالله بن شخیر عامری و غیر این‌ها از کسانی که به مناسبت دیگری ذکر آنان و سخن از احوالشان پیش خواهد آمد. مانند این که قاضی بوده‌اند یا این که در رکاب حضرت علی^(ع) جنگیده‌اند. [همگی از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند].

۱- بقیه‌ی هفت نفر عبارتند از محمد بن ابی بکر الصدیق و خارجه پسر زید پسر ثابت

۲- الجرح و التعديل ص ۱۲۵/ج ۳ ق ۲

همچنین نوادگان صحابه مانند فحص پسر عبیدالله بن انس بن مالک و شمامه پسر عبدالله پسر انس، و ابو زرعه پسر عمرو بن جویر بن عبدالله بجلی و حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب و اسحاق پسر عبدالله بن ابو طلحه انصاری در میان افرادی که جدشان صحابه بوده ولی همچون اینها مشهور نبوده‌اند.

روایت این عده از تابعین از فرزندان و نوادگان صحابه از ابوهریره کار و اقدامی است عملی در توثیق ابوهریره که آن را بر موارد فوق می‌افزاییم.

از میان کردار اینها که مفهوم توثیق ضمنی را دارد، سفرشان جهت استفتا از او است مانند کار ابو کثیر یمامی که گوید: چون اختلاف مردم بر سر نبیذ (شراب) فراوان گردید، از یمامه راهی مدینه شدم به قصد این که به خدمت ابوهریره بروم و در این مورد از وی سوال کنم. او را یافتم و عرض کردم ای ابوهریره من از یمامه آمده‌ام تا در مورد حکم شراب از تو سوال کنم. او از رسول خدا ﷺ - نه غیر او - برای ما حدیث آورد و گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود: خمر چیزی است که از درخت انگور و نخل خرما به دست می‌آید^(۱).

از جمله کارهای تابعین مقیم کوفه که بر توثیق ابوهریره دلالت می‌ورزد، فرود آمدن او بر آن‌ها و طلب حدیث از سوی آن‌ها از وی است تابعی جلیل القدر قیس پسر حازم ذکر کرده و می‌گوید: ابوهریره در کوفه به نزد ما آمد. میان او و مولای ما قرابت و خویشاوندی بود سفیان (یعنی پسر عیینیه که مولای احمس بود) گوید: قیس گفت، به نزد او آمدم و بر وی سلام عرض کردیم. و سفیان یک بار گفت: حیّ نزد او آمد، پدرم خطاب به ابوهریره گفت: ای ابوهریره اینها سهم و نصیب تو هستند، آمده‌اند بر تو عرض ادب و سلام دارند و آرزو دارند از رسول خدا ﷺ برای آن‌ها حدیث نقل کنی. فرمود: خوش آمدند و درود بر آن‌ها^(۲).

تابعین به صراحت ابوهریره را تصدیق نموده‌اند:

۱- معانی الاثار الطحاوی ج ۲ ص ۳۲۲

۲- مسند به تحقیق احمد شاکر ج ۱۵ ص ۴۳

محمد بن عمرو بن حزم می‌گوید: «ابوهریره بیشتر از هر کسی فرموده‌های پیامبر ﷺ را از حفظ داشته است»^(۱). ابوصالح سمان می‌گوید: ابوهریره برترین اصحاب محمد ﷺ نبود، ولی حافظ‌ترین آن‌ها بود^(۲).

تایید ابوهریره از طرف علمای بعد از تابعین:

امام شافعی و غیر او حدیث ابوهریره را در مورد معامله‌ی طلا به طلا «الذهب بالذهب» که مخالف حدیث اسامه بن زید «إنما الربا فی النسیئہ» می‌باشد، ذکر کرده و حدیث ابوهریره و موافقانش را بر حدیث اسامه ترجیح داده است. دلیلش هم کثرت راویان، حفظ بیشتر و مسن‌تر بودن آن‌ها بوده و دیگر این‌که اسامه به تنهایی آن را روایت نموده است. سپس گفت: «ابوهریره مسن‌ترین و حافظ‌ترین فرد راویان حدیث زمان خود بوده است»^(۳) و این تایید بسیار بارزش است. چون سخن فردی چون امام شافعی است و این خود کافی است چه او در حفظ حدیث، فقه، تشخیص حدیث صحیح از ناصحیح و فطانت، سرآمد همه بود و در زهد و تقوی ثابت قدم.

امام طحاوی که از پیش کسوتان فقهای حنفی است و از اساتید کم سن بخاری و مسلم روایت داشته است، چنین می‌گوید: «ما نسبت به او حسن ظن داریم»^(۴).

حاکم از استاد استادش ابوبکر، محمد بن اسحاق بن خزیمه رحمته‌الله که از طبقه‌ی مسلم بوده، چنین نقل کرده است: تنها کسانی درباره‌ی رد احادیث ابوهریره صحبت می‌کنند که خداوند دل‌هایشان را کور و فاقد بصیرت کرده است که اخبار و روایات را نمی‌فهمند.

زیرا چنین کسی یا جهمی معطل (منکر صفات) است که اخبار و روایات ابوهریره را مخالف مذهب کفرآمیز خود می‌بیند و بدین سبب به وی فحش و ناسزا می‌گوید و او را به چیزی متهم می‌نماید که خداوند او را از آن پاک گردانیده است و این تهمت و ناسزا را جهت فریب ساده‌دلان و جاهلان به کار می‌برد که هان! اخبار و روایات ابوهریره

۱- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۱

۲- التاریخ الکبیر للبخاری ص ۱۳۳ ج ۳ ق ۳ با سند صحیح

۳- الرساله امام شافعی ص ۲۸۱

۴- معانی الاثار ج ۱ ص ۱۳

حجت و برهان تلقی نمی‌شوند و یا فردی از خوارج است یا فرد که شمشیرکشی علیه امت محمد صلی الله علیه و آله را جایز می‌داند و اطاعت از امام و امیر را بر خود واجب نمی‌بیند. همچون فردی اگر روایات ابوهریره را مخالف مذهب نادرست و گمراهش می‌بیند و دلیل و حجتی برای دفع روایات وی ندارد، به وادی غیبت و نکوهش ابوهریره روی می‌آورد.

یا قدریه است و از اسلام و مسلمانان کناره‌گیری نموده و مسلمانان معتقد به قدر را - که خداوند آن را مقدر نموده و به آن حکم کرده است کافر می‌داند. هر گاه این فرد روایات ابوهریره رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله را در رابطه با اثبات قدر می‌بیند، با فلسفه‌بافی و نتیجه‌گیری غلط چنین می‌پندارد که اخبار و روایات ابوهریره نمی‌توانند حجت و دلیل تلقی شوند. این در حالی است که خود هیچ دلیل محکمی ندارد که مقوله کفرآمیز و شرک‌آلودش را ثابت کند.

یا جاهلی است که عهده‌دار مسائل فقهی می‌شود و آن‌ها را از منابع نادرست به دست می‌آورد. زمانی که اخبار و روایات ابوهریره را مخالف مذهب فردی دید که بدون دلیل از او تقلید می‌کند، به ناحق درباره‌ی او دهان به بدی می‌گشاید و روایاتش را مردود می‌داند و از روی تقلید محض، مذهب امامش را بدون دلیل و جهت روشنی انتخاب و اختیار می‌نماید. اما همین فرد هنگامی که روایات وی [ابوهریره] را موافق مذهبش دید، از آن‌ها بر علیه مخالفانش استفاده نموده و بدان احتجاج می‌نماید^(۱).

این سخن امام ابن خزیمه بود، سخن عارفی که از حقیقت اهدافی که دشمنان ابوهریره پشت پرده‌ی آن مخفی شده‌اند، باخبر است. آنان در دوران او مرجئه، خوارج، قدری‌ها و جاهلان بودند و در دوران ما نیز همین‌هایی که می‌بینیمشان.

امام ترمذی هم در جزء ۱۳ جامع خود یک باب از صفحه‌ی ۲۲۵ تا ۲۲۹ را به محاسن و مناقب ابوهریره اختصاص داده است.

ابو احمد حاکم کبیر، که استاد حاکم صغیر صاحب مستدرک می‌باشد، چنین می‌گوید: او حافظ‌ترین صحابه بود و بیشتر از همه ملازم و همراه پیامبر بوده است^(۲).

۱- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۳

۲- الأصابه ج ۴ ص ۴۰۳

شاگرد وی حاکم ابو عبدالله، صاحب مستدرک چنین گفته است: از ابتدای اسلام تا عصر کنونی هر کسی که دنبال حفظ حدیث بوده، جزو پیروان و اتباع ابوهریره به حساب می‌آید، اما او اولین و لایق‌ترین آن‌ها برای نام‌گذاری به نام «حافظ» می‌باشد^(۱). همچنین او در آخر فصل مناقب ابوهریره که در مستدرک تنظیم نموده است، می‌گوید: خداوند ما را از مخالفت با فرستاده‌ی خود و یاران برگزیده‌اش و پیشوایان دینی از تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمده‌اند از پیشوایان مومنین مصون بدارد و همچنین در امر کسی که شریعت ما را از کانال حفظ و نقل روایاتش برای ما نگهداری نمود مصون بدارد^(۲) و حاکم که چنین گوهرافشانی می‌کند جزو کسانی است که به تشیع معروف بوده است و زمانی این سخن را گفته است که تشیع چون امروز نبوده است.

حافظ ابونعیم اصفهانی مولف کتاب حلیه الأولیا می‌گوید: ابوهریره حافظ‌ترین صحابه برای اخبار و روایات از پیامبر ﷺ بوده است^(۳).

شمس الاثمه امام سرخسی حنفی متوفی ۴۹۰ هـ. ق، مولف کتاب المبسوط می‌گوید: ابوهریره کسی است که در همراهی و مصاحبت زیاد وی با پیامبر ﷺ، و در عدالت، حفظ و ضبط نیکویش هیچ کس شکی ندارد و پیامبر برای او دعا نموده است. سپس گفته است: در عدالت، ضبط و حفظ حدیث، مقدم بر همه است^(۴).

امام ذهبی می‌فرماید: ابوهریره علاوه بر مکانت، اخلاص در بندگی و تواضعی که داشت، حافظ، فقیه و دریایی از علم و جزو مفتیان بزرگ بود^(۵).

همچنین امام ذهبی، او را به عنوان امامی مجتهد توصیف نموده و بزرگ و سرآمد حافظان مورد اعتمادش می‌پندارد و این‌که علم و دانش پاک، با برکت و زیادی را از پیامبر ﷺ نقل نموده که هیچ‌کس در این کار به پای او نمی‌رسد. او اخلاقی نیکو و

۱- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۲

۲- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۴

۳- الأصابه جدول ۴ ص ۲۰۳

۴- اصول سرخسی ج ۱ ص ۳۴۲

۵- تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۳۲

حافظه‌ی قوی داشت و ما ندانسته‌ایم که در حدیثی به خطا رفته باشد و بالاخره او در قرآن، سنت و فقه توانمند بود^(۱).

ابن کثیر صاحب تفسیر و تاریخ می‌فرماید: ابوهریره در صدق، حفظ، دیانت، عبادت، زهد و پرهیزگاری و عمل صالح دارای مکانت ویژه‌ای بود. او از فضایل و محاسن زیادی بهره‌مند بود و کلام نیکو و پندهای زیبایی داشت^(۲).

آری، ما این چنین می‌بینیم که از عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و صحابه و سه قرن طلایی و برتر اول، تا دوران اخیر قول و عمل دست به دست هم داده و ابوهریره را تصدیق نموده و از او پشتیبانی می‌کنند.

دروغ گفت و به خطا رفت...!

کسانی که ابوهریره را به دروغ پردازی و وضع حدیث متهم می‌کنند، در عصر و زمانی زندگی می‌کنند که دروغ جهان را فرا گرفته و بر آن سیادت و رهبری می‌کند. آن‌ها فراموش کرده‌اند که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ زشت و قبیح بوده است. علاوه بر آن، مگر ممکن است که دروغ‌گویی توانسته باشند در آن زمان خود را مخفی کنند و دروغشان را پنهان نمایند، بدون این که پیامبر صلی الله علیه و آله آنان را افشا و وادار به تجدید توبه کرده باشد؟

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: نزد اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله، هیچ چیز منفورتر از دروغ نبود و هرگز پیامبر صلی الله علیه و آله از هیچ فردی دروغی را نمی‌پسندید. اگر هم چیز اندکی می‌بود، به هنگام شنیدن دروغ از خود بی‌خود می‌شد و به شدت خشمگین می‌گشت و خشمش تا زمان توبه از آن ادامه می‌یافت^(۳). پس دروغ کار ساده‌ای نیست که ابوهریره بتواند خداوند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و یارانش را اغفال نماید و بر آن‌ها دروغ ببندد و بعد این همه مدح و ستایش را کسب کند.

اما هدف پیامبر صلی الله علیه و آله و یارانش از بکارگیری جمله‌ی «كَذِبَ فُلَانٌ» ظاهر معنی کذب نیست، بلکه مقصودشان خطا و لغزش بوده است و قصد هیچ اهانتی در آن نداشته‌اند.

۱- سیر اعلام النبلاء ج ۲ ص ۴۱۷

۲- البدایه و النهایه ج ۸ ص ۱۱۳

۳- مسند احمد ج ۶ ص ۱۵۲

برای نمونه سبیه دختر حارث، چند روز بعد از وفات شوهرش از خون نفاس (خون بعد از وضع حمل) پاک شد، ابوسنابل بر وی گذر کرد، گفت: تو باید چهار ماه و ده روز صبر کنی، بعد از دوران عده رها می‌شوی. سبیه این گفته را برای پیامبر ﷺ بازگو کرد، پیامبر ﷺ فرمود: «کذب أبو السنابل» یعنی ابوسنابل اشتباه کرده است. حرفش درست نیست. بلکه آزادی و می‌توانی ازدواج کنی^(۱).

گفته‌ی ابودرداء هم از این قبیل است که از او روایت شده، گفت: کسی که شب‌هنگام از اقامه‌ی نماز وتر عاجز شود، بعد از فرا رسیدن صبح نمی‌تواند آن را به جای آورد. وقتی که برای عایشه نقل کردند، گفت: «کذب أبو الدرداء» ابودرداء به خطا رفته است، چون پیامبر بعد از آمدن صبح هم نماز وتر را خوانده است^(۲).

اسماء دختر عمیس جزو مهاجرین حبشه بود که در زمان جنگ خیبر به مدینه بازگشتند. عمر به او گفت: ما در هجرت بر شما پیشی گرفته‌ایم. پس نزد پیامبر ﷺ بهتر و شایسته‌تر هستیم. اسماء ناراحت شد و گفت: «کذبت یا عمر» یعنی اشتباه کردی ای عمر^(۳).

عرب کلمه‌ی کذب را به جای خطا استعمال کرده‌اند. اخطل در بیت شعری چنین گفته است:

كَذَّبَتْكَ عَيْنَاكِ رَأَيْتِ بِوَأَسِطٍ «چشم‌هایت به شما دروغ گفته‌اند، یا آن را در واسط دیده‌ای.»

ذوالرمه چنین می‌گوید: «وما فی سمعه کذب» یعنی: آنچه به گوش او رسیده دروغ نیست.

در حدیث عروه آمده است: به او گفتند که ابن عباس می‌گوید: پیامبر ۱۰ یا ۱۱ سالی بیش در مکه نماند، او گفت: «کذب»، یعنی: به خطا رفته است. عروه سخن ابن عباس را کذب نامیده است چون در مخالف صواب بودن شبیه دروغ است. چنان‌که کذب مخالف صدق و راستی است. ولو این‌که دروغ و اشتباه در قصد و نیت با هم متفاوت باشند. پس کذب دو نوع است: عمدی و غیر عمدی (خطا). کذب عمدی

۱- سنن سعید بن منصور

۲- الکامل لابن عدی ج ۱ ص ۱۳

۳- صحیح مسلم ج ۷۰ ص ۱۷۲

معروف است و کذب به معنی اشتباه، مانند کذب ابوسنابل پسر بعکک در فتوایش درباره‌ی زن شوهر مرده اگر وضع حمل کرد. قول پیامبر صلی الله علیه و آله هم بدین معنی است که گفت: «کذب من قالها» یعنی اشتباه کرده کسی که این را گفته است. این گفته مربوط به کسی است که درباره‌ی عامر که به اشتباه خودکشی کرد، گفت: اعمال وی هدر رفته است و مانند گفته‌ی عباد بن صامت که گفت: «کذب أبو محمد» یعنی ابو محمد اشتباه کرده است که گفته بود نماز وتر واجب است. در تمامی این روایات کذب به معنی خطا و اشتباه می‌باشد، به این معنی که گوینده اشتباه کرده است و گفته‌اند استنباط این معنی از واژه‌ی کذب لهجه‌ی اهل مدینه می‌باشد.

صدق و کذب در قول زبیر:

با این توضیح درباره‌ی کذب و معنای آن در زبان گذشتگان و پیشینیان می‌توانیم گفته‌ی زبیر رضی الله عنه را درباره‌ی بعضی از احادیث ابوهریره که گفته: کلمه‌ی «إنها کذب» [آن‌ها دروغ هستند] - اگر به درستی نقل آن از زبیر اعتماد کنیم - تفسیر کنیم.

شیخ معلمی رحمته الله می‌گوید: در «البدایة والنهایة» آمده است ^(۱) که: روایت شده از ابن اسحاق، از عمر یا عثمان بن عروه، بن زبیر، از عروه که گفت: پدرم زبیر به من گفت: مرا پیش این یمانی (ابوهریره) ببر که احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله را زیاد نقل می‌کند. پدرم را پیش او بردم و او حدیث می‌خواند و پدرم می‌گفت: صدق، کذب، کذب. صدق، کذب. گوید: بعد از چندی گفتم: پدر منظور شما از این کلمات چیست؟ گفت: در این که این احادیث را از پیامبر شنیده است، شکی نیست، اما بعضی از آن‌ها را در مکان مناسب خودش می‌گوید و بعضی را در غیر موقع خود قرار می‌دهد.

در حقیقت روایت همچون کلامی از زبیر، صحت ندارد، چون آن را از ابن اسحاق محمد بن سلمه نقل می‌کند و محمد بن سلمه یکی از این چند نفر بیش نیست یا محمد بن سلمه بن قریاء بغدادی است، یا محمد بن سلمه بن کهیل است، یا محمد بن سلمه البنانی، یا ابن فرقد است که تمامی این افراد ضعیف و متروک الحدیث می‌باشند.

پس اگر از طرف هر کدام از این‌ها باشد، خبر، ضعیف تلقی می‌گردد. و اگر فردی غیر از افراد بالا باشد، مجهول‌الحال و نامعلوم است^(۱).

بنده داستان را ساختگی می‌بینم. چون زبیر در جنگ جمل شهید شده است و ابوهریره تا بعد از جنگ، زیاد حدیث روایت نمی‌کرد، علاوه بر این، چون زبیر همراه و یاور پیامبر ﷺ بود با ابوهریره زیاد ملاقات می‌نمود و مدت‌های زیادی با هم بوده‌اند. پس فکر نمی‌کنم که کلمه هذا الیمانی (این یمنی) را گفته باشد. چون این کلمه، بی‌احترامی به مقام صحابه است و مثل این است که گفته باشد: این یمنی که دیروز به مدینه آمده است.

ابن زبیر یعنی عروه - هم‌چنان که گفتیم - جزو راویان حدیث از ابوهریره است. اگر زبیر ابوهریره را تکذیب می‌نمود، چطور عروه از او حدیث روایت کرد؟ در حالی که در بین پسران زبیر تنها این یکی در آن واقعه همراه زبیر بوده است. علاوه بر این هشام بن عروه نیز در صحیحین جزو راویان حدیث ابوهریره می‌باشد. آیا او هم متوجه نشده است؟ امام زهری که به جمع‌آوری احادیث ابوهریره مشهور است، از پسران زبیر، عروه و غیر او زیاد روایت کرده است. آیا ممکن است که چیزی درباره‌ی تکذیب ابوهریره را به وی نگفته باشند؟

جوابی نیست! و ابوریه و عبدالحسین هیچ تکیه‌گاه و حجتی ندارند. عجیب‌تر از همه این که ابوریه در گزاره‌گویی‌های خود، از این داستان تنها صدق و کذب را نقل می‌کند و کاری به بقیه‌ی داستان ندارد، چون بقیه‌اش شک و تردید از ابوهریره را منتفی می‌سازد.

خلفای راشده ابوهریره را تکذیب نکرده‌اند:

این مطلب که گویا امیرالمومنین عمر و عثمان رضی الله عنهما ابوهریره را تکذیب نموده‌اند، بهتان و دروغی است که افرادی چون نظام معتزلی مدعی آن هستند. وهم او است که گفته: عمر، عثمان و علی او را تکذیب کرده‌اند. یا گفته‌ی ابوجعفر اسکافی معتزلی است که اخبار و روایات بدون سند را نقل می‌کند و وی ضعیف خوانده شده است. یا ادعای جهمی مبتدع، بشر المریسی است. یا مسائلی است که ابوالقاسم بلخی، بدون

سند و مدرک طرح نمود که حتی یک کلمه هم از طریق افراد مورد اعتماد و ثقه به اثبات نرسیده است.

لازم است این امر مهم را بدانیم که یاوه‌گویی و عیب‌جویی‌های نَظَام و امثال او در رابطه با ابوهریره جزو فتنه‌های اوایل قرن سوم هجری است که امت اسلامی از طرف افراد معتزلی، جهمی، باطنی و شعوبی (ناسیونالیست) بدان گرفتار شد.

در آن‌زمان تمامی طرفداران بدعت و لشکریان مجوسی و دشمنان عقیده‌ی اسلامی، همه‌ی نیروها و توان خود را از طریق ترجمه‌ی کتاب‌های فلاسفه‌ی یونان، در جنگ علیه عقیده اسلامی به کار گرفتند. تا جایی که بعضی از آن‌ها از مترجمین یهود بودند و سرانجام توانستند مامون خلیفه‌ی عباسی را در سال ۲۱۸ هـ. ق منحرف نموده و جذب خود کنند. مامون قول و گفته‌ی آن‌ها را درباره‌ی خلق قرآن تصدیق کرد و سخنان باطل آن‌ها را سرلوحه‌ی کار خود قرار داد.

آن‌ها توانستند او را وادار کنند که پست و منصب‌های مهم اداری را تحویلشان دهد و با دانشمندان مدافع سنت به مبارزه و ستیز پردازد. تا جایی که احمد بن ابوداود وزیر مامون شد و منصب قاضی القضاة را به دست گرفت و عهده‌دار اجرای این وظیفه شد. سرانجام، امام دلیر و بزرگوار احمد بن حنبل و علمای هم‌سنگر و همفکرش جنگ طولانی و سختی را با بدعت‌گزاران و دستگاه حکومتی مامون و بعد از او هم با معتصم و واثق که با روش او حکومت می‌کردند، شروع کردند. روزگار سخت و سیاهی بود و بعضی از دلیران پیرو سنت مصطفی صلی الله علیه و آله جان خود را در این راه فدا نمودند. گروهی زندانی و تعدادی به مصر و خراسان تبعید شدند. چون خراسان در آن موقع مهد عقیده‌ی پاک و باور درست بود و طاهریان فرمانروایان آن دیار، اجازه‌ی راه یافتن هیچ بدعتی به حریم دین را نمی‌دادند.

گروه دیگری هم از پیروان امام احمد که پست و مقامی داشتند، از کار بر کنار شدند و فقر و گرسنگی را تحمل کردند. این جنگ وحشتناک ادامه پیدا کرد و اگر ثبات و استقامت و تحمل رنج و محنت امام احمد و مقابله‌ی وی با انحرافات جهمیان و معتزلیان نبود، قطعاً امت اسلامی به طور کامل دچار گمراهی و ضلالت می‌گشت.

از این طرف هم، مومنان، ثبات و استقامت بی‌نظیر از خود نشان می‌دادند. ولی هر بار که احادیث صحیح را می‌آوردند، سکان داران فتنه و آشوب مانند پسر ابوداود، نظام معتزلی، بشر المریسی و امثال آن‌ها در برابر مومنان به طرح و پایه‌ریزی بدعت‌های

خود می‌پرداختند. بدین صورت که بر روایات می‌افزودند و روایت احادیث صحیح را تکذیب می‌نمودند و تکذیب ابوهریره نیز از این جا شروع شد. این کار بدین خاطر بود که ابوهریره بیشتر از هر صحابه‌ی دیگری احادیث مربوط به عقیده را که بدعت‌هایشان را افشا می‌کرد، روایت نموده است. به همین دلیل می‌بینیم که خاورشناسان، عصر مامون را عصر طلایی نامگذاری کرده‌اند. چون می‌خواهند تاریخ را مطابق فهم و اهداف خود نقد و تفسیر کنند. لذا برای آن‌ها آن وقت و آن زمان که مامون تلاش زیادی نموده که چراغ هدایت را خاموش کند و امت اسلامی را از راه قرآن منحرف سازد و گرفتار اباطیل و خرافات فلاسفه یونان نماید، واقعا عصر طلایی بوده است.

این رنج و محنت سخت و جان‌فرسا، چهارده سال طول کشید و دعوت‌گران راستین همواره پایدار و باثبات ایستادند تا سرانجام متوکل به خلافت رسید و خداوند گرایش به حق را در دل او افکند، حق را دید و بدان گوش فرا داد، به خود آمد و انقلابی در درون حکومت به وجود آورد. اهل حق بالاخره پیروز شدند و دست عناصر فاسد از دستگاه حکومتی کوتاه شد و پیش از همه ابن داود بر کنار گردید و اموالش مصادره شد و تنها سه روز بعد از غم و اندوه جان داد و مرد.

این چنین خداوند دینش و سنت پیامبر ﷺ و کرامت راویان سنت را حفظ نمود و بار دیگر امت بر عقیده و باور خود استوار گشت، اما این گروه از داعیان بزرگوار در این راه، بهای زیادی پرداختند، جان دادند، گرسنگی چشیدند، تبعید شدند و در غل و زنجیر به زندان و شکنجه‌گاه‌ها کشیده شدند. لیکن با استقامت و ثبات بی‌نظیر خود درس و قانون دعوت‌گران راستین اسلام را به نسل‌های بعد از خود آموزش دادند.

باور راستین اسلامی بر عزت خود ماند و بدعت خاموش شد. القادر بالله بن اسحق بن جعفر المقتدر بالله که فقیه‌ی توانا بود، کتابی را در باب عقیده نوشت که مورد تأیید علمای امت قرار گرفت و از روی آن نسخه‌برداری نموده و به هر ناحیه و شهری نسخه‌ای فرستادند. امت اسلامی ملزم شد که آن را تکیه‌گاه عقیده‌ی خود قرار دهد و بدین صورت مرگ بدعت اعتزال و تجمه فرا رسید.

اگر ما وضعیت این گمراهان را بررسی نماییم، می‌بینیم که در گناهکاری، شهوت‌رانی، بیگانه‌پرستی و دوری از تقوی، دقیقا مانند دشمنان امروزی ابوهریره بودند و این دو گروه هیچ تفاوتی با هم ندارند.

از جمله رییس آن‌ها احمد بن ابوداؤد زندگی‌اش را در دربار خلیفه از صفر شروع کرد، اما هنگام که متوکل او را محاسبه و عزل نمود، ده‌ها قطعه زمین کشاورزی و چندین باغ و کشتزار آباد و ثروت هنگفت و بی‌شماری را چپاول و ضبط کرده بود. اما درباره‌ی نظام کافی است که گفته‌ی ابن قتیبه را ذکر کنیم که شخصیت مورد اعتماد و ثقة دوران او بود و می‌گوید: نظامی که ما می‌شناسیم، یکی از حيله‌گرها و مکاران بود، شب و روز مستی می‌کرد، در حالت مستی به کوچه و بازار می‌آمد و مرتکب فاحشه و بی‌اخلاقی می‌شد و این سروده از اوست که می‌گوید:

مازلت آخذ روح الزق في لطف وأستبيح دما من غير مجروح
حتى أنشيت ولي روحان في جدي والرق مطرح جسم بلا روح^(۱)

یعنی: همواره به آرامی جان مشک شراب را می‌گرفتم

و خونی را بدون ایجاد زخم می‌ریختم

تا این که خم می‌شدم در حالی که من دو جان در بدن داشتم

اما مشک شراب چون یک جسم بی‌جان بر زمین می‌افتاد

و کمی قبل از آن‌ها هم افرادی با این ویژگی وجود داشتند و در حقیقت جرات طعنه زدن را به آن‌ها آموختند. مانند ابو عبیده، معمر بن مثنی. او با آن که علم نافع در لغت و ادبیات داشت، جزو خوارج بود و به دلیل شعوبی^(۲) بودنش به عرب طعنه می‌زد و ناسزا می‌گفت و نیک می‌دانیم که شعوبی‌گری بدون تردید بدعت است و اهل علم علمای شعوبی را به دلیل شعوبی‌بودنشان ضعیف دانسته‌اند. چنان که در کتاب تهذیب و غیر آن به وضوح دیده می‌شود. «کتاب مثالب» را نوشت که در آن به برخی از پیروان پیامبر طعن زده است، در حالی که خود او است که مورد طعن و مخدوش است. ابن قتیبه گفته است: «وضعیت او در نسب، و نزدیک‌ترین پدرش از او به صورتی است که دوست نداریم از آن بحث کنیم چرا که در آن صورت چون کسانی خواهیم بود که دیگران را امر می‌کنند ولی خود بدان عمل نمی‌نمایند. از بدی باز می‌دارند اما خود نمی‌پرهیزند. و همچون حالتی مشهور است. اما دوست نداشتیم که احوال او در

۱- تأویل مختلف الحدیث ص ۱۷

۲- شعوبیه یا شعوبیان: گروهی که قائل به برتری عجم بر عرب بودند و عرب را تحقیر می‌کردند.

کتاب‌ها تدوین و در تاریخ ماندگار شود^(۱). به هر حال او از لحاظ نسب معیوب و مخدوش است^(۲).

بقیه را هم بر این‌ها قیاس کن...

البته مواردی وجود دارد که در افتضاح و رسوایی بس بزرگتر [از مورد فوق] است که اطراف سران و رهبران حمله‌ی بدعت‌گزاری را احاطه کرده است. برای نمونه فرماندهی کل و رییس و مدیر تهاجم شعوبی‌گری یعنی جهم بن صفوان که تمامی جهمی‌ها به او منتسب می‌شوند، به عنوان دست راست حارث بن سریق - در فتنه‌ای که در اواخر عصر دولت اموی در خراسان شمالی برپا کرد - عمل می‌کرد. فتنه‌ای که بعد از سیزده سال منجر به کشته شدن حارث گشت. او در این مدت به سرزمین مشرکان رفته و با چند نفر به خدمت حاکم آنان در آمده بود و دست در دست کفار با لشکر مسلمین جنگید، در حالی که خود را مسلمان می‌نامید، زنان مسلمان را اسیر می‌کرد و به عنوان غنیمت جنگی تحویل مشرکین می‌داد تا ناموسشان را مباح و حلال دانند و هتک حرمت شوند.

آیا ابوریه از آنان بهتر است؟ قطعاً بهتر نیست. بزرگان مصر حال او را بهتر می‌دانند و بیشتر می‌شناسند. آیا ابوریه و امثال او، وقتی که ما برای رد مکرشان به مسند امام احمد و بقیه‌ی کتاب‌های حدیثی پناه می‌بریم، جز پناه بردن به نظام و امثال او چه راه دیگری دارد؟

من ذاک (ریة) آشکال منوعه	الذس دیدنهم وأهلم دینار
ومثله یدعی علما و معرفه	ضلل الطریق ولم یسعفه إنکار
الفی الضلاله فی قول ینمقه	للغافلین کأن العلم أوزار
لا یرعوی أن یکون الکذب مهته	مادام الکذب عند البیع أسعار
فلقمه السحت أقوال یؤولها	ماشاء طالبها للسحت تجار

ابوریه کیست که این همه شکل‌های متنوع دارد

دسیسه‌کار اوست و غم و همش دنیا و پول

۱- رساله العرب او الردعی الشعوبیه لا بن عقیبه ص ۲۷۱ ضمن رسائل البلغاء لحمدکردعلی

۲- التهذیب ج ۱۰ ص ۲۴۸

کسی چون او ادعای علم و معرفت دارد
 راه را گم کرده و انکار گمراهی او را کمک نمی‌کند
 گمراهی را در سخن آراسته به غافلان القا می‌کند
 انگار که علم چون بار گرانی بر دوش اوست
 از پیشه‌ی خود که دروغ و بهتان است، دست بر نمی‌دارند
 تا وقتی که کذب و دروغ ارزش و بهایی برای فروش داشته باشد.
 لقمه‌ی حرام (او) سخنانی هستند که تاویلشان می‌کند
 تا وقتی که متقاضیان آن بازرگانان (اموال) حرام باشند
 آن‌چه که ابوریه و بقیه‌ی تنقیص کنندگان ابوهریره به ابن قتیبه دینوری و غیر او از
 ثقات نسبت می‌دهند، در حقیقت چیزی است که آن‌ها به طور حکایت از نظام و
 مریسی و امثال این ضعیفان، جهت رد کردن و باطل نمودن اقوالشان آورده‌اند. ولی
 ابوریه و امثال او آن‌ها را به دروغ، به ثقات نسبت داده‌اند. مثلاً: ابن قتیبه می‌گوید:
 نظام چنین گفته است و سپس بر نظام خرده‌گیری می‌کند و سخنش را مردود
 می‌داند. اما ابوریه قول نظام را نقل کرده است ولی آن را به ابن قتیبه نسبت داده
 است و قبیح‌تر و زشت‌تر از این تزویر علمی در دنیا وجود ندارد و هیچ پستی و قباحتی
 همچون این تزویر پیدا نخواهد شد.

و نیز مانند این که قولی را از ثقات نقل می‌کنند ولی به عمد کلمه‌ای را از آن حذف
 می‌کنند، تا موجب رسوایی منقول عنه شود یا کلمه‌ای را بر آن می‌افزایند یا جایی را
 تغییر می‌دهند و یا فقط قسمتی را نقل و قسمتی را حذف می‌کنند و اسلوب‌های
 تزویری فراوان دیگری را زیاد به کار می‌برند، که هیچ یک از خاورشناسان یهود جرات
 آن را نداشته‌اند.

تمامی آن‌چه که ابوریه و امثال او از گناه و معصیت و تزویر و دروغ نقل کرده‌اند
 واجب است که اولاً به دیده‌ی تردید و شک به آن نگریسته شود، و در ثانی به صفحه‌ای
 که از آن نقل می‌کنند، مراجعه شود، چون امکان تحریف آن وجود دارد.
 اگر مشخص شد که نقل درست است، لازم است که نص منقول را در صورتی که
 منقطع و یا راوی آن ضعیف باشد، بر اساس فنون نقد اسناد، مدارسه و بررسی کرد،
 پس اگر صحت سند ظاهر شد، در پرتو حقایق تاریخی و قراین و روایات دیگر که
 مفهومان با فحوای متن مخالف است، با متن معامله خواهیم کرد و با توجه به لغت

عرب و شناخت و آگاهی بر آن و عرف و عادات آن زمان و اطلاعات مربوطه‌ای که به کار می‌برند، باید به متن نگریست.

اما نقل بر اساس ظن و گمانه‌زنی و از کتب ضعفای متاخرین هیچ ارزشی ندارد.

کم لفقوا ثم رد الله بغیهم وهل جنوا ما سوی الخذلان من ثمر؟
عصابه قد بلونا أمرها عصرًا فلتتق الله فی العقبی وتستتر
أبوهریره تاریخ یضمه نفح الهدایة تیاه علی العصر—
فلیس ضائرہ حق دلشانئه ولیس ضائرہ أرجاف مستتر
فما دجی الکفر نور ستتنا فالبدر أسطح ضوءا فی الدجی العکر
یعنی: چقدر دروغ پردازی کرده‌اند و بعد خداوند نافرمانی آن‌ها را به سوی خودشان بازگردانده است،

آیا به غیر از پستی و خواری ثمره‌ی دیگری چیده‌اند؟

گروهی بودند که امر آن‌ها را در زمان‌های مختلف امتحان کردیم

پس به خاطر آخرت از خدا بترسند و گم شوند.

ابوهریره [خود یک] تاریخ است که نسیم هدایت او را بزرگ می‌نمایاند و بر زمان

بسیار فخر فروش است

لذا حقد و کینه‌ی دشمنانش [نسبت به او] هیچ زیانی به او نمی‌رساند

و بهتان و دروغ افراد خود پنهان کن، او را آسیبی نرساند.

تاریکی و ظلمت کفر نور و روشنایی سنت ما را خاموش و پنهان نمی‌کند

چرا که تابش و روشنایی ماه چهارده در ظلمت و تاریکی مکدر بسی بیشتر است.

آنچه در زمینه‌ی تکذیب ابوهریره به عمر نسبت داده‌اند

تکذیبی که به عمر نسبت داده‌اند:

ابوریه از ابن عساکر نقل می‌کند که عمر بن خطاب به ابوهریره گفت: یا نقل حدیث

از پیامبر ﷺ را ترک می‌کنی یا تو را به دوس تبعید می‌نمایم. کتاب ابن عساکر از جمله

کتاب‌هایی است که احادیث ضعیف و موضوع فراوان دارد، و اگر روایتش درست باشد،

حمل بر این می‌شود که عمر ترسید از این که مردم احادیث را در غیر مکان خویش قرار

دهند، چون آن‌ها احادیثی را که مفید رخصت هستند بسیار بر زبان می‌آورند و هر گاه

کسی احادیث زیادی نقل کند، ممکن است به خطا و اشتباه بیافتد و مردم آن را از او نقل کنند و خطا و اشتباه راوی را حمل بر خطا بودن حدیث نمایند^(۱).

علاوه بر این ظاهر داستان دلالت دارد بر این که این حدیث ساختگی، کار روافض است که می‌خواهند عمر را متهم نمایند که از احادیث نبی صلی الله علیه و آله نفرت داشته است. همچنین این اثر، خود شاهد بر تناقض گویی است. چون تهدید عمر به تبعید وی به سرزمین دوس که زادگاه او است، معنی ندارد مگر نه این است که اگر احادیث ابوهریره نادرست هستند بر عمر لازم بود که مردم دوس را نیز از خطر آنها باز دارد، چرا که سرزمین دوس نیز چون غیر آن، باید از خطر آثار احادیث نادرست مصون نگه داشته شود. اگر احادیث ابوهریره نادرست بود، وی را به قطع زبان تهدید می‌نمود نه به تبعید او به سرزمینش^(۲).

آنچه که بشر مریسی هم ادعا کرده، مانند مورد بالاست. بدین عنوان که عمر گفته است: دروغگوترین محدثین ابوهریره است. چطور ممکن است عمر او را متهم به دروغ بستن به رسول خدا صلی الله علیه و آله کند، در حالی که وی را به کار می‌گیرد و او را به عنوان والی و استاندار بحرین تعیین می‌نماید و مناطقی را به وی می‌سپارد، اگر چنانچه دشمنان ادعا می‌کنند، عمر چنین نظری داشت، هرگز در امور مسلمین به وی اطمینان نمی‌کرد و اعمال آنها را به وی نمی‌سپرد^(۳). مگر چه دلیلی برای یار پیامبر صلی الله علیه و آله از تکذیب روایت بزرگتر است.

اما چنین نیست، بلکه او صادق‌ترین و حافظ‌ترین صحابه است و بیشتر از هر کس دیگری احادیث ناسخ را نقل نموده است.

انسان چگونه به خود اجازه می‌دهد که مواظب گفتارش نباشد و حافظ‌ترین صحابی را بدون هیچ دلیل درستی متهم نماید و به او تهمت دروغ زند؟ چگونه صحت دروغگویی او نزد این مخالف ثابت می‌شود در حالی که طلحه پسر عبیدالله و عبدالله بن عمر او را ثابت و درستکار پنداشته‌اند. اگر این مرد سنگ داغ یا اخگری را گاز

۱- البدایه و النهایه ج ۸ ص ۱۰۶

۲- ظلمات ابوریه ص ۴۳

۳- رد الامام الدارمی عثمان بن سعید علی بشر المریسی العنید ص ۱۳۲ تا ۱۳۵

بگیرد و زبانش بسوزد، بهتر است برای او از این که صحابی رسول خدا ﷺ را مورد تأویل (طعنه‌ی) خود قرار دهد^(۱).

از این قبیل است داستان عمر و ابوهریره که گویا عمر وی را با تازیانه زده است. چون این قصه از روایات ابو جعفر اسکافی ضعیف است و مورد اعتماد نیست.

ما آن‌چه را که گذشتگان مان به مریسی آن روزگار گفتند، به تو ای مریسی روزگار می‌گوییم که: از خدا بترس و از او طلب بخشش کن، چون در حق صاحب و یار پیامبر ﷺ مدعی چیزی شده‌ای که بر خلاف گفته‌ی تو معروف است. اگر قدرتی بود که از یاران پیامبر ﷺ دفاع می‌کرد، قطعاً پشت و شکم تو را پاره می‌کرد و پوست مخالفان را می‌کند تا کسی جرات فحش و ناسزاگویی به یاران رسول خدا ﷺ را نداشته باشد و آن‌ها را به کذب و دروغ متهم ننماید.

اگر ادعایی که داری راست است، بگو که آن را از چه فرد موثقی روایت کرده‌ای. قطعاً تو هیچ فرد مورد اعتماد و ثقه ای را نمی‌یابی^(۲).

از روشن‌ترین دلیل بر این که عمر، ابوهریره را جای ثقه پنداشته این است که نواده‌ی عمر جزو روایت کنندگان حدیث از ابوهریره می‌باشند، از جمله سالم بن عبدالله بن عمر، که در صحیح بخاری سه بار از وی روایت نموده است. همچنین حفص بن عاصم بن عمر، ابوهریره را جای ثقه پنداشته این است که نوادگان عمر جزو روایت کنندگان حدیث از ابوهریره می‌باشند، از جمله سالم بن عبدالله بن عمر، یازده مورد از وی روایت نموده که در صحیح بخاری آمده است، آیا آن‌ها تکذیب عمر را - اگر او را تکذیب کرده باشد - نداشته‌اند و از پدران خود نشنیده‌اند که عمر او را درستکار ندانسته است؟

آن‌چه راکه به عثمان نسبت داده‌اند:

تکذیب ابوهریره توسط عثمان را نظام آورده است که حال و وضع و صفات و سفاهت وی را قبلاً شرح داده‌ایم، ثقات و معتمدین حدیث، هیچ روایتی را در رابطه با تکذیب ابوهریره توسط عثمان نیاورده‌اند، فقط رامهرمزی حدیث پیشین تبعید را که به عمر نسبت داده‌اند، به عثمان نسبت داده است و مذهب عثمان در اندک گویی در نقل

۱- همان ص ۱۳۲ تا ۱۳۵

۲- پیشین

و روایت مشهور است. در فصل قبل آوردیم که از نقل حدیث بسیار پرهیز می کرد. اگر روایت درست باشد، آن را حمل بر روش عثمان مبنی بر کم روایت کردن احادیث می نماییم.

آن چه در زمینه‌ی تکذیب ابوهریره به علی نسبت داده اند:

هیچ مصدر موثقی وجود ندارد که ثابت نماید، علی رضی الله عنه ابوهریره را تکذیب نموده یا از او روایت حدیث منع کرده باشد. مگر بعضی از دشمنان ابوهریره که به روایت ابو جعفر اسکافی استناد کرده اند، گویا هنگامی که حدیث منقول از ابوهریره به علی رسیده چنین گفته است: هان ابوهریره دروغگوترین مردم است یا گفته است: دروغ پردازترین موجود زنده بر پیامبر صلی الله علیه و آله ابوهریره‌ی دوسی می باشد.

این روایت ضعیف است چون از ابو جعفر اسکافی می باشد و او اهل هوی و غیر موثق است^(۱). بلکه دروغ بزرگی است که اتفاق افراد زیادی از پسران و نوادگان علی، و همچنین یاران، هم‌رمز و جماهیر اولیه‌ی شیعه و گروه‌های پیشین هاشمی، این دروغ را آشکار می سازد. و همچنین سکوت آن‌ها بر روایات دیگر از ابوهریره و روایات افراد ثقه از ابوهریره، - اگر خودشان آن را مستقیماً از ابوهریره نشنیده باشند - همه دال بر دروغ بودن روایت ابو جعفر است که در فصل آینده نیز به آن می پردازیم و اگر امام علی چیزی می گفت، حتماً آن را از او نقل و برای ما بازگو می کردند.

پس مرگ و نابودی برای تو ای دروغگو!

فإن كنت تروى عن عليّ مقالةً توهمت إناعن فراهانغفل

وإن كنت عمداً قد وضعت لها فقد فضحت ونكثنا الذي كنت تغزل

لما إذا أذن صدر التشيع ساكت وإبناؤه طرا لهالم يدوّلوا

اگر تو سخنی از علی روایت می کنی و می پنداری که ما از افترا بودن آن غافل هستیم؛ و اگر به عمد این سخن را وضع کرده و به او نسبت داده‌ای آبرویت رفته، و آن چه را که بافته‌ای نقض و رد کرده ایم، پس چرا سرکرده‌ی تشیع (علی) ساکت‌اند و فرزندان و نوادگانش این سخن را بر زبان نیاورده اند؟!

یکی از تعجب‌آورترین چیزهایی که در این زمینه دیده‌ام خبری است که نظام ادعا کرده، آن‌جا که می‌گوید: «به علی‌خبر رسید که ابوهریره هنگام وضو گرفتن و هنگام لباس پوشیدن طرف راست را جلو می‌اندازد، علی گفت: برایم آب بیاورید، وضو گرفت و از طرف چپ شروع کرد و گفت: من با ابوهریره مخالفت می‌ورزم. این سخن را عبدالحسین نیز نقل کرده و آن‌چه جای تاسف است این‌که، آن‌را به ابن قتیبه نسبت داده، در حالی که ابن قتیبه از این سخن بری است و آن‌را تنها در مقام رد بر نظام آورده است»^(۱).

روایت افراد قاضی و زاهد از ابوهریره، که به معنای تایید اوست:

در فهرست کسانی که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند گروهی از قاضیان پایتخت‌های مهم اسلامی را می‌یابیم که از وی حدیث روایت کرده‌اند و به نظر من در روایت آن‌ها یک پیام بس مهم در تایید وی و ردّ طعن‌زنان و شبهه‌افکنان وجود دارد. چون افراد قاضی در هر عصری، مخصوصاً در صدر اسلام، غالباً از افراد پرهیزگار انتخاب می‌گردیدند و نظر به این‌که مجبور به شنیدن گواهی گواهان و تفحص در احوال آنان بودند و کسانی را می‌طلبیدند که به تزکیه‌ی آنان برخیزند و کسانی که ضعیف جلوه می‌کردند ردّ می‌نمودند - نظر به این‌امر- آن‌ها را می‌یابیم که طبیعتاً در امر توثیق افراد حذر و احتیاطی از خود نشان می‌دهند که این احتیاط را نزد فقها - تا چه رسد به غیر آنان - نمی‌بینیم. بنابراین اگر یک نفر قاضی از یک فرد اهل حدیث، حدیث روایت کرد، این امر بدون شک به این معنی است که آن فرد را از قنطره‌ی تنگ و باریک خویش عبور داده‌اند، و او از آن گذشته است و شک و گمان ناخودآگاه ایشان اطراف او را احاطه کرده و از آن نجات یافته است یا این‌که او را به کوره‌ی [نقدی] خویش در انداخته‌اند، طلای سرخ از آن بیرون آمده است.

از این رو روایت افراد قاضی از ابوهریره معنای تایید و توثیق او را در پی دارد. هم‌اکنون بیا با هم گردشی را شروع کنیم و در پایتخت‌ها و مراکز تمدن اسلامی به گردش درآییم تا قاضیان آن‌جا را ببینیم که مستقیم از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند یا از طبقه‌های پایین‌تر هستند و غیر مستقیم و به واسطه از وی حدیث روایت کرده‌اند.

از ام‌القرای جهان اسلام (مکه مکرمه) «شرفها الله تعالی» شروع کنیم:

از میان قاضیان مکه که از او حدیث روایت کرده‌اند:

عبید پسر حنین تابعی مرد مورد اعتماد و ثقه، مسوولیت سمت قضاوت در مکه را به عهده داشت^(۱) و روایت او از ابوهریره نزد بخاری^(۲) و غیره موجود است. مطلب پسر عبدالله پسر حنطب، که قاضی مکه بود^(۳). او تابعی مورد اطمینان و از بزرگان قریش بود. اما روایت او از ابوهریره مرسل^(۴) است. مثال‌هایی از روایت او از ابوهریره را نزد ابن ماجه و امام احمد می‌یابیم^(۵). از میان طبقات پایین‌تر قاضیان که احادیث ابوهریره را دست به دست کرده‌اند، قاضی مکه سلیمان بن حرب ازدی شیخ بخاری می‌باشد.

قاضیان مدینه‌ی مشرفه درود و سلام خدا بر ساکنش [رسول خدا] باد:

و از میان آن‌ها:

ابوسلمه‌ی پسر عبدالرحمن بن عوف که به مدت چند سال قضاوت مدینه را به عهده داشت^(۶) و روایات او از ابوهریره فراوانند و در همه‌ی مدونات حدیث وجود دارند^(۷).

و عراق بن مالک، تابعی مورد اطمینان و قاطع در حق، او هم تولیت مسند قضاوت در مدینه را به عهده داشت^(۸). مثل این که در زمان خلیفه عمر پسر عبدالعزیز مسوولیت تولیت قضاوت مدینه به او واگذار گردیده است، و روایاتش از ابوهریره فراوانند^(۹).

عبدالرحمن پسر ابی‌عمره‌ی انصاری: نامبرده مسوولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت^(۱۰). و احادیث فراوان از ابوهریره روایت کرده است^(۱). و عمر پسر خلدی

۱- اخبار القضاة نوشته وکیع ج ۱ ص ۲۶۲

۲- بخاری ج ۴ ص ۱۵۸ و ج ۷ ص ۱۸۱

۳- الأغانی نوشته‌ی ابوالفرج اصفهانی ج ۴ ص ۳۳۸

۴- التهذیب ج ۱۰ ص ۱۷۸

۵- سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۳۲۳، مسند احمد ج ۲ ص ۳۸۱

۶- اخبار القضاة ج ۱ ص ۱۱۶

۷- چنانچه در بخاری ج ۱ ص ۱۵۵ و ۷۴ ذکر شده است

۸- الأغانی ج ۹ ص ۱۴۴

۹- بخاری ج ۲ ص ۱۴۲ و ج ۸ ص ۱۹۴ و غیر این‌ها

۱۰- الجرح و التعديل ج ۲/ق ۲ ص ۲۷۳

انصاری زرقی، تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت^(۲). مردی مورد اطمینان، با هیبت و قاطع و با عفت بود. روایات او از ابوهریره کمتر از روایات افراد سابق است^(۳). و طلحه‌ی پسر عبدالله پسر عوف زهری، برادرزاده‌ی عبدالرحمن پسر عوف قاضی مدینه بود و روایاتی از ابوهریره دارد^(۴).

و رباح پسر عبدالرحمن بن ابوسفیان بن حویطب بن عبدالعزی مسوولیت تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت^(۵) و روایاتی از ابوهریره دارد^(۶).

و مسلم پسر جندب هذلی، فرد مورد اطمینان، مسوولیت تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت^(۷) از ابوهریره حدیث روایت می‌کرد، که من بر روایتی از او اطلاع پیدا نکرده‌ام.

و سعید بن حارث انصاری مرد مورد اطمینان، تولیت قضاوت در مدینه را به عهده گرفت^(۸).

و اگر از این طبقه پایین‌تر بیابیم کسان دیگری از قضات مدینه را می‌یابیم که او را ندیده‌اند، از جمله:

سعد پسر ابراهیم پسر عبدالرحمن بن عوف که تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت^(۹). و فرد محل اطمینان معروف به دادگری و فهم و دینداری و عفت بود.

و احمد پسر ابوبکر الزهری؛ او هم از ذریه‌ی عبدالرحمن بن عوف فرد مورد اطمینان و فقیه، که تولیت منصب قضاوت مدینه را به عهده گرفت^(۱۰). نامبرده از شاگردان امام مالک بود و کتاب «الموطأ» را از او روایت می‌کرد و موطأ مملو از احادیث ابوهریره است.

۱- چنان‌چه در بخاری ج ۳ ص ۱۴۲ و ج ۴ ص ۲۰ آمده است

۲- الجرح و التعديل ج ۳/ق ۱/ ص ۱۰۶

۳- سنن ابوداود ج ۲ ص ۲۵۷

۴- التهذيب ج ۵ ص ۱۹

۵- التهذيب ج ۳ ص ۲۳۴

۶- چنانچه در مسند احمد ج ۲ ص ۴۱۷ آمده است

۷- الجرح و التعديل ج ۲/ق ۱/ ص ۱۲

۸- التهذيب ج ۱۰ ص ۱۲۴ روایتش نزد ترمذی ج ۳ ص ۱۱ و مسند احمد ج ۲ ص ۳۳۸

۹- التهذيب ج ۳ ص ۴۶۳، الأئني ج ۶ ص ۱۰ و ج ۶ ص ۱۳

۱۰- اخبار القضاة ج ۱ ص ۲۵۸

و عبدالله پسر عبدالرحمن بن معمر انصاری که در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز مسوولیت تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت.
بعد همراه با ما به کوفه بیا که مرکز یاران امام علی و وارثان علم او می باشد؛

از میان قاضی‌های کوفی روایت کننده‌ی حدیث از ابوهریره:

قاضی مشهور کوفه و یار امیرالمؤمنین علی رضی الله عنه عامر بن شراحیل شعبی: (از علی و عبدالله‌ها و یک‌صد و پنجاه تن از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث روایت می‌کند)^(۱). تولیت منصب قضا در کوفه را به عهده گرفت^(۲) و احادیث فراوانی از ابوهریره روایت کرده است^(۳).

ابوبرده‌ی پسر ابوموسی اشعری که فقیه بس بزرگواری است، مسوولیت تولیت منصب قضاوت کوفه را بعد از قاضی شریح به عهده گرفت^(۴) و سعید بن جبیر کاتب او بود^(۵) و روایت او از ابوهریره در مسند احمد موجود است^(۶).

و عبدالله پسر عتبه بن مسعود هذلی برادرزاده عبدالله بن مسعود، مسوولیت تولیت منصب قضاوت کوفه را به عهده گرفت^(۷) و روایاتی از ابوهریره دارد^(۸).
اگر به میان طبقات پایین‌تر بیاییم، بسیاری از قاضی‌های کوفی را می‌یابیم که خود ابوهریره را ندیده‌اند، اما احادیث او را به واسطه‌ی دیگران دریافته‌اند.
از جمله:

عبدالملک بن عمیر (بعد از شعبی به عنوان قاضی کوفه تعیین گردید)^(۹)
و یحیی بن سعید انصاری مدنی، تابعی مشهور، مسوولیت تولیت منصب قضاوت منطقه‌ی هاشمیه‌ی نزدیک کوفه را - در ایام خلافت منصور - به عهده گرفت^(۱).

۱- الثقات نوشته‌ی ابن حبان ص ۱۸۷

۲- اخبار القضاة ج ۲ ص ۴۱۳

۳- نگاه. بخاری ج ۳ ص ۱۷۷ و مسلم ج ۸ ص ۴۴

۴- اخبار القضاة ج ۲ ص ۴۰۸ و تاریخ خلیفه ابن‌الخیاط ج ۱ ص ۲۹۸

۵- التهذیب ج ۱۲ ص ۱۸

۶- مسند احمد ج ۲ ص ۴۰۱

۷- اخبار القضاة ج ۲ ص ۴۰۵

۸- به سنن ابوداود ج ۲ ص ۲۰۷ مراجعه شود

۹- الثقات لابن حبان ص ۱۶۳ و حدیثش در صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۳۳

بعد از این‌ها قاضی پیشتاز کوفی، کسی که ضرب‌المثل تلقی می‌گردید، شریک پسر عبدالله نخعی است. و در مورد او برای شما همین بس که امامی عادل، معروف به امانت‌داری و پرهیزگار و آگاه و بیدار بود، تا جایی که پیر زنان در منازل و خانه‌ها او را ضرب‌المثل عدل و فراست می‌خواندند، او در کوفه نشات و رشد یافت و در آن‌جا با افراد بسیاری از بزرگان و اعیان شیعه مخالفت داشت^(۲).

و عبدالله بن شبرمه، فقیه مبرز کوفه، که در ایام منصور، قاضی منطقه‌ی سواد بود^(۳) و در میان قاضیان کوفی می‌توانیم منصور بن معتمر را نام ببریم، او به زور و اجبار برای مدت دو ماه در مسند قضاوت قرار داده شد^(۴). و پس از آن‌ها حفص پسر غیاث، مسوولیت تولیت قضاوت در کوفه و بغداد را به عهده گرفت، او مورد اطمینان و شناخته شده است^(۵) فرزندش عمر از شیوخ بخاری به شمار می‌رود.

بعد قاضیان بصره و از میان آن‌ها:

سرکرده‌ی زهد حسن بصری رضی الله عنه، عدی پسر ارطاه فرماندار عمر بن عبدالعزیز در بصره، مسوولیت تولیت قضاوت شهر را به او واگذار کرد^(۶).

زراره‌ی پسر اوفی، تولیت قضاوت بصره به او سپرده شد، او مورد اطمینان و پارسا بود^(۷) روایاتش از ابوهریره در بسیاری از کتب حدیث موجود است^(۸).
و عبدالرحمن بن اذینه‌ی بن سلمه‌ی عبدی، قاضی بصره بود^(۹).

۱- اخبار القضاة ج ۱ ص ۱۷۸ الجرح و التعديل ج ۴/ق ۲/ ص ۱۴۸

۲- به صحیح مسلم ج ۷ ص ۴۹ و ج ۸ ص ۲، ابن ماجه ج ۱ ص ۱۲۸ مراجعه شود

۳- التهذيب ج ۱۰ ص ۳۱۵

۴- التهذيب ج ۱۰ ص ۳۱۵

۵- التهذيب ج ۲ ص ۴۱۵ و در میان نمونه‌ی روایاتش به روایت بخاری ج ۱ ص ۱۵۸ و ج ۶ ص ۱۵۸ مراجعه شود

۶- اخبار القضاة ج ۲ ص ۷ حدیثش نزد بخاری ج ۴ ص ۱۹۰ و غیره وجود دارد

۷- اخبار القضاة ج ۱ ص ۲۹۲، التهذيب ج ۲ ص ۳۲۲

۸- نگاه. بخاری ج ۳ ص ۱۸۰ و مسلم ج ۴ ص ۳۲۲

۹- ج ۱ ص ۳۰۴ روایتش نزد ابن ماجه ج ۱ ص ۶۷۱

و هشام بن هبیره‌ی قاضی، رییس منصب قضاوت در بصره بود، از ابوهریره حدیث روایت می‌کند و مردم بصره نیز از او حدیث روایت کرده‌اند، در سال ۷۲ وفات کرد^(۱). من به روایتی از او دسترسی پیدا نکرده‌ام.

ثمامه بن عبدالله پسر صحابی انس پسر مالک، فرد مورد اعتماد و صالح مسوول دستگاه قضایی بصره بود^(۲). گفته‌اند روایتش از ابوهریره مرسل است^(۳). و از طبقات پایین‌تر معاذ پسر معاذ عنبری که دو بار تولیت منصب قضاء بصره را به عهده گرفته است^(۴) و بنا به گفته‌ی امام احمد او منتهای تثبت بود (یعنی هر حدیثی که سندش به او می‌رسید و مورد تایید او واقع می‌شد مورد قبول همگان بود)^(۵) احادیث او از شیوخ بصره که سندشان به ابوهریره می‌رسد، فراوان هستند.

بعد نوبت به قاضیان دمشق می‌رسد و از میان آن‌ها:

ابو ادریس خولانی: تابعی و فقیه بزرگوار، در زمان عبدالملک بن مروان مسوولیت دستگاه قضایی شام را به عهده گرفت^(۶).

و سلیمان بن حبیب محاربی، مرد مورد اعتماد و ثقه و رفیع‌الشان، به مدت چهل سال مسوولیت مسند قضاوت شام را به عهده داشت، از جمله در سال‌های دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز^(۷) و عامر بن لدین اشعری مسند قضاوت را برای عبدالملک به عهده گرفت^(۸). او یکی از تابعین شامی مورد اعتماد و ثقه بود^(۹).

۱- الثقات لان حبان ص ۲۸۰

۲- اخبار القضاة ج ۲ ص ۲۰

۳- روایتش در مسند احمد ج ۲ ص ۳۵۵ و ۳۸۹

۴- اخبار القضاة ج ۲ ص ۱۴۷

۵- الجرح و التعديل ص ۲۴۹ ج ۴ ق ۱

۶- تاریخ خلیفه‌ی بن خیاط ج ۱ ص ۲۹۹، روایتش از ابوهریره نزد بخاری ج ۱ ص ۵۰ و مسلم ج ۸ ص ۸۷

۷- التهذيب ج ۴ ص ۱۷۸ روایتش نزد ابن ماجه ج ۲ ص ۱۳۷۰

۸- الجرح و التعديل ص ۳۲۷ ج ۳ ق ۱

۹- تعجيل المنفعة ص ۱۴۰ روایتش در مسند احمد ج ۲ ص ۳۰۳

بعد قاضی جزیره میمون پسر مهران، عمر بن عبدالعزیز او را به عنوان قاضی آن جا تعیین کرد^(۱). جزیره منطقه‌ای واقع در قسمت فوقانی دجله و فرات از حدود موصل و سنجار تا دیاربکر و نصیبین و مناطق مجاور را در بر می‌گیرد.

قاضیان مصر و در میان آن‌ها:

عبدالرحمن بن حجیره خولانی از تابعین جای ثقه و اطمینان قاضی دیار مصر بود^(۲).

و از میان طبقات که بعد از او بوده‌اند، فقیه دانشمند امام هوشمند لیث بن سعد روایات فراوانی از زهری از شیوخش از یاران ابوهریره دارد و همچنین از مقبری از ابوهریره و غیر این‌ها^(۳).

و قاضی مرو عبدالله بن بریده بن حصیب اسلمی^(۴) مورد اطمینان، و پدرش یک صحابی معروف بود.

قاضی صنعا هشام بن یوسف^(۵) او روایات فراوانی در صحیح البخاری از معمر از زهری از ابی سلمه و حمید - دو تن از پسران عبدالرحمن بن عوف - از ابوهریره، و از زهری از ابن المسیب از ابوهریره دارد^(۶).

یکی از لطیفه‌های ظریف این‌که؛ چهار نفر از تابعین قاضی در سند یک حدیث از ابوهریره گرد آمده‌اند که یکی از آن‌ها خلیفه‌ی راشد عمر بن عبدالعزیز است، زیرا او قبل از خلیفه شدن قاضی بود.

بخاری گوید: «احمد بن یونس برای ما نقل کرد او هم از زهیر، از یحیی پسر سعید گوید: ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم خبر داده که عمر بن عبدالعزیز بدو خبر داده که ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام بدو خبر داده که از ابوهریره شنید

۱- التهذیب ج ۱۰ ص ۳۹۱ روایتش نزد ابن ماجه ج ۱ ص ۱۴۴

۲- التهذیب ج ۶ ص ۱۰۶ روایتش نزد ابو داود ج ۱ ص ۲۰۷

۳- ر.ک: صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۲۷

۴- جرح و تعدیل ص ۱۳ ج ۲ ق ۲ و تهذیب ج ۵ ص ۱۵۷

۵- جرح و تعدیل ص ۷ ج ۴ ق ۲

۶- ر.ک: بخاری ج ۴ ص ۲۱۴ و ج ۶ ص ۱۷۶

می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس عین مال خویش را نزد مرد یا انسان مفلسی بیابد او شایسته تر به آن است تا غیر او»^(۱).

یحیی پسر سعید انصاری است و در سند حدیث چهار نفر از تابعین وجود دارند که او اولین آنها است و همگی مسوولیت قضاوت را به عهده داشته‌اند^(۲).
ابن ماجه نیز^(۳) این حدیث را از لیث بن سعد از یحیی بن سعید روایت می کند و قبلا سخن از لیث را در مبحث قاضیان مصر به میان آوردیم. بنابراین در سند ۵ نفر قاضی وجود دارند.

و از طبقات پایین تر از کسانی که نامشان در یکی از صحیحین یا هر دوی آنها آمده است، می توان اشخاص زیر را نام برد:

قاضی یمامه: ایوب بن نجار حنفی

قاضی کرمان: حامد بن عمر البکراوی الثقفی

باز قاضی کرمان: حسان بن ابراهیم العنزى

قاضی موصل و طبرستان و حمص: حسن بن موسی الأشیب

قاضی موصل و ارمنستان: علی بن سهر القرشى الکوفی

قاضی حمص: محمد بن ولید الزبیدی از شاگردان زهری

قاضی بغداد: محمد بن یزید الرفاعی

قاضی اندلس: معاویه بن صالح الحضرمی

قاضی مرو: نصر بن شمیم المازنی، لغت دان مشهور

قاضی مدائن نزدیک بغداد: یحیی بن زکریا بن ابی زائده

بدین وسیله تعداد ۴۹ نفر قاضی - چه آنهایی که او را دیده‌اند و از وی حدیث شنیده‌اند و چه آنهایی که حدیث او به واسطه‌ی دیگران به او رسیده است - که رکن دستگاه قضایی دوران تابعین و اتباع تابعین به شمار می آیند، همگی از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند. پس آیا شایسته است و جا دارد که حسن ظن افراد شک برانگیز نسبت به ابوهریره بیشتر از حسن ظن این بزرگواران باشد که فحص و جستجوی احوال رجال

۱- بخاری ج ۳ ص ۱۴۷

۲- فتح الباری ابن حجر ج ۵ ص ۴۶۰

۳- سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۷۹۰

نزد آنان به عنوان اخلاق و عادت خود به خودی - در نتیجه‌ی کار روزانه‌شان در فصل خصومت‌ها و استماع شهود- تلقی می‌گردید؟

تشدد به خرج دادن در زمینه‌ی مورد اطمینان دانستن رجال حدیث، یک ویژگی عام امر قضاوت به شمار می‌رفت، بنابراین حال و وضع بعضی از این قضات که در عدالت و فهم و آگاهی‌شان سرآمد روزگار و ضرب‌المثل همگان بودند - امثال شعبی و شریک و عمر بن عبدالعزیز خلیفه، ابی برده و ابن شبرمه و حسن بصری و لیث، چگونه باید باشد؟!

حتی بعضی از قاضی‌ها در کار قضاوت روزانه‌شان نیازمند ابوهریره بودند که حکم رسول خدا ﷺ را در زمینه‌ی برخی از امور قضایی که برایشان پیش می‌آمد به آن‌ها یاد دهد. مانند (عمر بن خلد زرقی که قاضی مدینه بود. او گوید: همراه یکی از یارانم که مفلس گشته بود خدمت ابوهریره آمدم...^(۱) بعد حکم آن را بیان کرد. آیا شایسته است کسی که مرجع قاضی‌ها بود و احکام را برای آن‌ها تمییز می‌کرد و احکام آن‌ها را مبرم می‌نمود برای ما مرجع تلقی نشود؟!

بعد ملاحظه می‌کنیم که گروهی از مشاهیر زهاد و پارسایان و عابدان اهل صدق و عبادت و ورع نیز از ابوهریره حدیث روایت می‌کنند. مانند محمد پسر واسع که یکی از زاهدان و عابدان مجاهد است^(۲). و زیاد ابی‌زیاد میسره‌ی مدنی که مورد ثقه و زاهد از بزرگترین مردان حاشیه‌ی عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی پارسا بوده است^(۳).

و غیر این‌ها از کسانی که قبلاً هنگام شمارش فقهای تابعین روایت کننده از او، آن‌ها را بر شمردیم مانند حسن بصری عمرو بن دینار و امثال ایشان و غیر این‌ها از کسانی که ابوهریره را ندیده‌اند ولی به واسطه از وی حدیث روایت کرده‌اند، مانند فضیل بن عیاض و وهیب بن الورد المکی.

و افراد زاهد عادات محتاط و پرهیزگارند، به خصوص در زمینه‌ی روایت از دیگران احتیاط زیاد به خرج می‌دهند. بنابراین روایت آنان از ابوهریره دلیل و گواهی آشکار از سوی آنان بر تزکیه‌ی اوست. تزکیه‌ای که قلب را مالمال از اطمینان می‌گرداند و یکایک آن‌ها در زهدشان همچون افراد زاهد طبقات پایین‌تر که بعضاً در تصحیح حدیث

۱- ابوداود ج ۲ ص ۲۵۷

۲- روایتش در مسند احمد ج ۲ ص ۲۹۶

۳- روایتش در مسند احمد ج ۲ ص ۴۷۳

از خود تساهل، و در توثیق رجال کم‌دقتی می‌کردند، نبوده‌اند. آن‌گاه که زمان آنان از زمان کسانی که از ایشان حدیث روایت می‌کردند دور گردیده بود، بکلی هوشیار و شدیداً محتاط و پرهیزگار بودند و راضی به نقل روایت از فرد زنده‌ی مقیم میان خود نبودند مگر به شرط این‌که اهل و شایسته‌ی آن می‌بود. حتی مشهور است که آن‌ها غذای افراد دروغگو و طرفدار باطل و گناهکار را نمی‌خوردند و سر سفره‌ی آن‌ها نمی‌نشستند، حتی بر آن‌ها سلام نمی‌کردند. با این وصف، آیا روایات این افراد از ابوهریره جز دلالت بر تایید و امتحان او و بعد صادق یافتن او معنای دیگری می‌تواند داشته باشد؟ و اگر این چنین نمی‌بود، به خود اجازه می‌دادند حدیث او را نقل و روایت کنند؟

و اما قاضی مصر سلیم پسر عنز تجیبی بیش از دیگران ابوهریره را دوست داشت و بر او سلام و درود می‌فرستاد و در غیاب او برایش استغفار می‌کرد و چه گران‌بها و باارزش است استغفار غایبانه‌ی فرد مسلمان برای برادر مسلمانش.

علی پسر رباح - که به قصد سفر حج از مصر خارج گردیده بود - گوید: «سلیم بن عنز به من گفت: اگر ابوهریره را دیدی سلام مرا به او برسان و به او خبر بده که من برای او و مادرش دعا کرده‌ام^(۱). (صبح برای او و مادرش استغفار کرده‌ام)^(۲). از سوی ما نیز سلام و درود بر ابوهریره.

أيا حافظ الصحب الكرام إلا أستلم
تحيًا محب طالمًا يتبتل
أباهرة نحن الحياة وكلنا
ينفني عن الأصحاب غمزا يخذل
ای نگهبان اصحاب و یاران بزرگوار، بگیر دروذهای دوستداری را که از دیرزمان از دنیا بریده و پاکدامن زیسته است.

ای ابوهریره (اباهره) ما حامی (تو) هستیم و همه‌ی ما از اصحاب می‌زداییم هر گونه اشاره یا افتراپی را که باعث آبروریزی آن‌ها شود.

۱- کتاب الولاه و کتاب القضاء، محمد بن یوسف کندی ص ۳۰۸

۲- المستدرک ج ۴ ص ۵۱۰

زندگی ابوهریره رضی الله عنه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله

ابوهریره بر امارت بحرین:

مهم‌ترین حوادث زندگی ابوهریره رضی الله عنه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله چهار مورد است: شرکت در جنگ‌های ردّت با اکثر اصحاب که در اثنای بحث از جهاد او به آن پرداختیم، انتخاب او از جانب عمر رضی الله عنه به عنوان امیر بحرین که موضوع بحث این فصل است، کمک به عثمان رضی الله عنه هنگام محاصره و موضع‌گیری او در آن آشوب و بالاخره انتخاب او به عنوان استاندار مدینه دوبر، از طرف مروان موقعی که به حج می‌رفت، که این مطلب را در فصل‌های آینده مورد بحث و بیان قرار می‌دهیم.

همراه با علاء بن الحضرمی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله:

معلمی یمانی رضی الله عنه گفته است: «جمعی گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله ابوهریره را با علاء بن الحضرمی به بحرین فرستاد. در طبقات ابن سعد^(۱) به نقل از واقدی با سندی که به علاء بن الحضرمی می‌رسد، آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از جعرانه برمی‌گشت، مرا با چند نفر از جمله ابوهریره به بحرین نزد «منذر بن ساوی العبدی» فرستاد و به من توصیه کرد تاخیرخواه او باشم.

سپس واقدی می‌گوید: عبدالله بن یزید به نقل از سلام برده‌ی آزاد شده‌ی بنی نصر برایم نقل کرد که از ابوهریره شنیدم گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا همراه با علاء الحضرمی فرستاد و درباره‌ی من به او سفارش کرد و هنگامی که حرکت کردیم به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی شما مرا سفارش کرد. حال بگو چه چیز را بیشتر دوست می‌داری؟ گفتم اذان گفتن را به من واگذار کن و پیش از من «آمین» مگو. او هم موافقت کرد^(۲).

باری دیگر با علاء در زمان ابوبکر رضی الله عنه:

۱- طبقات ابن سعد، ۴/۲۶۷

۲- الانوار الکاشفه ۲۲۴

«دلایلی وجود دارد مبنی بر این که ابوهریره در زمان خلافت ابوبکر به بحرین بازگشت. از جمله در طبقات ابن سعد^(۱) به نقل از واقدی با ذکر سند آمده است که ابوبکر در دوران خلافتش، علاء بن الحضرمی را بر امارات بحرین گمارد. ابن سعد داستان را بازگو و در ضمن آن از فتح «دارین» توسط علاء در سال ۱۴ هـ گفته است. سپس ابن سعد با سند دیگری بحث کرده که عمر رضی الله عنه طی نامه‌ای به علاء دستور داد بحرین را ترک نماید تا به جای او عتبه‌ی بن غزوان را بگمارد. بر این اساس علاء همراه با ابوهریره بحرین را ترک کرد، اما در راه وفات یافت و ابوهریره به بحرین برگشت. برخی از تاریخ نویسان معتقدند که وفات علاء تا سال ۲۱ هـ به تاخیر افتاد. والله اعلم. لیکن آن چه گفته شد، دلیل بر این است که ابوهریره هنگامی با علاء به بحرین برگشت که ابوبکر علاء را امیر آن جا ساخت و سال ۱۴ هـ در بحرین بود»^(۲).

با قدامه بن مظعون در زمان عمر:

ابوهریره باری دیگر در زمان فرمانروایی ابن مظعون بر بحرین به آن جا رفت، همچنان که این موضوع از شرح حال قدامه در «الإصابة» و غیر آن روشن است و در فتح البلدان^(۳) در بحث علاء بن الحضرمی آمده است که ابوهریره تا هنگام وفات در بحرین ماند و بر اساس این منبع مرگ او در سال «۱۴» را در اوایل سال «۱۵» هجری به وقوع پیوست. سپس عمر رضی الله عنه قدامه ابن مظعون الجمحی را بر جمع‌آوری مالیات گمارد و مسئولیت رسیدگی به احداث (آشوب‌ها و فتنه‌ها) و همچنین امامت نماز را به ابوهریره سپرد»^(۴).

عمر فاروق ابوهریره را بعد از این پیشرفت تدریجی امیر بحرین می‌سازد:

ابو یوسف قاضی شاگرد امام ابوحنیفه رضی الله عنه می‌گوید: مجالد بن سعید به نقل از عامر او هم به نقل از محرر بن ابی‌هریره، او هم به نقل از پدرش به من خبر داد که عمر بن

۱- طبقات ابن سعد ۷۷/۲/۴

۲- الانوار الکاشفه ۲۲۵

۳- الفتوح/۹۲

۴- الانوار الکاشفه ۲۲۵، مسئول احداث، رئیس پلیسی است که به خاموش کردن آشوب‌ها و تعقیب آشوبگران رسیدگی می‌کند

خطاب رضی الله عنه یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله را فرا خواند و خطاب به آنان گفت: اگر شما مرا یاری نکنید، پس چه کسی مرا یاری می‌کند؟ گفتند: ما شما را یاری می‌کنیم، سپس عمر گفت: ای ابوهریره باید امسال به بحرین و هجر بروی، من هم رفتم ^(۱).

این سخن بسیار با ارزش است، زیرا نشان می‌دهد که ابوهریره در زمان عمر یکی از برجستگان و متنفذین در میان مسلمان بوده و در درجه‌ای قرار داشته که عمر از او خواسته است، با او همکاری کرده و در تحمل مسولیت‌های دولت با وی مشارکت نماید.

برای من چنان است که گویی «ابوریه» را می‌بینم که از عصبانیت به خود می‌پیچد و ادعا می‌کند که این موضوع را فلانی روایت کرده و در این ادعایش دروغ می‌گوید و آن را در راستای تبلیغ برای خودش به هم بافته است. لیکن می‌گوییم هر کس این مطلب را انکار کند در واقع تصدی ابوهریره را بر امارت عملاً انکار کرده است و انکار آن مستلزم انکار روایتی است که بر اساس آن بعداً عمر ابوهریره را به پای محاسبه می‌کشد، همچنان که پس از چندی این موضوع را پیش خواهیم کشید.

لیکن ابوریه و امثال او به خاطر محاسبه‌ی ابوهریره توسط عمر، دنیا را زیر و رو کردند و عملاً آن را به اثبات رساندند. پس باید عملاً به بدست گرفتن ولایت بحرین از جانب ابوهریره معتقد باشند و در دست گرفتن این ولایت باید با چنین خطابی از جانب عمر شروع شده باشد.

«مثل این که عمر وقتی دانست ابوهریره تجارب فراوانی از اوضاع بحرین کسب کرده و مورد اعتماد مردم آن جاست، او را بر آن جا گمارد ^(۲)».

پس وقتی ابوهریره به نزد عمر برگشت: «چهارصد هزار درهم از بحرین با خود آورده بود».

عمر خطاب به او گفت: آیا به کسی ظلم کرده‌ای؟

ابوهریره: نه!

عمر: چیزی به ناحق دریافت نموده‌ای؟

ابوهریره: نه!

۱- کتاب الخراج ۱۱۴ منظور از عامر امام شعبی است

۲- از سخنان استاد السماحی در المنهج الحدیث ص ۳۳۹

عمر: برای خودت چه مقدار آورده‌ای؟

ابوهریره: بیست هزار درهم.

عمر: این مقدار دارایی را از کجا به دست آورده‌ای؟

ابوهریره: آن را از راه بازرگانی کسب کرده‌ام.

عمر: اموالت را وراسی کن، سرمایه و سهم خودت را برگیر و بقیه را به بیت‌المال

برگردان!^(۱)

در تعبیر ابوعبید آمده است: «عمر به او گفت: ای دشمن خدا و کتاب خدا، آیا مال

خدا (بیت‌المال) را سرقت کرده‌ای؟

ابوهریره در جواب گفت: دشمن خدا و کتابش نیستم بلکه دشمن دشمنان آن‌ها

هستم و مال خدا را هم سرقت نکرده‌ام.

عمر گفت: پس ده هزار درهم را از کجا به دست آورده‌ای؟

ابوهریره پاسخ داد: از زاد و ولد گله‌ی مادیان، جیره‌های نقدی متوالی حکومتی و

سهمیه‌هایی که پی در پی به من رسیده است.

ابوهریره می‌گوید: پس عمر این اموال را از من گرفت و وقتی که نماز صبح را ادا

نمودم، برای امیرالمومنین از خدا طلب مغفرت کردم^(۲).

دشمنان ابوهریره از این عمل عمر برای افترا به ابوهریره و متهم ساختن وی به

دزدی، دروغ و غارت اموال عمومی بهره‌برداری نموده‌اند، ولی در واقع ابوهریره از این

اعمال به دور بوده است. زیرا عمر رضی الله عنه این کار را در جمع فرمانداران و کار به داستان

دولت با او انجام داد^(۳). و او در این برخورد تنها نبود.

«علت اقدام عمر هم این بود که عمر بن الصعق وقتی دید دارایی فرمانداران رو به

افزایش است، از این مسئله نگران شده و موضوع را طی چند بیت شعر برای عمر

نوشت^(۴).

۱- طبقات بن سعد ۴/۳۳۶ روایت با سند صحیح

۲- ابوعبید، الاموال، ص ۲۶۹

۳- البدایه و النهایه، جدول ص ۸ ص ۱۱۳

۴- الاموال، ابوعبید ص

«عمر به دنبال فرمانداریش از جمله سعد و ابوهریره فرستاد و اموالشان را با آنان دو نیم کرد»^(۱).

عمر همچنین ابوموسی اشعری را از امارت بصره عزل و اموالش را با او نصف کرد و نیز حارث بن کعب بن وهب را عزل و نصف مالش را از او گرفت^(۲).
عمر همواره از این بیمناک بود که مبادا مردم فرمانداران را به خاطر جاه و مقامی که دارند در تجارت و سود بازرگانی رعایت نمایند و لذا قسمتی از دارایی‌هایشان را اخذ و تحویل بیت المال می‌داد تا بدین وسیله ذمه‌شان فارغ شود. سپس بر حسب استحقاقی که داشتند، از بیت‌المال به آنان حقوق می‌داد که این حقوق بدون شبهه و کاملاً حلال بود^(۳).

عمر می‌خواهد برای بار دوم ابوهریره را امیر بحرین سازد:

دلیل بر این که این رفتار عمر با ابوهریره از باب احتیاط بود نه از باب اتهام این است که عمر خواست ابوهریره را بار دیگر به کار گیرد.

ابوهریره می‌گوید: بعد از آن عمر به من گفت: «نمی‌خواهی کار کنی؟ گفتیم: نه! عمر گفت: اما بهتر از تو (یوسف) مسئولیت را به عهده گرفت. گفتیم: یوسف پیامبر و پسر پیامبر بود و من پسر امیمه هستم و لذا از سه امر و دو امر هراس دارم. عمر گفت: چرا نمی‌گویی از پنج امر؟^(۴).

ابوهریره می‌گوید: (بدون توجه به سوال اخیر عمر) در بیان موارد پنجگانه گفتیم: می‌ترسم که:

۱- همان. ضمناً محمد عجاج الخطیب این مطلب را در ص ۲۲۵ به نقل از طبقات ابن سعد ص ۱۰۵ ج ۳ ق ۲ مقاسمه‌ی سعد به میان آورده است.

۲- محمد عجاج در ص ۲۲۵ اشاره می‌کند به این که ابن عبدربه ماجرای ابوموسی و حارث را در "العقد الفرید" ج ۱ ص ۳۳ آورده است.

۳- الانوار الکاشفه، ص ۲۱۳

۴- استاد عبدالله احمدیان در توضیح عبارت ابوهریره نوشته است: این که ابوهریره پنج مطلب را به عبارت (سه مطلب و دو مطلب) گفته به این علت بوده که از این پنج فقره، دو فقره عنوان علت و سبب و سه فقره عنوان اثر و نتیجه داشته‌اند و فاروق در ابتدای سخن معتقد بوده که عموماً یک نوع می‌باشند. پس نظر هر دو به جای خود درست است. جاح ملا عبدالله احمدیان سیمای صادق فاروق اعظم ص ۵۰۰ (مترجم)

- ۱- از روی ناآگاهی حرفی بزئم.
 - ۲- بدون داشتن صبر و شکیبایی به امر داوری بپردازم، یا این که گفت: می ترسم بدون داشتن صبر حرفی بزئم و ناآگاهانه قضاوت کنم (شک از ابن سیرین)
 - ۳- پشتم کویده شود.
 - ۴- حیثیتم لکه دار گردد.
 - ۵- دارایم را از من بگیرند»^(۱).
- بدون شک چنان چه عمر خیانتی از ابوهریره مشاهده کرده بود، قطعاً او را رها کرده و مجدداً بر سر کار برنمی گرداند و اگر عمر در درستکاری ابوهریره کمترین شکی داشت او را محاکمه کرده و طبق قانون به مجازات می رساند. اما چون او را امین و صادق می انگاشت، پس از مدتی از او خواست تا مسولیت اداره ی بحرین را دوباره به عهده بگیرد^(۲).

لازم است به هدف هر چه بهتر روشن شدن صداقت و درستکاری ابوهریره از تصمیم مجدد عمر رضی الله عنه برای منصوب ساختن وی بر امارت بحرین، اهمیت نسبی آن روز امارت بحرین را مورد عنایت قرار دهیم، نه این که آن را با معیار اهمیتی که امروز، نسبت به جهان اسلام دارد، بسنجیم. زیرا بحرین قبل از به وقوع پیوستن فتوحات اسلامی، پس از حجاز مهم ترین شهر اسلامی بود. چون بعد از مدینه اولین شهری بود که مردمش مسلمان شده بودند و اولین نماز جمعه ای که پس از مسجد محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله برگزار شد، در مسجد «عبدالقیس» واقع در محله ی «جواثی» بحرین بود^(۳).

موضع گیری درست ابوهریره در فتنه:

ابوهریره از لحاظ فقه سیاسی شرعی از حظ وافری برخوردار بود. امری که او را به اتخاذ مواضع صحیح رهنمود می کرد. لیکن دشمنانش خواستند موضع گیری هایش را ناصحیح جلوه دهند و داستان هایی برایش به هم بافتند که بر اساس آن ها او شخصی است سودجو و مادی که برای افزایش ثروت و کسب منفعت از هر فرصتی استفاده

۱- ابو عبید، الاموال، ص ۲۶۹ روایت با سند صحیح

۲- السنه قبل التدوین ص ۴۳۸

۳- صحیح بخاری ج ۲ ص ۶

می‌کند. حال آن‌که جایگاه ابوهیره را از نظر زهد و برخورداری از اخلاق مومنین شناختیم.

موضع‌گیری درست وی در محنت عثمان رضی الله عنه:

اراذل و اوباش شهرهای اطراف، در مدینه حضور به هم رسانده و عثمان را در خانه‌اش به مدت چند روز مورد محاصره قرار داده و خواستار کناره‌گیری وی شدند، اما عثمان به خواسته‌ی ایشان تن در نداد.

در میان آشوب‌گران گروهی که بیش از بقیه سبک‌سر، بی‌پروا و شتاب‌کار بودند، می‌خواستند هر چه زودتر به داخل خانه‌ی عثمان بریزند.

ابوهیره وقتی که آمد و این صحنه‌ی وحشتناک و غم‌انگیز را از بیرون دید، مصمم شد موضع‌درستی بگیرد، موضعی که یک مسلمان در چنین مواقعی آن را خواهد گرفت، که عبارت است از یاری دادن فرمانروای شرعی و اطاعت از دستورات او.

ابوهیره متوجه می‌شود که اکثریت اهل مدینه به خاطر این حوادث هراسان شده و از یاری رساندن به موقع به عثمان عاجز مانده‌اند، به جز عده‌ی کمی از مردم با ایمان که قلبشان می‌سوخد و بدون قائد و فرمانده می‌خواستند به دفاع از عثمان بپردازند.

«ابوهیره که جلو آمد، مردم خانه‌ی عثمان را رها کرده بودند، به جز این گروه که جان بر کف در حال پیشروی بودند و لذا به آنان ملحق شده و رهبریتشان را به عهده گرفت و با لهجه‌ی حمیری‌ها گفت امروز، روزی است که جنگ برای ما مباح است. و بعد فریاد برآورد که ای مردم سبب چیست که ما شما را به راه نجات دعوت می‌کنیم، اما شما ما را به سوی آتش دوزخ فرا می‌خوانید؟»^(۱).

ابوهیره داخل خانه‌ی عثمان شد و از عثمان خواست اجازه دهد با او حرف بزند. عثمان موافقت کرد و ابوهیره پس از حمد و ستایش خدا گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: شما پس از من با فتنه و اختلاف یا این‌که فرمود با اختلاف و فتنه مواجه خواهید شد. یکی از حاضران سوال کرد ای رسول خدا آن وقت ما چه کار کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب این سوال با اشاره به عثمان فرمود، با این شخص درستکار و با دانش باشید^(۲).

۱- اما احمد، مسند، ج ۲، ص ۳۴۵، روایت با سند صحیح

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط ج ۱ ص ۱۵۱

سپس به سوی عثمان جلو رفته و خطاب به او گفت: امروز جنگیدن برای ما مباح است و آنان تا به حال یک نفر از ما را کشته‌اند.

عثمان پیشنهاد ابوهریره را رد کرده و گفت از شما می‌خواهم خارج شوی و ای ابوهریره خواهش می‌کنم شمشیرت را زمین بگذار. زیرا هدف آشوب‌گران فقط من هستم و می‌خواهم با فدا کردن خود مسلمانان را محفوظ نگاه دارم. آیا دوست داری من و همه‌ی مردم (مدافعانم) کشته شویم؟
ابوهریره گفت: نه!

عثمان ادامه داد: قسم به خدا اگر یک نفر را بکشی مانند این است که همه‌ی مردم کشته شده باشند^(۱).

ابوهریره مدتی مسلح به شمشیر ماند تا این که عثمان او را از برداشتن اسلحه منع کرد^(۲). و پس از آن برگشت و (به دستور عثمان) از جنگ خودداری کرده^(۳) و شمشیرش را بر زمین گذاشت و دیگر معلوم نبود کجا رفت.

این بود که اراذل و اوباش هجوم آورده و عثمان به شهادت رسید. آری عثمان این‌گونه اجتهاد کرد و تصور او این بود که هدف آنان تنها اوست نه همه‌ی اسلامی که در او و نخبگان مسلمان آن روز تبلور یافته و شکل گرفته است.

او نمی‌دانست که در پس پرده‌ی این آشوب ایادی یهودی و مجوسی قرار دارد، ایادی که توطئه‌ی وسیع خود را علیه اسلام با کشتن عمر فاروق رضی الله عنه شروع کرده و اینک در گام دوم این توطئه، می‌خواهند او را به قتل برسانند، تا راه را برای بقیه‌ی نقشه‌های از پیش تعیین شده باز کنند.

ابوهریره و امثال او به جز اطاعت از خلیفه نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند و لذا این توطئه به شهادت عثمان انجامید. (ولا حول ولا قوة إلا بالله) بدین سبب ابوهریره هر گاه به یاد حادثه‌ی عثمان می‌افتاد گریه سر می‌داد^(۴) و صدای گریستنش به

۱- اشاره به آیه‌ی ۳۲ از سوره‌ی مائده (مترجم)

۲- تاریخ خلیفه بن خیاط ج ۱ ص ۱۵۱

۳- طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۷۰

۴- همان. ج ۳ ص ۸۱ روایت باسند صحیح

اطرافیان می‌رسید^(۱). او در این گریستن همانند زید بن ثابت و ثمامه بن عدی رضی الله عنه بود که بر اساس روایت با یاد عثمان زار می‌گریستند.

بی‌طرفی ابوهریره هنگام مصیبت جنگ بین علی و معاویه:

بی‌گمان بینش صحیحی که ابوهریره را به موضع طرف‌داری از عثمان کشاند، در آینده و آن هنگام که آتش فتنه بعد از کشته شدن عثمان بیشتر زبانه کشید و جنگ در میان علی و معاویه رضی الله عنه درگرفت، او را لزوماً به اتخاذ موضع درست سوق داد و از این رودرروی کنار کشید و شاید تاکید عثمان بر خود داری از جنگ در ذهن او مجسم بود و احادیث مبتنی بر نهی از شرکت در آشوب و فتن را پیش خود تکرار می‌کرد و می‌گفت:

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله ستكون فتن القاعد فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي ومن يشرف تستشرفه ومن وجد ملجا أو معاذا فليعد به»^(۲).

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: فتنه‌هایی در آینده به وقوع خواهد پیوست که نشسته در آن‌ها از رونده بهتر و رونده از دونده بهتر است. هر کس بدان‌ها توجه نماید او را به سوی خود خواهند کشید. پس هر کس پناهگاهی یافت بدان پناه برود.

ابوهریره مردم را از جنگ بر حذر داشت و گفت: «وای بر اعراب از این مصیبتی که نزدیک شده است، رستگار کسی است از آن اجتناب نماید»^(۳).

سپس برنامه و موضع خود درباره‌ی این فتنه را با صراحت بیشتری اعلام کرده و گفت: من می‌دانم فتنه‌ای در شرف وقوع است که فتنه‌ی قبل (فتنه‌ای که عثمان رضی الله عنه در آن به شهادت رسید) در مقایسه با آن مانند نفس خرگوش است و راه خروج از آن را هم می‌دانم. پرسیدند: «چگونه می‌توانی از آن رهایی یابی؟ گفت: دست نگاه می‌دارم تا این که کسی بیاید و مرا بکشد»^(۴).

۱- همان و روایت با سند صحیح

۲- بخاری ج ۴، ص ۲۴۱ و ج ۹ ص ۶۱

۳- سنن ابوداود، ج ۲ ص ۴۱۳ روایت با سند صحیح

۴- المستدرک ج ۴، ص ۴۷۲ روایت با سند صحیح

این موضع بی طرفانه، تنها موضع ابوهریره نبود، بلکه عده‌ی زیادی از اصحاب، همین موضع را اتخاذ کردند و معتقد بودند که خداوند متعال به جنگ با اهل بغی^(۱) دستور داده است، اما نه در ابتدا بل که فرموده است:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقْتُلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿۹﴾﴾ [الحجرات: ۹].

یعنی: هر گاه دو دسته از ایمانداران به جنگ با همدیگر پرداختند در میان آن‌ها آشتی برقرار کنید. اگر یکی از آن دو دسته در حق دیگری به ستم و تعدی روی آوردند، با آنان بجنگید تا به سوی فرمان خدا (مصالحه) برگردند. پس اگر برگشتند آن وقت آنان را دادگرانه با هم آشتی دهید و (در اجرای صلح) عدالت پیشه کنید، بی گمان خداوند دادگران را دوست دارد.

گفتند خداوند به آغاز کردن جنگ دستور نداده و نگفته است، با هر کس که به شما ستم و تعدی روا داشت، بجنگید... زیرا اکثر مسلمان‌ها و بهتر بگوییم اکثر مردم به نحوی دست به ظلم و تعدی می‌زنند، بل که فرمان خدا بر این است که هر گاه دو گروه از ایمان‌داران با هم به جنگ پرداختند، برقراری صلح در میان آنان واجب است، مشروط بر این که یکی از این دو گروه مامور به جنگ نباشد، پس هر گاه یکی از آنان به صلح تن در نداده و به جنگ ادامه داد، باید به دلیل ادامه‌ی جنگ و نپذیرفتن صلح با او جنگید، زیرا جز با جنگ نمی‌توان از شر آن جلوگیری کرد^(۲).

از جمله‌ی کسانی که جانب بی‌طرفی را گرفته بودند، می‌توان به سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما اشاره کرد. «شاید بتوان گفت که در میان هر دو سپاه، پس از علی کسی بزرگتر از سعد بن ابن وقاص وجود نداشت در حالی که بی‌طرف بود»^(۳). سعد از جنگ خود را کنار گرفت و با هیچ یک از علی و معاویه جنگید و علی پس از آن به خاطر این موضع‌گیری به مقام او غبطه می‌خورد و از او روایت شده که گفت:

۱- بغاه یا اهل بغی: مخالفان سیاسی حکومت (مترجم)

۲- ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ج ۴، ص ۲۲۹

۳- همان

خدا را جایی است که سعد و ابن عمر در آن جای گرفتند و موضع آنان چنانچه گناه باشد بی گمان گناه کوچکی است و اگر صحیح باشد کار بس بزرگی است^(۱).

همچنین یکی از کسانی که بی طرفی را پیش گرفتند، عمران بی حصین رضی الله عنه بود که از فتنه کنار کشید و از جنگ با علی خودداری کرد^(۲).

عمران بزرگترین اصحاب بود، تا جایی که علی رضی الله عنه آرزو داشت که کاش با او می بود. اهبان بن صیفی رضی الله عنه علی به نزدش آمد «در حالی که در منزلش بود، علی بر در اتاقش ایستاده، بر او سلام کرد، شیخ اهبان جواب سلام را داد. سپس علی به او گفت: حال شما چطور است ای ابومسلم؟ اهبان گفت: خوبم. علی از او سوال کرد: با من نمی آیی تا در برابر این قوم با من همکاری کنی؟ شیخ گفت: چرا. اما به آن شرط که به آن چه هم اکنون به شما نشان می دهم راضی باشی. علی گفت: آن چیست؟ اهبان دخترش را صدا زد و گفت شمشیرم را بیاور. دخترش غلافی آورد، پیش او گذاشت. سپس شیخ تکه چوبی از آن بیرون کشیده و سرش را به سوی علی بلند کرد و گفت: دوست من و پسر عموی تو صلی الله علیه و آله به من سفارش داد تا هر گاه فتنه در میان مسلمانان بروز کرد، شمشیری از چوب بسازم و این شمشیر من است و اگر می خواهی تا با این شمشیر به یاریت بیایم. علی رضی الله عنه گفت: مرا به تو و شمشیرت نیازی نیست. این بود که علی داخل اتاق نشده و از پیش در برگشت»^(۳).

ابوبکره الثقفی، کعب بن عجره، معاویه بن حدیج رضی الله عنه^(۴) و محمد بن مسلمه و اسامه بن زید^(۵) نیز از این فتنه کنار کشیدند و شاید بیشتر بزرگان اصحاب همین رای را داشتند.

اما من معتقدم که موضع ابوهریره و اینان یک موضع بی طرفانه نبود. زیرا آنان به برحق بودن علی رضی الله عنه اعتراف کرده و در ابتدا با او بیعت نمودند و تا در قید حیات بود، بر بیعت خود باقی ماندند. زیرا علی هم به نظر آنان و هم از دید ما امیر مسلمانان و

۱- تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۲۲

۲- سیر اعلام النبء ج ۲ ص ۳۶۴

۳- مسند امام احمد ج ۵ ص ۶۹ روایت با سند صحیح

۴- تذکره الحفاظ ج ۱ ص ۳۰

۵- فتاوی ابن تیمیه ج ۴ ص ۲۲۶

خلیفه‌ای قانونی و برحق بود. ولی آنان دست به اسلحه نبردند، زیرا دیدند قضیه هر دو طرف درگیر در جنگ بسیار بزرگ است و خون‌های پاک زیادی در هر دو سپاه ریخته می‌شود. پس به اجتهاد پرداخته و هر چند به خلافت علی معترف بودند به ترک سلاح متمایل شدند. به خاطر اطاعت از احادیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بودند، احادیثی که آنان را از فتنه و شرکت در آن بر حذر می‌داشت. پیروی از این احادیث را بر فرمانبرداری از علی در خصوص این جریان، ترجیح دادند و به تعبیر صحیح‌تر، آنان، این احادیث را بر اقدام به قرار گرفتن در صفوف سپاه علی برتری دادند. چون در تاریخ نیامده است که علی آنان را همچون اهلبان بن صیفی دعوت نموده و آنان امتناع کرده باشند و آنچه که درباره‌ی بیعت کردن این دسته با معاویه، در تاریخ آمده مربوط است به بعد از کشته شدن علی و صلح حسن، نه زمان حیات علی رضی الله عنه.

مخصوصاً درباره‌ی ابوهریره عقیده‌ام بر این است که او در ایام وقوع جنگ صفین، مسن بود و بیش از شصت سال سن داشت. بنیه‌اش ضعیف بود و نمی‌توانست در جنگ نقشی ایفا کند و از طرفی شرکت در جنگ با برداشتن اسلحه برای دفاع از عثمان متفاوت است.

لیکن دشمنان ابوهریره در جعل داستان‌هایی علیه او تلاش فراوان کرده و او را به جانب‌داری از معاویه و استفاده از شرایط جنگ متهم ساخته‌اند، بدون این که دلیل معتبری بر ادعای خود اقامه نمایند. اصلاً متقدمین شیعه این اتهام را به او نمی‌زدند و تنها متاخرین آن را ساختند. از جمله‌ی متقدمین می‌توان به نصر بن مزاحم منقّری یکی از غلات متقدم شیعه و متوفای سال ۲۱۲ هـ اشاره کرد که در پیگیری و بررسی جریان جنگ صفین کوشش فراوان نموده و عمر خود را به سر برده تا کتاب مشهوری را در این زمینه تالیف نموده و آن را «وقعه صفین» (جنگ صفین) نامیده که چاپ هم شده است.

من این کتاب را سراپا مطالعه کرده و دیدم که از ریز و درشت جریان‌های مربوط به این جنگ بحث نموده و از هیچ قضیه‌ای فروگذار نکرده است. این دال بر چه واقعیتی است؟

البته خلیفه بن خیاط در لابلای بحث از وقایع جنگ صفین گفته است: بلال بن ابوهریره در میان پیاده نظام جناح چپ لشکر معاویه در صفین^(۱) قرار گرفته بود، اما خود ابوهریره حضور نداشت.

از طرفی دیگر می بینم که ابوهریره از عمار بن یاسر تمجید کرده و او را به این عبارت می ستاید: «کسی که خداوند او را بر زبان پیامبرش صلی الله علیه و آله از شیطان پناه داد»^(۲). در حالی که عمار جزو سپاهیان علی بود و ممکن بود توصیف و تعریف ابوهریره از او بر همکاری مردم با علی بیافزاید، چون او همان گونه بود که عایشه درباره اش گفت: «کسی که مردم به خاطر دینش از او پیروی می کنند. پس چگونه ممکن است ابوهریره طرفدار معاویه باشد و از عمار هم توصیف به عمل آورد؟

همچنین به ابن قتیبه منسوب است که گفت: ابوهریره و ابوالدرداء به نزد معاویه و علی آمده و معاویه را به منظور جلوگیری از ریخته شدن خون مردم نصیحت کرده و سپس به خاطر قاتلان عثمان به علی پیوستند. اگر این مطلب صحیح باشد، دلیل است بر این که ابوهریره در این جریان بی طرف بوده و در راستای وحدت کلمه ی مسلمانان تلاش نموده است^(۳). ولی ما نمی توانیم این مطلب را به اثبات برسانیم، چون کتاب «الإمامة والسیاسة» که این خبر را نقل کرده است، به دروغ به ابن قتیبه نسبت داده شده و جعل کننده، آن را از دسیسه و افترا به سلف صالح انباشته است، در حالی که ابن قتیبه به سلامت اعتقاد و احترام به سلف معروف است.

شبهه همین خبر است «خبری که ابوجعفر اسکافی ذکر کرده مبنی بر این که ابوهریره با نعمان بن بشیر بود، آن گاه که نعمان به منظور خاموش کردن آتش جنگ و جلوگیری از ریخته شدن خون مسلمانان از دمشق به نزد علی که در مدینه بود، آمد و توافق کردند، شام و مصر برای معاویه و حجاز و عراق برای علی باشد. این خبر نیز صحت ندارد و هیچ مورخی آن را روایت نکرده و جز در شرح نهج البلاغة به روایت از

۱- تاریخ خلیفه ی ابن خیاط ج ۱ ص ۱۷۹

۲- المستدرک ج ۳ ص ۳۹۲

۳- ابوهریره، روایه الاسلام ص ۲۲۸

ابوجعفر که بدون هیچ سندی آن را ذکر کرده، نیامده است. پس چگونه می‌توان به صحت آن حکم کرد در حالی که با اخبار صحیح در تعارض می‌باشد^(۱).

همین جعل کننده قول بسیار بی‌معنی و نحیفی را به ابوهریره منسوب ساخته که در آن می‌گوید: نماز خواندن پشت سر علی کامل‌تر و غذا خوردن با معاویه چرب‌تر است. اما چنین چیزی به اثبات نرسیده و سازنده‌ی آن سند معتبری برای آن ذکر نکرده است و این یاوه‌گویی‌ها جز حکایت ساخته شده از طرف انسان‌های مسخره و پررو از ادیبان بدعت‌گذاری که جایگاهی در دین ندارند، چیز دیگری نمی‌تواند باشد و ما در حالی که شاهدی را علیه خود «در دینار و حتی در درهم نمی‌پذیریم مگر این که از تهمت مبرّی و از اشتها به دور باشد». چگونه جایز است که «در رابطه با احوال سلف و رویدادهای گذشتگان کسی را که جایگاهی در دین ندارد»^(۲) بپسندیم؟

ابوریه به روایت از ابن ابی الحدید و استادش اسکافی، ابوهریره و یکی از بزرگان صحابه را متهم می‌سازد به این که احادیثی را در افترازدن به علی رضی الله عنه جعل کرده‌اند. اما این ادعا هم بی‌اساس است، زیرا خبر همچون کسانی با داشتن حالت خیره‌سری و تعصب و جانبداری را نمی‌توان پذیرفت و نیز منقطع بودن سندهایشان آن‌ها را از رتبه‌ی احتجاج پایین می‌آورد و احادیثی که به آن استدلال کرده‌اند جز احادیث موضوع نیستند. همچنان که منتقدان حدیث یادآوری کرده‌اند. از طرفی دیگر ائمه‌ی حدیث واضع هر حدیثی را از راویان آن جدا ساخته و هیچ یک از متخصصان حدیث هیچ وقت اظهار نکرده‌اند که ابوهریره دستی در وضع حدیث داشته است^(۳). مگر یکی از مبتدعه‌ی ادبا و به دیگر تعبیر از کسانی که در تاریکی به جمع‌آوری هیزم می‌پردازند^(۴) که کتابش را با هر آن‌چه بدون تشخیص و بررسی به دست آورده، لبریز ساخته است و بدون شک کتاب‌های نوشته شده در زمینه‌ی تاریخ، اخلاق، موعظه و امثال آن در برگیرنده‌ی بسیاری از اسرائیلیات و احادیث جعلی است که ربطی به اسلام ندارند^(۵).

۱- همان ص ۱۱۲

۲- از سخنان قاضی ابن العربی در کتاب العواصم من القواصم ص ۲۵۲

۳- دفاع عن السنه ص ۱۸۸

۴- کنایه از انجام دادن کار بیهوده (مترجم)

۵- دفاع عن السنه ص ۱۶۶

از طرف دیگر بیعت ابوهریره با معاویه - همچنان که پیش تر گفتیم - بعد از صلح حسن با او به وقوع پیوست و نباید با همان عینک تیره‌ای که نامبرده از خلال آن معاویه را می‌بیند به معاویه نگاه کنیم و فقط می‌توان گفت ابوهریره مجتهدی بوده که در اجتهادش به خطا رفته است. می‌دانیم که این صحابه‌ی بزرگوار بعدا خدمات تحسین برانگیزی را تقدیم اسلام کرد. زیرا در زمان او فتوحات اسلامی که در ایام فتنه متوقف گشته بود، از سر گرفته شد و معاویه بود که این سپاه عظیم را آماده و برای فتح قسطنطنیه (استانبول فعلی) که آن هنگام دژ محکم کفر بود، روانه ساخت. تا جایی که تب و تاب و هیجان نیروی اعزامی، اشتیاق آن پیرمرد سالخورده ابویوب انصاری معروف را که موقع فتنه در سپاه علی قرار داشت، به جهاد برانگیخت و تحت فرماندهی یزید بن معاویه به صفوف مجاهدین پیوست و قبر او هنوز زیر دیوارهای قسطنطنیه قرار دارد. بدیهی است معاویه که جزیره‌ی قبرس را با مجاهدانی که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را نشسته بر کشتی‌های جنگی با تعبیر «مثل الملوك علی الأسر»^(۱) توصیف کرد، فتح نمود.

بدینسان پاکی ابوهریره رضی الله عنه از تمامی شبهاتی که پیرامون موضع‌گیری او در رابطه با فتنه‌ی به شهادت رساندن عثمان، ایجاد شده است، روشن و آشکار می‌گردد و کسی که عاقل باشد این مطلب را از روی روایاتی که صحابه‌ی طرفدار علی و شیعیان نخستین از او روایت کرده‌اند، همچنان که بعدا خواهیم دید، زود می‌فهمد. بی‌گمان اگر ابوهریره طرفدار معاویه بود، هیچ وقت شیعیان حدیث از او روایت نمی‌کردند و در روایت شیعیان صدر اول از او حکمت، دلیل و اندرزی نهفته است برای کسی که دلی آگاه داشته باشد و یا با حضور قلب گوش فرا دهد.

ارتباط ابوهریره با مروان بن حکم و امویان

آنچه در فصل سابق گفته شد، درباره‌ی رد شبهاتی بود که پیرامون موضع‌گیری ابوهریره در حال حیات امیرالمومنین علی رضی الله عنه ایجاد شده بود. اما شایعه سازان و دروغ‌پردازان در این حد هم متوقف نشدند، بلکه پس از کشته شدن علی هم به کار خود ادامه داده و تهمت‌های فراوانی را پیرامون رفتار و منش او به راه انداختند و او را شخصی معرفی کردند که در میان سیاست‌امویان قرار داشت،

۱- صحیح بخاری ج ۴ ص ۱۹. ترجمه: [مانند پادشاهان نشسته بر تخت پادشاهی]

به آن جامه‌ی عمل پوشانید و مردم را به سوی آن دعوت نمود و چون در مدینه زندگی می‌کرد و مروان هم از طرف معاویه والی آن جا بود اکثر مطالب گفته شده درباره‌ی او به مروان ارتباط داده می‌شد.

مروان بن حکم اموی قریشی، پسر حکم پسر ابوالعاص پسر امیه پسر عبد شمس، دو سال و به روایتی چهار سال پس از هجرت متولد شد. عثمان او را کاتب خود ساخت و در ایام معاویه ولایت مدینه را عهده‌دار گردید. پس از مرگ معاویه پسر یزید بن معاویه، برای او بیعت خلافت گرفته شد و به مدت نه ماه حکومت کرد^(۱).

مروان با توجه به موضع درستی که ابوهریره در فتنه‌ی عثمان رضی الله عنه در پیش گرفت - همچنان که دیدیم - به خاطر خویشاوندی که با عثمان داشت و نیز به منظور ارج نهادن به اقدام ابوهریره، علاقه‌ی خود را با ابوهریره استحکام و تقویت بخشید تا آن جا که چنین به نظر می‌رسد، بخشی از تربیت اولادش زیر نظر او بوده باشد، زیرا پسرش عبدالعزیز بن مروان پدر عمر^(۲) پنجمین خلیفه از خلفای راشدین و همچنین خلیفه‌ی فقیه عبدالملک بن مروان^(۳) حدیث از او روایت کرده‌اند و هر دو نفر از دید اهل حدیث شناخته شده‌اند جز این که برخی از آنان به خاطر کشتاری که در زمان خلافت عبدالملک به وقوع پیوست، او را ضعیف انگاشته‌اند و گرنه اجماع منعقد است بر این که او پیش از رسیدن به خلافت از بزرگان فقها بود.

دیدیم یکی از نتایج این پیوند محکم این بود که مروان دو مرتبه هنگام رفتن به حج ابوهریره را به جای خود نشانند و این جای تعجب ندارد، زیرا ابوهریره آن وقت به دلیل مرگ نسل بزرگان صحابه یا پراکنده شدن آنان در بلاد مفتوحه، یکی از برجستگان اصحاب به حساب می‌آمد و ممکن بود هر امیری اعم از مروان و غیر او ایشان را جانشین سازد، بل که می‌توان گفت او در مقام ریاست بزرگان مدینه قرار داشت. به این دلیل که اهل مدینه عادت کرده بودند، او را در همه‌ی ادوار اموی و علوی به ویژه با توجه به این که سابقه‌ی ولایت از جانب مروان بر بحرین را داشت، برای امامت نماز مقدم می‌داشتند.

۱- بخشی از بیوگرافی او در کتاب "التهدیب" ج ۱۰ ص ۹۱

۲- التهدیب ج ۶ ص ۲۵۶

۳- همان ص ۴۲۲

امام مسلم با سند خودش که به کاتب امام علی، عبید بن ابی رافع می‌رسد، روایت کرده که گفت: «أستخلف مروان أبا هريرة على المدينة وخرج إلى مكة فصلي لنا أبو هريرة الجمعة»^(۱).

یعنی: مروان ابوهریره را جانشین خود در مدینه قرار داد و به مکه رفت، پس ابوهریره نماز جمعه را برای ما اقامه کرد.

ابوهریره در مدتی که والی مدینه بود، هم سمت قضاوت را به عهده داشت و هم حدود شرعی را اقامه می‌کرد و جریان قضاوت او را وکیع والدو لابی^(۲) ذکر کرده‌اند. پیوند و ارتباط میان مروان و ابوهریره را دشمنان ابوهریره بدون مشوش ساختن و بهره‌برداری از آن در جهت متهم ساختن او به اتهامات بی‌اساس رها نساختند بلکه با سوءاستفاده از این ارتباط اتهاماتی وارد، ساختند که بر اساس آن‌ها ابوهریره انسانی است آزمند و حریص که مصالح دنیایی را با تملق و چاپلوسی در برابر مروان از پس این ارتباط کسب می‌نماید.

حاشا که ابوهریره چنین بوده باشد و بدون شک نفس او بلندتر از این بوده که او را به انجام چنین کارهایی وادارد. لیکن آن‌چه انجام داده است، در راستای اطاعت از امیر بوده که اطاعت از امرا مادامی که کفر آشکار و مدلل به دلیل قرآنی از آنان مشاهده نشده است بر همه‌ی مسلمین واجب است و هر امیر مسلمانی که قول یا عمل کفرآمیز از او صادر نشود و ظاهر شریعت و احکام حلال و حرام را رعایت نماید و دارای عقیده‌ی توحید باشد، اطاعت از او واجب خواهد بود و چنان‌چه امیر دچار اشتباه شده و مرتکب گناه یا خطایی شود، باید مسلمانان او را به انجام معروف امر کرده و از خطا و منکری که انجام داده است، باز دارند.

ابوهریره - خدای را سپاس - این‌گونه از مروان مانند یک امیر اطاعت می‌کرد و هرگز از متنبه کردن او نسبت به خطاهایی که احیانا از او صادر می‌شد، فروگذار نمی‌کرد و از نصیحت عمومی او برای برحذر داشتنش از فریب و شیفتگی دنیا غافل نبود. از جمله‌ی نصایح عمومی ابوهریره برای مروان موردی است که امام بخاری از طریق استادش موسی بن اسماعیل از عمرو بن یحیی بن سعید بن عمرو بن سعید

۱- صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۵

۲- اخبار القضاة ج ۱ ص ۱۱۱ و ص ۱۱۲ والکنی والاسماء، ج ۲، ص ۲۹

قریشی او هم از پدر بزرگش روایت کرده که گفت: «كنت جالسا مع أبي هريرة في مسجد النبي ﷺ بالمدينة ومعنا مروان قال أبو هريرة سمعت الصادق المصدوق يقول: هلكت أمتي على يدي غلته من قریش فقال مروان لعنة الله عليهم غلته. فقال أبو هريرة لو شئت أن أقول بني فلان وبني فلان لفعلت»^(۱).

با ابوهریره در مسجد پیغمبر ﷺ در مدینه نشسته بودم. مروان هم با ما بود. ابوهریره گفت از صادق مصدوق رسول خدا ﷺ شنیدم که گفت هلاک این نسل از امتم بر دست چند تا پسر بچه از قبیله ی قریش خواهد بود. مروان گفت: خدا لعنتشان کند آن پسر بچه ها را. ابوهریره گفت اگر مایل بودم می توانستم آنان را مشخص کرده و بگویم فرزندان فلان و فرزندان فلان....

صریح تر از حدیث فوق تعبیر حاکم است به روایت از مالک بن ظالم که گفت: «سمعت أبا هريرة رضی الله عنه يقول لمروان بن الحكم...»^(۲) از ابوهریره شنیدم که خطاب به مروان بن حکم گفت.... همه ی حدیث را نقل می کند و سپس می گوید: حدیفه ی بن یمان صحت حدیث را تایید کرده است. در تعبیر حاکم و غیر او عبارت «غلته سفهاء» (پسر بچگان احمق) آمده است. لیکن به نظر می رسد که این لفظ با شرایطی که بخاری برای روایت حدیث منظور کرده، نیامده است.

لذا فقط در عنوان باب و پیش آن که حدیث را نقل کند، به آن اشاره کرده است و این خود تعرض صریحی است به مروان که ابوهریره می خواهد او را از قرار گرفتن در صف چنین کسانی بر حذر دارد، اگر چه نمی تواند قاطعانه این مطلب را ادا کند. زیرا رسول خدا ﷺ از آنان نام نبرده بود و این که ابوهریره گفته: اگر مایل باشم، می توانم از آنان نام ببرم از باب حدس و تخمین بوده است. آیا کسی که بخواهد با مروان از در تملق و چرب زبانی در آید و به دنبال کسب مصالح دنیوی باشد، می تواند این گونه به او تعریض کند؟

باز از جمله ی نصایح عمومی ابوهریره برای مروان مطلبی است که حاکم از یزید بن شریک روایت کرده است، مبنی بر این که ابوهریره نزد مروان بود «که مروان به دربان

۱- صحیح بخاری ج ۹ ص ۶۰

۲- المستدرک ج ۴ ص ۴۷ روایت با سند صحیح

گفت ببین چه کسی پشت در است؟ دربان گفت: ابوهریره است. مروان اجازه‌ی ورود به او داد و سپس گفت: ای ابوهریره مطلبی برای ما بگو که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده باشی. ابوهریره گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «لِیُشَکَّ رَجُلٌ أَنْ یَتَمَنَّى أَنَّهُ خَرَمٌ ثَرِیًّا وَلَمْ یَنَلْ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ شِئًا»^(۱).

نزدیک است زمانی فرا رسد که کسی آرزو کند از ستاره‌ی ثریا سقوط کند اما عهده‌دار هیچ‌یک از کارهای مردم نشود. کسی که این نصیحت و هشدارش باشد، باید مروان را هنگام ارتکاب خطا نیز راهنمایی و هدایت کند.

برای نمونه ابوهریره مروان را به شدت از به کار گرفتن تصاویر در قصری که در مدینه ساخته بود، نهی کرد. در این رابطه امام احمد از ابوزرعه نقل کرده است که گفت: با ابوهریره داخل ساختمان مروان بن حکم شدیم در حالی که ساخته می‌شد. ابوهریره تصاویری را در آن مشاهده کرد و لذا گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت خداوند بزرگوار می‌فرماید: «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ یُخْلِی خَلْقًا کَخَلْقِی فَلَیَخْلُقُوا ذَرَّةً أَوْ فَلَیَخْلُقُوا حَبَّةً أَوْ لَیَخْلُقُوا شَعِیرَةً»^(۲).

چه کسی ظالم‌تر است از کسی که مخلوقی شبیه به آفریده‌های من می‌آفریند. آنان اگر به زعم خودشان قادر بر آفرینش هستند، پس ذره‌ای بیافرینند و یا دانه‌ای را و یا یک تار موخلاق کنند.

شدیدتر از این، این که باری دیگر بر ساختمان مروان گذر می‌کند و تند با او حرف زده و راجع به وجوب زهد و تحقیر دنیا به او تذکر می‌دهد. زیرا حاکم از ابومریم برده‌ی آزادشده‌ی ابوهریره روایت نموده است که گفت: «مرأبو هریره بمروان وهو ببني داره التي وسط المدينة قال فجلست إليه والعمال يعملون قال ابنوا شديدا وأملوا بعيدا وموتوا قريبا. فقال مروان إن أبا هريرة يحدث العمال فما ذا تقول لهم يا أبا هريرة؟ قال قلت أبنو شديدا وأملوا بعيدا وموتوا قريبا. يا معشر قريش -ثلاث مرات- أذكروا كيف كنتم أمس وكيف أصبحتم اليوم تخدمون أرقائكم فارس والروم كلوا خبز السميد

۱- المستدرک ج ۴ ص ۹۱ روایت با سند صحیح

۲- مسند امام احمد، حدیث شماره ۷۱۶۶ و صحیح سلم ج ۶ ص ۱۶۲

واللحم السمين لا يأكل بعضكم بعضا ولا تكادموا تكادم البراذين كونوا اليوم صغارا تكونوا غدا كبارا والله لا يرتفع منكم رجل درجة إلا وضعة الله يوم القيامة»^(۱).

ابوهریره بر مروان گذر کرد در حالی که ساختمانی را که در وسط مدینه داشت، بنا می‌کرد. راوی می‌گوید در کنار ابوهریره نشستیم. کارگران مشغول کار بودند که ابوهریره گفت: محکم بسازید، آرزوهای دور و دراز پیروانید و به زودی بمیرید. مروان گفت: اینک ابوهریره با کارگران حرف می‌زند. ای ابا هریره به آنان چه می‌گویی؟ پاسخ داد: به آنان گفتم محکم بسازید، آرزوهای دور و دراز پیروانید و به زودی بمیرید. (ابوهریره ادامه داد) ای جماعت قریشیان - سه مرتبه - به یاد بیاورید که دیروز چگونه بودید و امروز به کجا رسیده‌اید. امروز بردگانی از ایران و روم به خدمت می‌گیرید. نان ساخته شده از آرد سفید و نیزگوشت پر چربی بخورید. همدیگر را نخورید و مانند اسبان یکدیگر را گاز نگیرید. امروز خودتان را کوچک نشان دهید تا فردای قیامت بزرگ باشید. به خدا سوگند هر کس از شما یک درجه بالا رود (بزرگنمایی کند) خداوند روز قیامت او را پایین آورد.

آیا زبان و ادبیات کسی که در صدد چاپلوسی و چرب‌زبانی باشد، این‌گونه خواهد بود؟

چگونه ابوهریره مال دنیا را از مروان طلب می‌کند، در حالی که خود فرموده‌ی رسول خدا ﷺ را روایت کرده که فرموده است: «لان یحتطب أحدکم حزمه علی ظهره خیر له من أن یسأل أحدًا»^(۲).

اگر یکی از شما کوله‌باری از چوب بر پشت حمل کند و آن را بفروشد، بهتر از آن است که چیزی را از کسی درخواست کند، چه آن را به او بدهد چه ندهد.

نیز ابوهریره چگونه دنیا را از مروان و یا غیر او درخواست می‌کند در حالی که حدیثی را روایت کرده است با مضمون: خداوند در روز قیامت به سه کس نگاه نمی‌کند (به آنان احسان نمی‌ورزد) و آنان را نمی‌ستاید (یا این که آنان را از گناه پاک نمی‌سازد)

۱- المستدرک، ج ۴، ص ۴۶۳، روایت با سند صحیح

۲- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۴۱

و عذاب دردآوری خواهند داشت که یکی از آنان «رجل بايع إماما لا يبایعه إلا لدنيا فإن أعطوا منها رضي وإن لم يعطه منها سخط»^(۱)

کسی که با امامی بیعت کند، اما بیعت او برای دنیا باشد، چنانچه از دنیا به وی بدهد، راضی باشد وگرنه عصبانی و ناراضی.

پس ابوهریره که خود را وقف تعلیم و تربیت دیگران نموده است، چه نیازی به دنیا خواهد داشت؟

بی‌گمان علاقه‌ی ابوهریره به مروان یک علاقه‌ی عادی مبتنی بر بینش صحیحی است که در حین فرمان‌برداری از مروان او را امر به معروف هم می‌کند و این علاقه به گونه‌ای نیست که سخن دروغ پردازان و افتراکنندگان را به اثبات برساند و چنین چیزی امکان ندارد. زیرا ابوهریره در اطاعت از مروان نه گناهکار بود و نه بدعت‌گذار. «و مروان نیز از نگاه صحابه و تابعین مردی عادل و درست‌کار بود. از جمله‌ی اصحاب، سهل بن سعد ساعدی حدیث از او روایت کرده است و تابعین نیز هم‌سن و سال او بودند گرچه با داشتن لقب‌صحابی بنا بر یکی از دو رأی از آنان جلو بود».

«فقهای شهرهای مختلف هم او را تعظیم کرده و خلافتش را معتبر می‌شمارند، فتوهایش را مورد توجه قرار داده و روایتش را می‌پذیرند. اما مورخان و ادیبان جسور و گستاخ در حد خود سخن می‌گویند»^(۲).

امام بخاری هم به حدیث او استشهاد کرده و او را در ردیف مسور بن مخرمه رضی الله عنه^(۳) دانسته است و حدیث دیگری را هم به روایت زید بن ثابت از پیغمبر صلی الله علیه و آله، از او آورده است.^(۴)

ازدواج، فرزندان و خویشان ابوهریره

ازدواج:

۱- صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۳۷

۲- از سخنان قاضی عیاض در کتاب زیبای "العواصم من القواصم" ص ۸۹

۳- صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۲۴

۴- همان، ج ۱ ص ۱۸۲

بخاری با لفظ متابعه^(۱) ناپیوسته روایتی را از استادش اصبع بن الفرغ مصری با سندی که به ابوهریره می‌رسد، روایت کرده که گفته است: «قلت یا رسول الله إني رجل شاب وأنا أخاف على نفسي العنت ولا أجد ما أتزوج النساء فسكت عني ثم قلت مثل ذلك فسكت عني ثم قلت مثل ذلك فقال النبي ﷺ يا أبا هريرة جف القلم بما أنت لاق فأختص على ذلك أو ذر»^(۲)

گفتم ای رسول خدا من مردی جوان هستم و از وقوع در زنا بیمناکم و می‌دانید که هزینه‌ی ازدواج با زنان را ندارم. رسول خدا ﷺ سکوت اختیار کرد. دوباره این مطلب را تکرار کردم. باز مرا بی‌پاسخ گذاشت. بار سوم مشکلم را به عرض او رساندم. این دفعه فرمود: ای ابوهریره قلمی که سرنوشت تو را نوشته خشک شده است (و سرنوشت تو قابل تغییر نیست و آنچه برای تو منظور شده به تو خواهد رسید) پس می‌خواهی خودت را اخته کن و نمی‌خواهی از این کار بپرهیز و منتظر سرنوشت باش^(۳).

از این حدیث نتیجه می‌گیریم که ابوهریره در زمان حیات رسول خدا ﷺ مجرد بوده و در کنار او به دور از زنان زندگی کرده است.

ابوهریره بعداً و آن هنگام که مروان او را در امارت بر مدینه جانشین خود می‌ساخت^(۴) با بسره‌ی مازنی دختر غزوان ازدواج کرد. این زن، صحابی و خواهر عنبه‌ی پسر غزوان مازنی صحابی مشهور امیر بصره بود^(۵). این عتبه از مسلمانان سابق بود و در دومین هجرت، به حبشه رفت و جزو تیراندازانی بود که در میان اصحاب

۱- متابعه اشاره به یکی از اصطلاحات علم حدیث است و عبارت از این است که راوی در روایت، با غیر خود مشارکت ورزد بدین معنی که غیر او هم این حدیث را روایت کرده باشند و چنانچه مشارکت در کل سند باشد متابعه تام وگرنه متابعه‌ی قاصر نامیده می‌شود و احتمالاً قید غیر موصوله که ما آن را ناپیوسته ترجمه کرده‌ایم، اشاره به متابعه‌ی قاصر باشد. (مترجم)

۲- صحیح بخاری ج ۷ ص ۵

۳- یادآوری می‌شود که امر به اخته کردن از جانب رسول خدا ﷺ برای تهدید است نه برای تجویز (مترجم)

۴- الاصابه ج ۴ ص ۲۴۶

۵- همان

رسول خدا صلی الله علیه و آله از او نام برده می‌شد^(۱). او مردی بلند بالا و زیبا بود و در جنگ بدر شرکت کرد^(۲) این مرد صحابی شهر بصره را با نقشه و طراحی خود ساخت و در زمان خلافت عمر بن خطاب رضی الله عنه وفات یافت.

فاخته دختر غزوان و خواهر عقبه همسر عثمان بن عفان رضی الله عنه بود^(۳). بر این اساس ابوهریره با جناغ عثمان می‌شود و افزایش اعتبار ناشی از این مسئله برای ابوهریره، بر کسی پوشیده نیست.

فرزندان ابوهریره:

گفته‌اند که ابوهریره دارای چهار پسر و یک دختر بود، مشهورترین و بزرگ‌ترینشان پسرش «محرر» بود. دومی «محرّز»، سومی «عبدالرحمن» و چهارمی «بلال» نام داشت. اضافه می‌شود که اینان احادیثی از پدرشان روایت کرده‌اند. نام خواهرشان را نتوانستم پیدا کنم. لیکن ابن سعد گفته است: سعید بن مسیب او را به عقد ازدواج خود درآورد. در کتاب «الإصابة» داماد دیگری برای ابوهریره ذکر شده است و او صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله جارود بن معلی است که شوهر خواهر ابوهریره می‌باشد. این خویشاوندی نیز به طور ضمنی بر اعتبار ابوهریره می‌افزاید. چنین پیدا است که نسل ابوهریره ادامه پیدا کرده و در جامعه‌ی اسلامی معروف بوده‌اند. نویسنده‌ی «نفح الطیب» از ذریه‌ی ابوهریره به یوسف بن یحیی بن یوسف، متوفای ۲۲۸ هـ اشاره کرده که یکی از علما و ادبای اسپانیایی است که به سوی شرق هجرت نموده‌اند^(۴). از جمله‌ی ذریت ابوهریره می‌توان به خانواده‌ی قایانی مصر اشاره کرد. خیرالدین زرکلی در «کتاب العلام» نوشته است یکی از اولاد ابوهریره عبدالجواد بن عبدالمطلب قایانی متوفای سال ۱۲۸۷ هـ برابر با ۱۸۷۰ میلادی است که فقیهی شافعی و صوفی بوده است. تولد و وفات او در شهر «القایات» مصر بوده و در قاهره

۱- طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۹۹

۲- همان ج ۷ ص ۵

۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۸۲

۴- نفح الطیب ج ۳ ص ۲۷۴

درس خوانده است. زرکلی می‌گوید نسب خانواده‌ی عبدالجواد به ابوهریره رضی الله عنه می‌رسد^(۱).

ابوهریره بدرود حیات می‌گوید:

اکنون بالاخره ما در حضور پیر سالخورده‌ای هستیم که به سن هشتاد سالگی نزدیک شده و بعد از این که امانتی را که بر عهده داشت ادا کرده و حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را نشر و آن را به مردم آموخته است، به سرعت به سوی ملاقات خدا می‌رود. وی زندگی باشکوه و پر از صحنه‌های قابل توجهی داشت مانند هجرت از سرزمینی دور، گذران با قناعت و همراه با سختی، پیوستگی محکم به رسول خدا صلی الله علیه و آله، جنگ با شرک همراه با رسول خدا صلی الله علیه و آله، پیکار با ارتداد، شرکت در غزوات، فداکاری در دفاع از خلافت، کناره‌گیری از فتنه‌ی کودتا علیه عثمان رضی الله عنه، پخش و نشر حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و اینک آخرین پرده از حیات او شتافتن به لقای پروردگار.

ابوهریره در حالی که در بستر مرگ قرار دارد این صحنه‌ها را از نظر گذرانده و گریه سر می‌دهد. از او می‌پرسند: سبب گریه‌ی شما چیست ای ابوهریره؟ پاسخ می‌دهد: من برای این دنیای شما گریه نمی‌کنم، بل که به خاطر دوری راه سفر و کم‌بضاعتی خود می‌گیرم! من هم اکنون صعود و عروجی در پیش دارم که در نهایت آن، در بهشت یا دوزخ فرود می‌آیم و نمی‌دانم به کدامیک از این دو منزل روانه خواهم شد^(۲).

سپس به وصیت پرداخته و می‌گوید: هرگاه مردم، بر من گریه و زاری نکنید، چون این کار برای رسول خدا صلی الله علیه و آله عملی نشده است^(۳).

باری دیگر به آنان سفارش داده و می‌گوید: بر من خیمه نزنید یا این که سایبان نسازید، همراه جنازه‌ام آتشدان و بخور نیاورید و جنازه‌ام را با عجله ببرید، چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت: «إذا وضع الرجل الصالح علی سریره قال قدمونی قدمونی وإذا وضع الرجل السوء علی سریره قال یا ویله این تذهبون بی».

۱- الاعلام ج ۴ ص ۴۹

۲- طبقات ابن سعد، ج ۴ ص ۳۳۹ و الزهد نوشته‌ی احمد بن حنبل، ص ۱۵۳

۳- المستدرک ج ۱ ص ۳۸۲

یعنی: هرگاه انسان صالحی بر روی تابوت قرار داده شد، می گوید مرا جلو ببرید، جلو ببرید (زودتر به آرامگاه برسانید) و هر گاه انسان ناصالح بر تابوت قرار داده شد، می گوید: وای بر من! مرا کجا خواهید برد؟^(۱)

این مرتبه هم گریه سر می دهد و می پرسند: سبب گریهات چیست؟ در پاسخ می گوید: دوری بیابان و کمی توشه و گردنهی صعب العبور^(۲).

چند لحظه قبل از مرگ مروان بر او وارد شده و می گوید: خداوند شفایت دهد ای ابوهریره! اما ابوهریره که در فضایی دیگر در پرواز است، یارای پرداختن به جواب مروان را نداشته و به مناجات و راز و نیاز با پروردگارش ادامه می دهد. بسان کسی با اعتقاد کامل و دستان انباشته از کارهای نیکو و چشم به انتظار رحمت پروردگار و می گوید: خداوندا من ملاقات با شما را دوست دارم پس شما هم ملاقات با من را بپسند!

مقبری می گوید: مروان به «اصحاب القضا» نرسیده بود که ابوهریره جان سپرد^(۳). اما یاد پاک ابوهریره در قلب ایمان داران تا روز قیامت خواهد ماند.

سال وفات ابوهریره مورد اختلاف است^(۴)

خلیفه‌ی ابن الخیاط گفته است: وفات ابوهریره در سال ۵۷ هـ یا ۵۸ به وقوع پیوسته است. اما هنگام شرح حال سعید بن العاص قاطعانه اظهار می دارد که وفات او در سال ۵۸ بوده است^(۵).

ابن اسحاق سال ۵۹ را سال وفات ابوهریره دانسته و گفته است: ابوهریره هنگامی که متوفی شد ۷۸ سال داشت. واقدی هم در این گفته با او موافق است.

وفات ابوهریره رضی الله عنه در وادی عقیق یکی از وادی‌های مجاور مدینه به وقوع پیوست. از آن جا به مدینه آورده شد^(۶). ولید بن عتبه بن ابی سفیان که آن هنگام از طرف

۱- مصنف ابی شیبه ج ۳ ص ۲۸۱ مسند احمد بن حنبل ج ۱۵ ص ۳۹ چاپ شاکر، روایت با سند صحیح

۲- الزهد، احمد بن حنبل، ص ۱۷۸

۳- طبقات ابن سعد، ج ۴ ص ۳۳۹ روایت با سند صحیح

۴- طبقات خلیفه، ص ۱۱۴ و تاریخ خلیفه ج ۱ ص ۲۱۳

۵- المستدرک ج ۳ ص ۵۰۷

۶- طبقات خلیفه ص ۱۴۴ و تاریخ خلیفه ج ۱ ص ۲۱۳

عمویش معاویه امیر مدینه بود، بر او نماز میت خواند. یادآوری می‌شود که مروان آن‌هنگام از امارت مدینه عزل شده بود.

یکی از پسران عثمان بن عفان رضی الله عنه در حمل جنازه‌اش تا رسیدن به قبرستان بقیع شرکت کرد. ابوسعید خدری و مروان جلوی جنازه حرکت می‌کردند^(۱). عبدالله بن عمر نیز در تشییع جنازه شرکت کرد. او جلوی جنازه پیاده راه می‌رفت و بسیار از خدا برایش طلب رحمت می‌کرد و می‌گفت: ابوهریره از کسانی بود که حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای مسلمانان حفظ کردند^(۲).

سپس «ولید بن عتبه به معاویه نامه نوشت و او را از وفات ابوهریره باخبر ساخت. معاویه در پاسخ ولید چنین نوشت: بین ابوهریره چه کسانی را از خود به جای گذاشته است، به هر کدام از وارثانش ده هزار درهم عطا کن. حق همسایگی ایشان را به خوبی انجام ده و با آنان به نیکی رفتار کن. زیرا ابوهریره از کسانی بود که عثمان را کمک کردند و با او در منزل ماند»^(۳). خداوند او را رحمت کند و از او راضی شود و راضیش گرداند!

۱- طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۳۰

۲- همان

۳- همان

قسمت دوم:

ابوهریره در میان هجوم دشمنان

و نقد دوستان

ابوهریره و شیعه

حب علی، فاطمه و پسرانش:

حب علی علیه السلام یک خصلت ایمانی است که باید در قلب هر مسلمانی جای گیرد و بر زبان هر کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را دوست می‌دارد، جاری شود. چون علی نسبت خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله داشت، زود اسلام آورد، در تمام جنگ‌های اسلام قهرمانانه جنگید و بانوی زنان این امت، فاطمه‌ی زهرای بتول علیها السلام را به زنی گرفت. ایمان هیچ مسلمانی هرگز با روگرداندن قلبی از محبت علی و مبعوض داشتن او صحیح و درست از آب در نمی‌آید. ولی متأسفانه دروغ پردازان به ابوهریره افترا زده و او را به عنوان کسی معرفی کرده‌اند که دشمن علی و پسرانش بوده، از آنان نفرت داشته و علیه آنان به فعالیت پرداخته است. بدین ترتیب با این افترا و دروغ‌پردازی بر او ظلم روا داشتند.

حب او نسبت به علی و فاطمه علیهما السلام:

خود ابوهریره از فضائل و شجاعت‌های علی در روز خیبر می‌گوید. زیرا امام مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله روز جنگ خیبر گفت: «لأعطين هذه الراية رجلاً يحب الله ورسوله يفتح الله على يديه» یعنی: همانا این پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند خیبر را بر دستان او فتح خواهد کرد. سپس روایت کرده است که پرچم را به علی سپرد. آیا می‌توان گفت این روایت از کسی است که از امیر المومنین علی رضی الله عنه متنفر است؟ در بحث فضایل فاطمه علیها السلام ابوهریره رضی الله عنه این گفته‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله را روایت کرده است که گفت: «إن فاطمة سيدة نساء أمتي»^(۱). یعنی: فاطمه بانوی زنان امت است.

چگونه این مقام را نداشته باشد، در حالی که در آغاز بعثت همه‌ی تکذیب و اذیت و آزاری که متوجه پدرش گردید، متوجه او نیز شد. گذشته از این، زمانی را که در مدینه

بود، با زهد و قناعت سپری کرد. بدینسان که با اندک غله‌ای که با آسیاب دستی آرد می‌کرد، راضی شد.

محبت بیش از اندازه‌ای که با حسن داشت:

این بار احادیثی را از ابوهریره مورد بحث قرار می‌دهیم که در خصوص حب او نسبت به حسن بن علی رسیده است.

وقایع و اخباری که در میان ابوهریره و حسن به وقوع پیوسته است، دلالت می‌کند بر این که ابوهریره محبت فراوانی نسبت به حسن در دل داشت، محبتی که هیچ کدام از محبان حسن به درجه‌ی آن نرسیدند.

ابوهریره می‌گوید: «حسن بن علی در حالی که گردنبنندی در گردن داشت، بر خواست که برود. رسول خدا ﷺ آغوشش را باز کرد. حسن هم آغوشش را باز کرد، سپس رسول خدا ﷺ او را در آغوش گرفت و گفت: خداوندا من حسن را دوست می‌دارم، پس تو هم او را دوست بدار و نیز کسانی که او را دوست می‌دارند، دوست داشته باش و از روزی که چنین رفتاری را از رسول خدا ﷺ نسبت به حسن دیدم، هیچ احدی نزد من محبوب‌تر از حسن بن علی نبود»^(۱).

ابوهریره ماجرای دیگری را از حسن و پیغمبر ﷺ روایت کرده و می‌گوید: «هنوز محبت حسن را فراموش نکرده‌ام از روزی که رفتاری را از رسول خدا ﷺ نسبت به او دیدم و آن این که حسن را دیدم در حالی که در دامن رسول خدا ﷺ قرار داشت، انگشتانش را در ریش رسول خدا ﷺ فرو می‌کرد، پیغمبر هم زبانش را در دهان حسن می‌گذاشت. سپس گفت: خداوندا من حسن را دوست دارم، پس تو هم او را دوست داشته باش»^(۲).

سعید المقبری صحنه‌ی دیگری را نقل کرده که در آن ابوهریره از محبت نسبت به حسن تعبیر می‌نماید. نامبرده می‌گوید: «با ابوهریره بودیم که حسن بن علی بن ابی‌طالب بر ما وارد شد، سلام کرد و جوابش را دادیم، اما ابوهریره متوجه نشد و لذا گفتیم: ای ابوهریره اینک حسن بن علی بر ما سلام کرد. ابوهریره به او نزدیک شده و

۱- بخاری ج ۷ ص ۲۰۵

۲- المستدرک ج ۳ ص ۱۶۹ روایت با سند صحیح

جواب داد: سلام بر تو ای سرورم. سپس ادامه داد: از رسول خدا ﷺ شنیدم که گفت: او (حسن) سید است^(۱).

بر این اساس جای تعجب نیست که دیدیم ابوهریره روزی که حسن به رحمت خدا پیوست، گریست و مردم را هم به گریستن دعوت نمود.

شاهدی که در آن روز حضور داشته، می‌گوید: «ابوهریره را روزی که حسن وفات یافت، دیدم بر بام مسجد ایستاده و می‌گریست و با صدای بلند می‌گفت: ای مردم امروز محبوب رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، پس گریه و زاری کنید^(۲)».

محبت ابوهریره با حسین علیه السلام:

محبت و دوستی که ابوهریره نسبت به حسین بن علی علیه السلام داشت کمتر نبود از محبتی که در حق حسن علیه السلام اظهار می‌نمود. زیرا حادثه‌ی دیگری را در رابطه با پیامبر نقل کرده و می‌گوید: «هرگاه حسین بن علی را می‌بینم اشک از چشمانم سرازیر می‌شود. بدین سبب که یک روز رسول خدا ﷺ از خانه بیرون آمد و مرا در مسجد یافت. پس دستم را گرفت و بر من تکیه زد. با او رفتم تا به بازار بنی قینقاع رسیدیم. بدون این‌که با من حرفی بزند، گشتی در بازار زد و نگاهی انداخت و سپس برگشت و من هم با ایشان برگشتم تا این‌که در مسجد با حالت احتبا (دست در زانوها حلقه کرده) نشست و خطاب به من گفت بچه را برایم صدا کن. حسین به سرعت آمد تا این‌که بر دامن رسول خدا ﷺ قرار گرفت. سپس دستش را در ریش حضرت فرو کرد. حضرت نیز دهان حسین را باز کرد و دهان خود را در آن قرار داد و می‌گفت: خداوندا من حسین را دوست دارم پس تو هم او را دوست مدار.»

این داستان را ما از بخاری روایت کردیم و بر اساس آنچه در بخاری آمده این پسر بچه حسن بوده است نه حسین. ولی حاکم اشاره کرده که هر دو روایت حفظ و وارد شده‌اند. چنین چیزی ممکن است زیرا در این روایت بحث از برگشتن به مسجد به میان آمده است.

احادیثی که ابوهریره درباره‌ی حب حسن و حسین با هم روایت کرده است:

۱- همان

۲- التهذیب ج ۲ ص ۳۰۱

حاکم از ابوهریره نقل کرده است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد در حالی که حسن و حسین را بر شانه‌هایش گذاشته بود و هر بار یکی را می‌بوسید تا این که به ما رسید. پس مردی از ایشان سوال کرد ای رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را دوست داری؟ گفت: آری و محبت با آنان، محبت با من و کینه و بغض با آنان کینه و بغض با من است»^(۱).

همچنین حاکم از ابوهریره روایت نموده است که گفت: «با رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز عشا را اقامه کردیم، هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به سجده می‌رفت، حسن و حسین بر پشت او می‌پاییدند و موقعی که از سجده بلند می‌شد، آنان را به آرامی بر زمین می‌گذاشت و با هر سجده‌ای این کار را تکرار می‌کردند. پس از تمام شدن نماز آنان را در کنار خود (یا بر دامن خود) نشانده. عرض کردم ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، حسن و حسین را پیش مادرشان بر نگردانم؟ فرمود: نه. در آن حال نوری درخشید و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون بروید پیش مادرتان. این بود که زیر روشنایی برق، به داخل منزل رفتند»^(۲).

باری دیگر، در روز مرگ حسن رضی الله عنه با ابوهریره خواهیم بود تا ببینیم چگونه از فضایل حسن و حسین می‌گوید:

حاکم از ابو حازم روایت کرده که گفت: «من روزی که حسن بن علی وفات یافت، حاضر بودم. دیدم که حسین بن علی با زدن به گردن سعید بن عاص او را متوجه خود ساخته و از او درخواست کرد (جهت امامت نماز میت) جلو برود. ضمناً گفت چنانچه این کار سنت نبود، شما را جلو نمی‌انداختم - چون کدورتی در میان آنان بود - لذا ابوهریره گفت: آیا خاکی را که پسر پیغمبرتان را در آن دفن کنید، از او دریغ می‌دارید، با این که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت: هر کس حسن و حسین را دوست بدارد، من را دوست داشته است و هر کس آنان را خشمگین سازد، من را خشمگین کرده است»^(۳).

ابوهریره همان روز خطاب به مروان که راضی نبود، حسن در کنار جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن شود، گفت: «به خدا سوگند تو والی نیستی، والی کس دیگری است، بگذار او را آنجا دفن کنیم». سپس ادامه داد: «لیکن شما در کاری دخالت می‌کنید که آن را

۱- منبع قبلی ص ۱۶۶

۲- منبع قبلی ص ۱۶۷

۳- منبع قبلی ص ۱۷۱

قبول نداری، بل که می‌خواهی کسی را راضی کنی که این‌جا نیست و او معاویه است»^(۱).

رحمت خدابر تو باد ای ابوهریره که علی و نسل او را دوست داشتی و خداوند با کسانی که این حقایق را نابود ساخته و آن‌ها از محبان علی و اولادش پنهان ساختند و نگذاشتند از آن‌ها بهره‌مند شوند، با عدل خودش رفتار کند!

روایت فرزندان علی و سلحشوران، یاران و بردگان آزادشده‌ی او و عامه‌ی شیعیان نخستین از ابوهریره:

مقدمه:

نظام و ابوجعفر الاسکافی - هر دو از معتزله - بر زبان علی علیه السلام دروغ بسته و بدون سند تکذیب ابوهریره را روایت نموده و ادعا کرده‌اند که امام علی این مطلب را اظهار داشته و بدین وسیله، متاخرین شیعه را دچار توهم و آنان را واداشته‌اند تا بپذیرند که گویا ابوهریره دروغگو بوده است.

این سخن بی‌اساس قابل قبول نبوده و ممکن نیست کسی آن را بپذیرد، چون فاقد سند بوده و علمای منتقد، هیچ خبری را بدون سند نپذیرفته‌اند.

با این وجود ما در این فصل، با دلایل قطعی و کافی، ثابت خواهیم کرد که فرزندان علی علیه السلام حدیث ابوهریره را متعبر دانسته و آن را روایت کرده‌اند و نیز ثابت می‌کنیم که بزرگان از جنگجویان علی، فرماندهان لشکر وی، که در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت داشتند، عده‌ی زیادی از تابعین که با علی ملاقات داشته و حدیث از او روایت کرده‌اند و اکثریت قابل توجهی از شیعه، اهل کوفه و محبان اولاد علی از طبقه‌ی اتباع تابعین و نسل بعد از آنان، حدیث ابوهریره را روایت کرده و آن را مورد استفاده و استناد قرار داده و در کتاب‌های خود تدوین کرده‌اند.

مجموع این روایات و اثبات این‌که تمامی افراد مورد اشاره، حدیث ابوهریره را به کار برده‌اند، دلیل واضحی است بر این‌که این تکذیب منسوب به امام علی علیه السلام را نه هیچ کدام از فرزندان او و نه لشکریان و کسانی که حدیث از او شنیده و روایت کرده‌اند و نه شیعیان صدر اول و اهل کوفه پایتخت امام علی و قلعه‌ی تشیع نپذیرفته و بر مبنای آن

عمل نکرده‌اند و چنانچه این سخن جعل شده، اساسی داشت و موضوع نمی‌بود، نزد آنان شهرت پیدا می‌کرد و همگی ابوهریره را رها ساخته و حدیث از او روایت نمی‌کردند و نیز بر جمع‌آوری و روایت حدیث او حریص نمی‌بودند.

از این رو می‌توان گفت: این فصل، مهمترین فصول این کتاب خواهد بود، چون کسی تا به حال در این زمینه مطلب ننوشته است.

همچنین در فصل آینده سکوت جمیع هاشمیان بزرگوار را در برابر این سخن افشا خواهیم کرد.

شعر:

چه راویان فراوانی از کسانی که راوی علی در کوفه بودند، با افتخار حدیث ابوهریره را نیز روایت و حمل نمودند؟!

از جمله جعفر صادق آن مرد بلند همت، بسان پدرش حدیث ابوهریره را روایت و ثبت نمود.

همچنین زین العابدین و یارانشان این کار را کردند. پس در شگفتم از کسانی که این اعتماد و باور را ندارند.

ای ابو جعفر (منظور ابو جعفر اسکافی است) پرده از روی مسئله برداشته شد و دیگر در نیات برخی مخفی و پوشیده نمی‌ماند.

اگر تو سخنی را از علی روایت کنی، فکر می‌کنی ما از جعلی بودن آن غافل می‌مانیم؟

چنانچه عمداً آن را جعل کرده باشی، با این کارت در فکر بدنام کردن (ابوهریره) بودی، اما ما کارت را نقش بر آب کردیم!

پس اگر این جریان صحت دارد، چرا شیعیان نخستین راجع به آن چیزی نگفتند و چرا پسران علی همه با هم این سخن را در میان خود دست به دست نگردانیدند؟

آنان همگی ساکت شده و زبان خود را از تلفظ به چنین سخنی پاک نگاه داشتند و سکوت دسته جمعی هاشمیان برای این مطلب کافی است.

در معرفی کردن این اشخاص ابتدا بر منابع جدید غیر شیعی مانند طبقات ابن سعد، الجرح و التعديل نوشته‌ی ابن الحاتم، الثقات تالیف ابن حیان، تهذیب التهذیب ابن حجر و میزان العتدال ذهبی، تکیه می‌نمایم. سپس شیعه بودن آنان را با استفاده

از منابع مهم شیعی اثبات می‌کنم و در این امر از تعدادی کتاب بهره بردم که شیعیان آن‌ها را معتبر می‌دانند.

از جمله کتاب «الفهرست» نوشته‌ی شیخ طوسی، کتابی که محقق آن محمد صادق آل بحرالعلوم درباره‌ی آن گفته است آن همان «اثر گرانبهایی است که علمای امامیه همگی در باب علم الرجال بر آن تکیه می‌کنند».

شیخ طوسی متوفی سال ۴۶۰ هـ بارزترین علمای شیعه در طول تاریخ آنان می‌باشد و اولین و آخرین کسی است که لقب «شیخ الطائفة» را با خود حمل کرده و نخستین کسی است که نجف را مرکز علمی شیعیان قرار داد. او نزد استادان بزرگی چون سید مرتضی، شیخ مفید، شیخ غضائری و ابوالقاسم تنوخی که معروف‌ترین بزرگان شیعه هستند، درس خواند.

همچنین از جمله‌ی کتاب‌های معتبر در نزد شیعه که به آن‌ها استناد می‌شود، می‌توان به کتاب‌هایی چون: «الرجال» نوشته‌ی شیخ طوسی، «الرجال» تالیف شیخ نجاشی از علمای قرن چهارم و از معاصرین شیخ طوسی و «الرجال» اثر شیخ کشی اشاره کرد.

منابع چهارگانه‌ی فوق همچنان که احمد حسینی در مقدمه‌ی کتاب شیخ کشی و نیز آل بحرالعلوم در مقدمه‌ی کتاب «الفهرست» اشاره کرده‌اند، چهار منبع معتبر نزد شیعه بوده که مهمترین و معتبرترینشان کتاب شیخ کشی بود و هر کدام از آن‌ها گروهی را مورد بحث و نقد قرار داده‌اند که در بقیه‌ی منابع بحثی از آنان نرفته است. کتاب‌های دیگری نیز ضمیمه‌ی این منابع می‌شود که از نظر اهمیت دست کمی از آن‌ها ندارند. از جمله، کتاب علامه‌ی مامقانی است با عنوان «قاموس الرجال» که شیخ شوشتری آن را تصحیح و بازبینی کرده است. این کتاب که از اهمیت به سزایی برخوردار است، دربرگیرنده‌ی تمامی کتاب‌های پیش از خود بوده و جایگاه آن در میان کتب شیعه همانند جایگاه کتاب «التهدیب» شیخ ابن حجر است از حیث این که کلیه‌ی مطالبی را که قدما در این زمینه گفته‌اند را در خود جای داده است، ولی متأسفانه هنوز به طور کامل چاپ نشده است.

از جمله‌ی آن‌ها کتاب «الرجال» سید محمد مهدی آل بحرالعلوم یکی از روسای سابق طایفه‌ی شیعه در عراق و متوفای سال ۱۲۱۲ هـ است.

شایان ذکر است که کتاب‌های مزبور را صفحه به صفحه ورق زدیم، اما نه شرح حال ابوهریره را در آن‌ها یافتیم و نه تکذیب او را در اثنای شرح حال دیگری پیدا کردم. با این‌که نویسندگان آن‌ها شرح حال و بیوگرافی تعداد زیادی از افراد (راویان) ضعیف را در این کتاب‌ها آورده‌اند. به استثنای شوشتری که به طور غیر منتظره‌ای اشاره می‌کند که ابوهریره کاذب بوده است. آن هم به این دلیل است که بسیار، متاخر بوده و آرای نظام و اسکافی را باورد کرده است. اما کتاب‌های پنجگانه‌ی دیگر در این باره یک حرف بحث نکرده‌اند. این پدیده متضمن حکمت و پیام مهمی است برای شیعه‌ای که منصف باشد و دلیل است بر این‌که به اعتقاد شیعیان تضعیف ابوهریره (به عنوان راوی حدیث) رایج است جدید و اخیراً پیدا شده است.

به کتاب مهم دیگری نیز مراجعت کردم که عبارت است از «الرجال» نوشته‌ی ابوجعفر بن احمد بن ابی‌عبدالله که کتاب دیگری هم با او چاپ شده است به نام «الرجال» تالیف حسن بن علی بن داود حلی، متولد سال ۶۴۷ هـ. این کتاب نیز ابوهریره را به صراحت مورد مدح و ستایش قرار داده است. اضافه می‌شود که کتاب مورد اشاره همچنان که محقق آن - ارموی - گفته است از امهات و اصول کتب رجال نزد شیعه‌ی امامیه است.

روایت و قبول حدیث ابوهریره از جانب امام زین العابدین:

اولین کسی که در سیر کردن در میان نسل اول شیعه روبروی ما قرار می‌گیرد. امام بزرگ، عادل و معتبری است از فرزندان علی، او کسی نیست مگر امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه.

بخاری که تمام احادیثش صحیح قلمداد می‌شود، گفته است: «احمد بن یونس به روایت از عاصم بن محمد از سعید بن مرجانه یا علی بن حسین، به نقل از ابوهریره به من خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أیما رجل أعتق أمراً مسلماً إستنقذ الله بكل عضو منه عضواً من النار».

یعنی: هر کس مرد مسلمانی را آزاد کرده و از بردگی نجات دهد، خداوند با هر عضوی از آن یکی از اعضایش را از آتش دوزخ نجات می‌دهد.

سعید بن مرجانه می‌گوید: این حدیث را پیش علی بن حسین بردم و او هم برای نیل به ثواب موعود در این حدیث، عبدی را که عبدالله بن جعفر برای خریدش ده هزار درهم یا هزار دینار به او پیشنهاد داده بود، آزاد کرد^(۱).

در تعبیری آمده است: «علی بن حسین علیه السلام گفت: ای سعید خودت این حدیث را از ابوهریره شنیده‌ای؟ گفت: آری. آن‌گاه علی بن حسین به یکی از غلامانش که ساده لوح بود (و حرف هر کسی را می‌پذیرفت) دستور داد که مطرف را برایش صدا بزند. همین که مطرف حضور پیدا کرد، امام گفت: برو تو در راه خدا آزاد هستی^(۲).

این استفسار علی بن حسین علیه السلام به طور واضح و آشکار می‌رساند که امام علی علیه السلام به ابوهریره وثوق کامل داشته و سپس با عمل به روایت او و آزاد کردن برده‌اش بر وثوق و اعتبار خود نسبت به ابوهریره تاکید نموده است.

پس از آن علی بن حسین و ابن مرجانه این حدیث را روایت و آن را چون مژده‌ای برای مردم نقل می‌کردند. مثلاً عمر بن علی بن الحسین آن را از ابن مرجانه روایت کرد^(۳) همچنین زید بن اسلم آن را از علی روایت نمود^(۴).

سعید بن عبدالله جزو شیعیان نخستین است و برقی او را یکی از بزرگان اصحاب علی بن حسین علیه السلام به شمار آورده است^(۵). «سعید به امام زین‌العابدین پیوستگی همیشگی داشت و لذا به یار و همدم او معروف شده بود»^(۶).

تستری در «قاموس الرجال»^(۷) روایت کرده است که طوسی، سعید بن مرجانه را به تشیع نسبت داده و به نقل از مامقانی گفته است: وی شیعه‌ی امامیه بوده است. ابن مرجانه باری دیگر از وثوق و اعتبار فراوان خود نسبت به ابوهریره پرده برداشته و یک حدیث قدسی را^(۸) از او روایت کرده است و می‌دانیم که هیبت و احتیاطی که

۱- بخاری ج ۳ ص ۱۷۸ ج ۴ ص ۲۱۸

۲- المنتقی، ابن جارود، ص ۳۲۴ روایت با سند صحیح، مسند ابن عوانه، ج ۱ ص ۱۴۵ و فتح الباری، ج ۶ ص ۷۳

۳- صحیح مسلم، ج ۳ ص ۳۱۷ و مشکل الآثار ج ۱ ص ۳۱۱

۴- بخاری، ج ۸ ص ۱۸۱ و مسند امام احمد ج ۲ ص ۴۲۰

۵- الرجال، برقی، ص ۹

۶- الفتح، ج ۶ ص ۷۲

۷- قاموس الرجال ج ۴ ص ۳۷۳

در روایت حدیث قدسی باید باشد، بیش از هیبت و احتیاطی است که در حدیث نبوی روایت شده در باب فضایل، اعمال می‌گردد.

البته ابن مرجانه احادیث دیگری را هم از ابوهریره روایت نموده است^(۲). این گونه می‌بینم که علی بن حسین به تصدیق ابوهریره مبادرت کرده و به آن چه او روایت نموده عمل می‌کند. سپس خودش آن را برای نسل بعد از خودش روایت می‌نماید. پس متاخرین شیعه چه فکر می‌کنند؟!

می‌بینیم یاران بزرگ ابوهریره که نشر حدیث ابوهریره را به عهده گرفته‌اند و همچنین شاگردانشان آنانی را که ابوهریره را درک نکرده‌اند، اما مرویات او را از طریق اصحابش دریافت نموده‌اند، از علی بن حسین، حدیث روایت نموده‌اند. مانند ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف، یحیی بن سعید انصاری، قعقاع بن حکیم، طاوس بن کیسان، زهری، ابوالزناد و غیر اینان. یا زین العابدین در مدت چهل سالی که بعد از ابوهریره زیست، سخن جدش را درباره‌ی ابوهریره برای آنان نقل نکرد یا این که این سخن را از پدرش شنیده بود، در حالی که سنش در سال واقعه‌ی کربلا بیست و سه سال بود؟

بی‌گمان سکوت زین العابدین رضی الله عنه در برابر نقل سخن منسوب به جدش قرینه‌ای است دال بر عدم وجود آن سخن که به قرینه‌ی روایت حدیث عتق (آزادسازی برده) و عمل به آن از جانب او - که قبلاً بحث شد - اضافه می‌شود.

محمد باقر و جعفر صادق و روایت حدیث از ابوهریره:

تحقیق و بررسی گنجینه‌ی بسیار باارزش دیگری را در اختیار ما قرار می‌دهد و بر اساس آن دو امام معتبر و بزرگوار پیش ما مجسم می‌شوند: امام محمد باقر پسر علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب و پسرش جعفر صادق بن محمد، کسی که همه‌ی شیعیان خود را به او نسبت داده و آرا و اقوالش مدار و محور کلیه‌ی مسائل فقهی آنان است.

محمد باقر، مادرش دختر حسن بن علی است. او شخصی محل وثوق و کثیرالحدیث است. حدیث او در صحیحین بخاری و مسلم وجود دارد و نسائی او را از جمله‌ی فقه‌های اهل مدینه و از تابعین برشمرده است.

۱- صحیح مسلم، ج ۲ ص ۱۷۶

۲- برای نمونه می‌توان به کتاب معانی الآثار ج ۱ ص ۲۸۱ اشاره کرد

اما پسرش جعفر صادق از او مشهورتر و از احادیث بیشتری برخوردار است. احادیث او نیز در صحیحین مسلم و بخاری آمده است. او در میان فقهای مدینه از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است.

محمد باقر و جعفر صادق هر دو حدیث ابوهریره را روایت کرده‌اند و در صحیح مسلم^(۱) در سند حدیثی که عبدالعزیز درآوردی، حاتم بن اسماعیل و سلیمان بن بلان آن را از جعفر صادق، از پدرش روایت کرده‌اند، دوبار با هم آمده‌اند. جز این که این سه نفر وصف صادق را برای جعفر ذکر نکرده و آن را مهمل گذاشته و گفته‌اند «عن جعفر بن محمد عن أبیه» دلیل این اهمال هم شهرت جعفر بوده و این که متخصصان علم «رجال الحدیث» اسامی مهمل را از روی نام کسانی که حدیث از آنان روایت کرده‌اند، می‌شناسند و این سه نفر روایت کننده از جعفر، احادیث بسیاری را با تعبیر «عن الصادق عن أبیه» یعنی با به کار بردن «صادق» بدون ذکر جعفر، روایت کرده‌اند^(۲).

بی‌گمان سکوت زین‌العابدین از نقل سخن مورد ادعایی که به علی رضی الله عنه نسبت می‌دهند، در حالی که روایت حدیث ابوهریره توسط فرزندان علی معلوم همگان است دلیل دیگری است دال بر کذب بودن این ادعا که به دلیل اول روایات حدیث از ابوهریره توسط زین‌العابدین اضافه می‌شود.

باقر هم در مورد حدیث ابوهریره تنها به روایت آن بسنده نمی‌کند، بل که آن را به عنوان منبع و دلیل فقهی به کار می‌گیرد، بر اساس آن فتوا داده و عمل می‌کند. همچنان که امام شافعی رحمته الله در اثنای بحث از دلایل قبول خبر واحد و حجت بودن آن به این مطلب تصریح کرده و می‌گوید: «همچنین می‌بینیم که محمد بن علی بن حسین از طریق جابر از پیامبر صلی الله علیه و آله و از طریق عبیدالله بن ابی رافع از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث روایت می‌کند و از هر کدام از این طرق حدیث ثابت می‌شود»^(۳).

۱- صحیح مسلم ج ۳ ص ۱۵

۲- درآوردی در سنن ابن ماجه، ج ۲ ص ۹۸۸ و غیر آن از صادق رویت کرده است، حاتم بن اسماعیل در سنن نسائی، ج ۱ ص ۲۷۰ و ۲۹۰ از صادق روایت کرده است و سلیمان در صحیح مسلم ج ۳ ص ۹ از صادق روایت نموده است.

۳- الرساله، امام شافعی ص ۴۵۵ بند ۱۲۴۵ و این از نصوص کمیاب است

منظور شافعی همچنان که خودش گفته این است که محمد بن علی احادیثی را که ابوهریره در موضوع حلال و حرام به تنهایی روایت کرده، حجت دانسته است^(۱).

حدیث شناسان راویان صادق را به دو دسته تقسیم نموده‌اند: برخی از آنان کسانی هستند که دچار اشتباه و خطا می‌شوند و به فقاہت معروف نیستند. احادیثی را از این دسته روایت می‌کنند که غیر خودشان از اهل صدق در آن احادیث با آنان موافق باشند. برخی دیگر راویانی هستند صادق، حافظ و نگاه‌دارنده، دقیق و فقیه. محدثین، احادیثی را که این دسته از راویان به تنهایی روایت کرده‌اند، بدون چون و چرا می‌پذیرند. محمد بن علی در این جا - همچنان که شافعی گفته است - سید و سرور راویان معتبر و مورد اعتماد بوده و بدون شک با ابوهریره به مثابه‌ی یک راوی صادق، ضابط و فقیه معامله می‌کرد. پس شگفتا از آن دیگری که این اعتماد و باور را ندارد^(۲).

همچنان که دیدیم علی بن حسین یاران و شاگردانی دارد که آنان را در اخذ و نقل مرویات ابوهریره آزاد گذاشته و آنان را از این کار باز نداشته است. همین‌طور پسرش محمد و نوه‌اش جعفر صادق، یارانی دارند از مشاهیر گیرندگان مرویات ابوهریره که آنان را آزاد گذاشته و حرفی را از آن‌چه که به زعم ابوجعفر اسکافی علی آن را نسبت به ابوهریره گفته است، به آنان نگفته‌اند. بنابراین سکوت محمد بن علی و پسرش جعفر صادق قرینه‌ی دیگر و تازه‌ای است که بر روایت عملی حدیث ابوهریره و حجت دانستن آن از جانب ایشان، افزوده می‌شود.

از جمله‌ی یاران باقر می‌توان به فقیه صدرنشین مدینه، عمرو بن دینار، محمد بن اسحاق صاحب کتاب سیره، اوزاعی امام اهل شام، زهری، ابو اسحاق همدانی، فقیه معروف کوفه عبدالله بن شبرمه، اعرج، ابن جریح و اعمش، اشاره کرد.

اما یاران جعفر صادق که احادیث ابوهریره را دست به دست کرده‌اند، بیش از یاران باقر هستند که از جمله‌ی نامبردگان می‌توان به: درآوردی، حاتم بن اسماعیل و سلیمان بن بلال و نیز امام مالک، یحیی بن سعید القطان، یحیی بن سعید انصاری، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و غیر اشاره کرد.

همچنین، همان‌طور که باقر و صادق شاگردانی داشته‌اند که روایات ابوهریره را دست به دست کرده‌اند، استادانی هم داشته‌اند که جزو شاگردان ابوهریره و از ناشران

۱- همان، بند ۱۲۳۸

۲- یکی از مصراع‌های شعر سابق الذکر (مترجم)

علم او بوده‌اند. مانند عطاء بن ابی‌ریاح، استاد جعفر صادق، یزید بن هرمز استاد باقر. آیا در صورتی که جعفر و باقر معتقد به ضعف ابوهریره می‌بودند، استادان خود را از او برحذر نمی‌داشتند؟

محمد بن حنفیه و پسرش از ابوهریره حدیث روایت می‌کردند

از جمله‌ی پسران علی، امام محمد بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام معروف به ابن الحنفیه است. او امامی است فقیه، معتبر، زاهد و عابد که حدیث او به روایت از پدرش در صحیح مسلم و بخاری فراوان است و می‌بینیم که مستقیماً از ابوهریره روایت می‌کند^(۱). پسرش حسن بن محمد بن علی بن ابی‌طالب نیز از او تبعیت نموده چرا که او نیز از جمله‌ی کسانی است که از ابوهریره روایت کرده‌اند^(۲).

محمد بن حنفیه و پسرش حسن نیز یارانی دارند که در کار پخش و به سمع مردم رساندن، احادیث ابوهریره نقش داشته‌اند. پس این دو بزرگوار نیز اصحاب خود را از نقل حدیث ابوهریره منع نکردند، همچنان که در برابر سخنی که دروغ‌پردازان آن بر زبان علی ابن ابی‌طالب جعل کردند، سکوت اختیار نمودند.

از جمله‌ی اصحاب ابن الحنفیه منذر بن یعلی الثوری، عمرو بن دینار و عطا بن ابی‌ریاح و از جمله‌ی اصحاب پسرش زهری و عبدالرحمن بن ابی‌الموال است.

نوه‌ی حسن دوم به این کاروان می‌پیوندد

از احفاد علی، محمد بن عبدالله بن حسن بن علی است. این شخص نزد نسائی و ابن حبان^(۳) معتبر شناخته شده و در روایتی از ابوزناد از اعرج از ابوهریره گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «إذا سجد أحدكم فلا يبرك كما يبرك الجمل وليضع يديه على ركبتيه»^(۴)

۱- روایت او در مسند الطرابلسی ص ۳۳۵ آمده است که از جمله‌ی روایات کمیاب و منحصر به فرد است

۲- التهذیب ج ۲ ص ۳۲۰

۳- همان، ج ۹ ص ۲۵۲

۴- مسند امام احمد، ج ۲ ص ۳۸۱ و سنن ابوداود ج ۱ ص ۱۹۳

یعنی: هرگاه یکی از شما به سجده رفت، نباید مانند شتر که زانو می‌زند به سجده برود بل که باید دستانش را بر زانوهایش بگذارد.

عبدالله بن عباس و پسرش در اعتماد به ابوهریره، از ابنای علی سبقت می‌گیرند

از خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله پسر عموی او و علی، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه را می‌بینیم که بیش از یک حدیث را به طور مستقیم از ابوهریره روایت می‌کند^(۱). سپس پسرش علی بن عبدالله بن عباس را داریم که حدیث از ابوهریره روایت می‌کند^(۲) و او از بهترین مردم بوده و ابوزرعه، عجللی و ابن حبان او را معتبر دانسته‌اند.

سلحشوران نام‌آور امیرالمؤمنین و روایت از ابوهریره:

اما سلحشوران نامدار علی و فرماندهان لشکرش، کسانی که در جنگ‌های او شرکت داشتند و نیز روسای اداره‌ی پلیس او را می‌بینیم که با حماسه‌ی بیشتری برای پخش مرویات ابوهریره رضی الله عنه می‌کوشند.

ابویوب طلحه‌دار راویان حدیث ابوهریره

اولین کسی که از این جنگجویان قهرمان به چشم می‌خورد، صحابی بزرگوار ابویوب انصاری رضی الله عنه است. زیرا تابعی مورد اعتماد، ابوالشعثاء او را دیده که در مدینه حدیث از ابوهریره روایت می‌کرده است^(۳) و ابویوب از جمله‌ی صحابیانی است که شیعیان او را پذیرفته و گمان می‌کنند او پنجمین صحابه‌ای است که بعد از ارتداد اصحاب مرتد نشد. تا جایی که کشی و غیر او^(۴)، او را مورد اعتماد دانسته‌اند و بحرالعلوم نیز او را در عداد شیعیان علی رضی الله عنه به حساب آورده و معتقد است که در تمامی جنگ‌های امیرالمؤمنین سهیم بوده است^(۵).

۱- بخاری ج ۴ ص ۲۴۷ و ج ۵ ص ۲۱۶ و مسلم ج ۷ ص ۵۸ و ج ۸ ص ۵۲

۲- التهذیب ج ۷ ص ۳۵۸

۳- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۲ و مجمع الزوائد ج ۹ ص ۳۶۲

۴- رجال الکشی، ص ۳۹ و رجال البرقی ص ۲

۵- رجال آقای بحرالعلوم ج ۲ ص ۲۱۸

رئیس اداره‌ی پلیس امیرالمومنین و روایت از ابوهریره:

جوزجانی و عقیلی گفته‌اند: خلاص بن عمرو هجری بصری که رییس اداره‌ی پلیس علی علیه السلام بوده، از ابوهریره و علی صحیفه‌ای روایت کرده است^(۱).

شیخ طوسی خلاص نامبرده را از یاران علی علیه السلام دانسته و روایت او را از علی به اثبات رسانده است و به خاطر این اهمیتی که خلاص دارد، ائمه‌ی حدیث را می‌بینیم که به ثبت روایت‌های او از ابوهریره، در دیوان‌های خود مبادرت ورزیدند^(۲) تا جایی که امام خراسان اسحاق بن راهویه یک فصل از مسندش را به روایت‌های خلاص از ابوهریره اختصاص داده است^(۳).

رئیس پلیس - هم‌چنان که می‌دانیم - شبانه‌روز به منظور آمادگی برای اجرای اوامر امیر با او خواهد بود و چنان‌چه خلاص تحذیری راجع به ابوهریره از علی می‌شنید، قطعاً به گرفتن حدیث از ابوهریره اعتنایی نمی‌کرد.

رئیس دیگری از روسای اداره‌ی پلیس همین راه را طی می‌کند

هم‌چنین یکی از روسای اداره‌ی پلیس، شریح بن هانی مدحجی کوفی است که هم‌عصر پیامبر بوده اما او را ندیده است. این شخص که یکی از یاران علی بن ابی طالب علیه السلام بوده و در جنگ‌های او شرکت داشته است، به جهت وثوق و اعتباری که نزد علی داشت، ریاست اداره‌ی پلیس را در عهد او عهده‌دار گشت^(۴).

شوشتری در «قاموس رجال الشیعه» بحث شرع را پیش کشیده و درباره‌ی او گفته است: «شخصی است که اسلام و جاهلیت را درک کرده، کنیه‌اش ابوالمقدام و یکی از یاران بزرگ علی علیه السلام بوده است»^(۵).

شریح به این دلیل که چیزی راجع به تضعیف ابوهریره از علی نشنیده است، می‌بینیم که احادیث زیادی را از ابوهریره دریافت و آن‌ها را پخش کرده است^(۱).

۱- التاریخ الکبیر، بخاری ج ۲ ص ۲۲۸ ق ۱

۲- ابوداود، ج ۲ ص ۲۷۹، ابن ماجه ج ۲ ص ۷۸۰، المسند ج ۲ ص ۳۵۹، المنتقی لابن الجارود ص ۱۴۱ و غیر آن‌ها

۳- دست‌نویس مسند ابن راهویه، ص ۲۴ و در ص ۶۳ بر آن افزوده است

۴- التهذیب ج ۴ ص ۳۳۰ و طبقات ابن سعد ج ۶ ص ۱۲۸

۵- قاموس الرجال ج ۵ ص ۷۰

شخصیت ممتاز مقربان امیرالمومنین با همین موضوع

یکی از سلحشوران علی رضی الله عنه کمیل بن زیاد نخعی کوفی است که ابن معین و عجللی او را معتبر و محل وثوق دانسته‌اند. این شخصیت در جنگ صفین با علی شرکت کرده و در میان قومش از شرافت و اطاعت برخوردار بوده است. برقی و ابن داود، او را از جمله‌ی شخصیت‌های برجسته‌ی اصحاب علی دانسته ^(۲) و شیخ طوسی نیز همین نظر را داشته است ^(۳). «کمیل فرماندار علی رضی الله عنه در شهر هیت بود... و در مسند طولانی کلینی آمده که امیرالمومنین علی رضی الله عنه به عبدالله بن رافع دستور داد، ده نفر از شخصیت‌های مورد اعتمادش را بر او وارد کند که از جمله‌ی آنان کمیل را نام برد» ^(۴).

کمیل حدیثی مهم و طولانی دارد، به روایت از ابوهریره و آن را اسرائیل، معمر و عمار بن زریق از ابو اسحاق سبعی از کمیل و شعبه از عبدالرحمن بن عابس روایت کرده‌اند که گفت: از کمیل بن زیاد شنیدم که از ابوهریره به روایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کرد که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به میان نخلستان مدینه رفت و خطاب به ابوهریره فرمود: ای ابوهریره یا ای ابوهر سرمایه‌داران هلاک می‌شوند، قطعاً سرمایه‌داران در روز قیامت فقیر و نیازمند خواهند شد، مگر کسانی که ثروت خود را در جهات خیرپخش نمایند و چنین کسانی کمیابند.

ای ابوهریره نمی‌خواهی یکی از گنجینه‌های بهشت را به تو نشان دهم؟ آن ذکر «لا حول ولا قوة إلا بالله ولا ملجأ من الله إلا إليه» است. ای ابوهریره می‌دانی حق خدا بر بندگانش و نیز حق بندگان بر خدا چیست؟ ابوهریره می‌گوید: گفتم خدا و رسولش می‌دانند. فرمود: حق خدا بر بندگان این است او را بپرستند و هیچ چیز را برایش

۱- نگاه کن به روایات از ابوهریره در صحیح مسلم، ج ۸ ص ۶۶ و النسائی ج ۴ ص ۹. اما روایات او از علی در صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۶۰ و النسائی ج ۱ ص ۸۴ آمده است.

۲- رجال البرقی ص ۶ و رجال ابن داود ص ۲۸۱

۳- رجال الطوسی ص ۵۶

۴- قاموس الرجال، شوشتری، ج ۷ ص ۴۳۶ به روایت از ابن ابی الحدید

شریک قرار ندهند و حق بندگان بر خدا این است که هیچ بنده‌ای را که چنین باشد، عذاب ندهد^(۱).

کمیل یک حدیث قدسی را هم از ابوهریره از پیامبر با همین سند سابق روایت کرده است، لکن در روایت آن قاطع نبوده و می‌گوید: به نظرم رسول خدا ﷺ گفت خدای عزوجل (در رابطه با کسی که از گنج فوق‌الذکر خودار باشد) می‌فرماید بنده‌ی من خود را تسلیم (خدای خود) کرد^(۲).

کاتب و منشی خصوصی امیرالمؤمنین و حضور در این قافله:

یکی از نزدیکان علیؑ تابعی بزرگوار عبیدالله بن ابی‌رافع بنده‌ی آزاد شده‌ی پیامبر ﷺ است که کاتب امام علی بود^(۳). البته پسران ابورافع اعم از عبیدالله و برادرانش یتیم و تحت رعایت علیؑ بودند^(۴). علی سرپرستی و تربیت آنان را در خانه‌ی خودش به عهده گرفت و هنگامی که عبیدالله به سن بلوغ رسید و رشد پیدا کرده، علی او را به خود نزدیک نموده و کاتب و منشی خود ساخت. او در پی عهده‌دار شدن این مسولیت کتابی را درباره‌ی وقایع علی و یکی را نیز درباره‌ی کسانی که با او در جنگ شرکت نمودند^(۵)، نگاشت.

جعفر صادق از پدرش باقر از عبیدالله بن ابی‌رافع روایت کرده که او پشت سر ابوهریره نماز جمعه خواند که ابوهریره در این نماز سوره‌های جمعه و منافقین را قرائت کرد. عبیدالله می‌گوید: «هنگامی که ابوهریره نماز را تمام کرد پیش او رفته و گفتم شما سوره‌هایی قرائت کردی که علی بن ابی‌طالب نیز در کوفه آن‌ها را قرائت می‌نمود. ابوهریره گفت قرائت این دو سوره را در نماز جمعه از رسول خدا ﷺ شنیده‌ام»^(۶).

۱- این روایت و همچنین روایت ابواسحاق سبعی از کمیل در مسند امام احمد ج ۲ صص ۳۰۹، ۵۲۰،

۵۲۵، ۵۳۵ آمده است

۲- مسند امام احمد ج ۲ ص ۵۲۰

۳- بخاری ج ۶ ص ۵۲۰

۴- التاریخ الصغیر، بخاری ص ۴۱

۵- رجال آقای بحرالعلوم ج ۱ ص ۲۰۶

۶- صحیح مسلم، ج ۳ ص ۱۵ و منتقی ابن الجارود ص ۱۱۲

عبدالله روایت دیگری نیز ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله دارد راجع به قرائت سوره‌ی ﴿إِذَا
الْسَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ﴾ و به سجده رفتن در محل سجده از آن^(۱).

این که می‌گوییم عبدالله بن ابی‌رافع حدیث ابوهریره را روایت و آن را قبول کرده است. به این معنی است که خانواده‌ی ابورافع همگی روایت ابوهریره را پذیرفته‌اند. چون خانواده‌ی ابورافع جزو خانواده‌های شیعه و نخستین در کوفه‌اند که علی را یاری داده و همراه او و فرزندان‌ش جنگیدند و در حمایت از تشیع نخستین و توسعه‌ی آن کوشیدند. بلکه این خانواده یکی از سی خانواده‌ی کوفی هستند که مورد احترام شیعیان بوده و فضل حمایت از تشیع نخستین را به آنان بر می‌گردانند و بحرالعلوم ذکر این خانواده را بر همه‌ی خانواده‌ها مقدم داشته است.

چیزی که به طور اکید دلالت می‌کند، بر محبت خانواده‌ی ابورافع نسبت به ابوهریره و فرزندان‌ش، موافقت عثمان پسر عبدالله بن ابی‌رافع است با محرز پسر ابوهریره، در رفتن به سوی عبدالله بن عمر جهت طرح سوالی پیش او^(۲). چون این موافقت، دلیل است بر این‌که پسران عبدالله و ابوهریره با هم دوست و صمیمی بوده‌اند و هیچ وقت چیزی به نام تکذیب و دشمنی در میان آنان وجود نداشته است و تکذیب روایت شده درباره‌ی او چیزی جز اختراع و دروغ‌پردازی عقول متاخر نیست و بدون شک شیعه‌ی منصف امروزی حسن ظن خود نسبت به ابوهریره را از روی حسن ظن متقدمینی چون اولاد علی و مقربان و سلحشوران و کاتبان او بنا می‌نهد.

جمعی دیگر از اصحاب علی و روایت از ابوهریره:

جناح راست مبارک لشکر دفاع از این صحابی بزرگ عبارت است از گروه زیادی از تابعین معتمد از آنانی که از علی شنیدند، با او سر و کار داشتند و حدیث از او روایت نمودند و شاید با او همچون افراد فوق‌الذکر، همگام با او جنگیدند. اینان از نظر فضل و

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۳۵۵ و اما روایات عبدالله از علی در صحیح بخاری، ج ۴ ص ۷۲ و صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۸۵ و ج ۳ ص ۱۱۶ موجود است. یادآوری می‌شود که روایت مورد اشاره در سنن ابن ماجه نیامده است، بلکه در صحیح مسلم کتاب المساجد و مواضع الصلاه آمده است، آن هم نه از عبدالله بن ابی‌رافع بلکه یک راوی به نام ابورافع آن را از ابوهریره روایت کرده است.

(مترجم)

۲- التاریخ الکبیر، بخاری ج ۳ ص ۲۳۲ ق ۲

مقام درجات مختلفی دارند. از جمله‌ی طبقه‌ی عالی رتبه از مشاهیر فقها می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

- ابو عبدالرحمن سلمی از شخصیات معتمد و از بزرگان اصحاب علی^(۱)
- مسور بن مخرمه‌ی زهری رضی الله عنه صحابی کم سن که از علی^(۲) و ابوهریره^(۳) روایت کرده است.
- فقیه بزرگ ابوبرده، پسر صحابی بزرگ ابوموسی اشعری رضی الله عنه^(۴)
- عامر شعبی، قاضی و فقیه که از علی^(۵) و ابوهریره^(۶) حدیث روایت کرده و سپس بعد از علی همنشین و ملازم یاران او باقی ماند تا به واسطه‌ی ایشان آن مقدار از علم علی را که موفق به دریافت آن نشده بود، جمع‌آوری کند^(۷).
- نافع بن جبیر بن مطعم بن عدی، تابعی معتمد و امامی از ابنای صحابه^(۸) که از علی و ابوهریره^(۹) حدیث روایت می‌کند و سپس همدم و ملازم اصحاب علی باقی می‌ماند، برای این که احادیث از دست رفته از علی را توسط آنان اخذ و جمع‌آوری نماید^(۱۰).

- ۱- روایت او از علی در صحیح بخاری ج ۹ ص ۷۹ و جاهای بسیار دیگری آمده است و نیز روایت او از ابوهریره در مسند ابن راهویه ج ۴ ص ۳۹ است که روایتی نادر است.
- ۲- التهذیب ج ۱۰ ص ۱۵۱
- ۳- روایت او در مسند امام احمد، ج ۲ ص ۴۰۱ آمده است
- ۴- روایتش از علی در سنن ابوداود، ج ۲ ص ۴۰۷ و همچون پدرش یکی از اصحاب علی است و نیز روایت او از ابوهریره در مسند امام احمد ج ۲ ص ۴۰۱ مندرج است.
- ۵- همچنان که در صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۰۴ آمده است
- ۶- روایتش در بخاری ج ۳ ص ۱۷۷ و غیر آن آمده است
- ۷- مانند خبری که از ابوجحیفه به نقل از علی در صحیح بخاری ج ۹ صص ۱۳ و ۱۶ روایت کرده است.
- ۸- التهذیب ج ۱۰ ص ۴۰۴
- ۹- روایت او از علی در سنن ترمذی ج ۱۳ ص ۱۱۶ آمده و به اثبات رسیده که حدیث از علی شنیده است و نیز روایت او از ابوهریره در بخاری ج ۷ ص ۲۰۴ موجود است.
- ۱۰- مانند روایت او از مسعود بن الحکم به نقل از علی که در سنن ابوداود ج ۲ ص ۱۸۲ آمده است

- و ابو امامه بن سهل بن حنیف شخصیتی معتمد از اولاد صحابه و بنا بر رای صحابی کم سن و سال^(۱).
- از طبقه‌ی دوم که از نظر فضل و شرافت پایین‌تر از طبقه‌ی مذکور می‌باشند، می‌توان افراد زیر را نام برد:
- عبدالملک پسر نوفل پسر حارث پسر عبدالمطلب پسر هاشم قریشی مکتبی به ابومخنف^(۲) معتمد و یکی از بزرگان نامدار شیعه. ملاحظه شود که این شخص شریف و اصیل، مطلبی و هاشمی، پدر بزرگش پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی رضی الله عنه است.
- عبدالرحمن بن الحارث بن هشام مخزومی فقیه که روایت او از ابوهریره را ابن ابی حاتم، بیان کرده^(۳) و یکی از راویان معروفی است که از علی حدیث روایت کرده است^(۴). دقت شود که پسرش ابوبکر به روایت از ابوهریره معروف است^(۵). همچنین است نوه‌اش عبدالملک پسر ابوبکر^(۶)
- خیثمه پسر عبدالرحمن بن ابی‌سبره کوفی که معتمد بوده و طلحه بن مصرف او را به ابراهیم نخعی تشبیه نموده است و از علی^(۷) و ابوهریره^(۸) حدیث روایت کرده است.
- و بالاخره محمد بن کعب قرظی فقیهی زاهد و یکی از روایت‌کنندگان از علی^(۹) و ابوهریره^(۱۰) و غیر آنان.

- ۱- روایت او از علی در مسند امام احمد ج ۱ ص ۷۹ و از ابوهریره در صحیح مسلم ج ۳ ص ۵۰ آمده است
- ۲- التهذیب ج ۶ ص ۴۲۵ که روایت او را از علی آورده است. لکن حدیث او به روایت از ابوهریره در مسند امام احمد، ج ۲ ص ۲۹۰ موجود است.
- ۳- الجرح و التعديل ص ۲۲۴، ج ۲ بخش دوم
- ۴- روایت او از علی در مسند امام احمد ج ۱، ص ۱۱۸ و سنن ابن ماجه ج ۱
- ۵- همچنان که در صحیح بخاری، ج ۳ ص ۱۴۷ و غیر آن آمده است
- ۶- الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۲۲۴، ق ۲
- ۷- التهذیب، ج ۳، ص ۱۷۸
- ۸- روایت او از ابوهریره در سنن ترمذی ج ۱۳، ص ۲۱۵ آمده است
- ۹- روایت او از علی در مسند امام احمد، ج ۱، ص ۱۹۵، آمده است
- ۱۰- روایت او از ابوهریره در سنن ابوداود، ج ۱، ص ۱۵۷ آمده است

شیعه از اتباع تابعین و تابعین آنان

دسته‌ای دیگر از شیعیان از اتباع تابعین و طبقات بعد از آنان، نقش جناح چپ لشکر مبارک و حامی ابوهریره رضی الله عنه را عملی ساخته، علومش را دریافت و به احادیثش استناد می‌کنند و محدثین، روایات آنان را در صحاح، سنن و سایر کتاب‌های خود، ثبت می‌نمایند. زیرا محدثین و از جمله مسلم و بخاری روایت شیعه را تا زمانی که در صدق، دینداری، ضبط حدیث و عدم دعوت به سوی تشیع ثابت قدم بودند، می‌پذیرفتند. چون تشیع در آن زمان مانند تشیع امروزی نبود، بلکه عبارت بود از محبت زیاد به علی و برتری دادن او تنها بر عثمان رضی الله عنه و او را از شیخین یعنی ابوبکر صدیق و عمر فاروق رضی الله عنهما برتر نمی‌دانستند و هر کس که محدثین، حدیث از او روایت کرده‌اند و یا به شیعه بودن موصوف شده است فقط همین حالت (برتری دادن علی بر عثمان) را داشته است و کسانی را که از این حد تجاوز نموده‌اند نپذیرفته‌اند و اقوال مبنی بر تجاوز برخی از کسانی که بخاری حدیث از آن‌ها روایت نموده، از این حد، به اثبات نرسیده است و اصلاً کسی که متجاوز از این حد باشد شیعه نامیده نمی‌شود، بلکه رافضی یا شیعه‌ی افراطی و غالی خواند می‌شود^(۱).

اعمش و رهبری قافله

پیشوا و طلایه‌دار این راویان، امام معتبر، نامدار و بزرگ، سلیمان بن مهران کوفی ملقب به اعمش استاد ابونعیم و عبیدالله بن موسی از محدثین معروف شیعه است. اعمش - همچنان که عجللی می‌گوید^(۲) - دارای تفکر شیعی بود و ابن داود حلی او را در شمار راویان ممدوح و تعریف‌شده‌ای به حساب آورده که صاحب نظران آنان را ضعیف ندانسته‌اند^(۳).

۱- این مطالب در هدی الساری مقدمه‌ی فتح‌الباری به طور کافی توضیح داده شده است

۲- التهذیب ج ۴ ص ۲۲۳

۳- رجال ابن داود، ص ۱۷۷

دانشجویان علوم الحدیث معتقدند که اعمش در کوفه، در پخش و نشر حدیث ابوهریره نقش اساسی داشته و دیوان‌های حدیث، مقدار بسیار زیادی از احادیث ابوهریره را که توسط اصحابش از او روایت شده است، در خود جای داده‌اند^(۱).

در صورتی که علی رضی الله عنه سخن مورد ادعای ایشان مبنی بر تکذیب ابوهریره را بر زبان جاری ساخته بود، بدون شک این سخن به گوش اعمش می‌رسید و از روایت احادیث ابوهریره امتناع می‌ورزید. چرا که اعمش توجه خاصی به جمع‌آوری احادیث و اخبار علی از طریق صحابه مبذول داشت تا جایی که بسیاری از احادیث روایت شده از علی، از طریق اعمش روایت شده است.

منصور بن معتمر در این مسیر:

از جمله‌ی شیعیان کوفه که به اعمش تأسی کرده و مسیر او را طی نمودند و حدیث ابوهریره را از اصحاب او روایت کردند، محدث معتبر، منصور بن معتمر است که شخصی حجت، مشهور به تقوی و صلاح و جودت حدیث است. آنچنان که عجلی گفته، تشیع منصور کم بوده و در این امر غلو نداشته است^(۲). ضمناً منصور از طریق حسن بصری و ابو حازم اشجعی و مجاهد نیز حدیث از ابوهریره روایت نموده است.

ابن اسحاق صاحب سیره

ابن داود حلّی، محمد بن اسحاق بن یسار، صاحب سیره معروف را نیز در زمره‌ی ممدوحین و از اصحاب محمد باقر و جعفر صادق^(۳) به حساب آورده و می‌دانیم که ابن اسحاق احادیث ابوهریره روایت کرده^(۴) و کتابش که در سیره و مغازی نوشته شده انباشته از ذکر خیر ابوهریره است.

شیعه‌ای از آن سوی یمن مسولیت نشر کتابی کمیاب و مشتمل بر تنها روایات ابوهریره را به عهده می‌گیرد

۱- همچنان که در صحیح بخاری ج ۳ صص ۱۸۵ و ۲۲۱ و ج ۶ ص ۱۵۸ و جاهای بسیار دیگر و همچنین در صحیح مسلم، ج ۱ ص ۳۹ و ۴۲ آمده است.

۲- التهذیب ج ۱۰، ص ۳۱۵

۳- رجال ابن داود حلّی ص ۲۹۷

۴- صحیح مسلم، ج ۵ ص ۱۲۴

ابوهریره رضی الله عنه یکی از شاگردان یمنی را به نام همام بن منبه فرا خوانده و او را در جلو خود نشاند. کاغذ و قلم را در دست او قرار داد و کتابی را بر او املا کرد که در حدود ۱۵۰ حدیث از مهم‌ترین احادیثی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود، انتخاب و در آن درج نموده بود. این کتاب بعداً به صحیفه‌ی همام بن منبه معروف شد.

سپس همام به نوبه‌ی خود این صحیفه را در اختیار شاگرد یمنی‌اش معمر بن راشد قرار داده و همه‌ی آن را به سمع او رساند. اما معمر صحیفه را شخصاً پخش نکرد، بلکه آن را در اختیار عده‌ی کمی از جمله عبدالرزاق بن همام صنعانی و عبدالله بن المبارک مروزی قرار داد و این دو شخص وقتی متوجه اهمیت این صحیفه شدند، عهده‌دار نشر و بخش آن گشته و نقش اساسی و مهمتر را در انجام این وظیفه عبدالرزاق بازی کرد. طالبان حدیث و دوستداران ابوهریره از بخاری و نیشابور برای نوشتن و شنیدن این احادیث به سوی عبدالرزاق روانه شدند. عبدالرزاق احادیث صحیفه را بر امام احمد بر خواند و او آن‌ها را در مسندش روایت نمود. همچنین آن‌ها را به استادان بخاری: اسحاق بن ابراهیم حنظلی معروف به ابن راهویه، اسحاق بن منصور، علی بن المدینی، یحیی بن جعفر، عبدالله بن محمد المسندی و غیر آنان شنوانید. بخاری هم آن‌ها را از استادانش به نقل از عبدالرزاق روایت نمود. امام مسلم نیز احادیث این صحیفه را از اساتید بخاری و غیر آنان روایت نمود و همچنین برخی از صاحبان دیگر کتب حدیثی، آن‌ها را روایت کردند. آری عبدالرزاق این تلاش فراوان را در راستای پخش این کتاب کمیاب ابوهریره متحمل شد.

عبدالرزاق از مشاهیر شیعه‌ی یمن است و ابن حجر، اقوال فراوانی را از علمایی که با او ملاقات داشته و پیش او درس خوانده‌اند، نقل کرده که در آن‌ها تصریح نموده‌اند به این‌که عبدالرزاق سخت به تشیع متمایل بوده است و هنگامی که به یحیی بن معین گفته شد که امام احمد حدیث عبیدالله بن موسی را به علت شیعه بودن رد می‌نماید. یحیی گفت: «عبدالرزاق - سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست - صد برابر از عبیدالله در این زمینه، شدیدتر بود»^(۱). یعنی درباره‌ی مقدم داشتن علی بر عثمان، چون مفهوم تشیع در آن زمان جز این نبود. اما در مقابل ابوبکر و عمر، خود عبدالرزاق گفته است: «سخین (ابوبکر و عمر) را به دلیل این‌که علی آنان را بر خودش برتری

می‌داد، برتری می‌دهم و اگر خودش آنان را برتری نمی‌داد من هم این کار را نمی‌کردم، از نظر خوار و بی‌اعتبار کردن خود، کافی است که علی را دوست داشته باشم، ولی مخالف قول او عمل کنم»^(۱).

شوشتری عبدالرزاق را در قاموس رجال الشیعه^(۲) ذکر کرده و خبری را راجع به شیعه بودن او به نقل از نجاشی آورده و گفته است: «طوسی بحث عبدالرزاق را در کتاب الرجال ذکر نموده است».

خواننده، حدیث عبدالرزاق را به روایت از معمر از همام از ابوهریره به آسانی در صحیحین مسلم و بخاری پیدا می‌کند^(۳).

شیوخ شیعه نشر حدیث ابوهریره را در کوفه پی می‌گیرند

اما عقب‌دار و پس قراول لشکر، با این که دفاع کنندگان و حامیان ابوهریره پایان‌پذیر نیستند و پرچم حسب او تا روز قیامت - انشاءالله - برافراشته خواهد ماند، متشکل از طبقه‌ی دیگری از شیعیان کوفه و غیر آنان است که در پی طبقات فوق‌الذکر آمده و بر نشر و پخش مرویات او دوام پیدا کردند.

اول آنان حافظ قهرمان و دلیر ابونعیم

طلایه‌دار این راویان، حافظ موثق ابونعیم بن دکین کوفی است، کسی که بخاری در صد و نود جا از صحیحش حدیث از او روایت کرده است. این شخص حجت بوده «جز این که عقیده‌ی شیعی اما به دور از غلو و سب داشته است»^(۴). تا جایی که می‌گفت: «هیچ وقت حافظان حدیث سب و دشنامی را از من نسبت به معاویه یادداشت نکردند»^(۵). ابونعیم با این سخن خود می‌خواهد بگوید که او اهل سب و دشنام به غیر معاویه، از صحابه نیز نبوده است و اغلب شیعیان صدر اول این گونه بودند و شیعه

۱- همان

۲- قاموس الرجال، ج ۵ ص ۳۲۱

۳- برای مثال به بخاری، ج ۱ ص ۴۵، ج ۶ صص ۷۳ و ۷۵، ج ۸، ص ۱۵۳ و ۱۵۹ ج ۹، ص ۴۵ و ۵۳ و

مسلم، جدول ۵ صص ۷، ۳۸ و ۸۸

۴- بخشی از سخنان ذهبی در میزان الاعتدال ج ۲ ص ۲۲۹

۵- التهذیب، ج ۸ ص ۲۷۶ و در هدی‌الساری به شیعه بودن او اشاره شده است

بودن آنان فقط در حبّ زائد برای علی^(ع) و برتری دادن او بر عثمان^(ع) خلاصه می‌شد.

قابل ذکر است که ابونعیم یکی از قهرمانانی است که در محنت مخلوق بودن قرآن در کنار امام بزرگوار احمد، بن حنبل ایستاد و استقامت زائد الوصفی از خود نشان داد، آن‌گاه که شدت علاقه به افکار فلسفی یونانی، معتزله را وادار به شکنجه‌ی حاملان عقیده‌ی ناب و صحیح کرد و این قول از ابونعیم وقتی که شمشیر برنده را در برابر او تکان دادند، معروف شد که گفت: «دنیا نزد من از دکمه‌ی پیراهنم بی‌ارزش‌تر است» و به خاطر مقاومتی که از او مشاهده کردند از کشتن او بیمناک شدند. در حالی که او آن وقت پیرمردی کهنسال بود.

ابونعیم احادیث فراوانی از ابوهریره روایت کرده^(۱) و نیز وقایع حیات او را پیگیری و نقل نموده است، همچنان که این مطلب از لابلای شرح حال ابوهریره در طبقات ابن سعد به وضوح پیداست.

شیعه‌ای زاهد از پرچمداران تالیف در کوفه، مسندش را از حدیث ابوهریره انباشته می‌سازد

سپس زاهد عابد و موثق، عالم به قرائت‌های قرآن، عبیدالله بن موسی عسی از کوفه، صاحب مسند و مشهور نزد متقدمین که «از بزرگان علمای شیعه بود»^(۲) تا آن‌جا که ساجی او را به افراط و تشیع منسوب کرده^(۳) و احمد غلو و زیاده‌روی او را در تشیع، با وجود پرهیزگاری و عبادتی که داشته، بر او عیب گرفته است^(۴) چرا که عبیدالله احادیث منکری را در رابطه با تشیع روایت نموده است^(۵).

شوشتری بحث او را آورده و به وجود روایات زیادی از او در کتاب الکافی کلینی و التهذیب طوسی اشاره نموده است^(۶).

۱- برای مثال رجوع شود به صحیح بخاری، ج ۱ صص ۳۸ و ۷۷ و ج ۳، صص ۱۴۵ و ۱۷۷

۲- سخن ذهبی در تذکره الحفاظ، شرح حال شماره ۳۴۳

۳- التهذیب ج ۷ ص ۵۳

۴- هدی الساری مقدمه فتح الباری ص ۴۲۲

۵- طبقات ابن سعد، ج ۶ ص ۴۰۰

۶- قاموس الرجال ج ۶ ص ۲۳۲

نامبرده احادیثی را از ابوهریره روایت می‌کند^(۱). که در میان آن‌ها حدیثی است که از طریق ابوالزناد، از اعرج، از ابوهریره روایت شده است^(۲). چیزی که دلالت می‌کند بر این که او همه‌ی احادیثی را که در نسخه‌ی حجیم و بزرگ ابوالزناد وجود دارند را روایت می‌کرده است، نسخه‌ای که همتای صحیفه‌ی همام بن منبه مذکور در فوق است.

علاوه بر همه‌ی کسانی که ذکرشان رفت، تعداد بسیار زیادی از احادیث ابوهریره در تمامی کتب حدیثی، توسط گروه کثیری از کوفیان از کسانی که به تشیع معروف نبوده بلکه فقط به حب فراوان برای ذریت علی شهرت داشته‌اند، روایت شده است. از جمله توسط امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت رضی الله عنه که شاگردی او برای جعفر صادق معلوم است و علاقه‌ی زیادی هم به زید بن علی و پسرش داشت. همچنین توسط سفیان ثوری که ابن دواد حلی او را در «شمار ممدوحینی که همکاران او را ضعیف ندانسته‌اند به حساب آورده است» و هکذا سفیان بن عیینه کوفی و سپس مکی، که ابن داود او را نیز ذکر کرده و صراحتاً ستوده است، عثمان بن ابی شیبه، ابوبکر بن ابی شیبه صاحب «مصنف» و غیر آنان.

پس چنانچه امام علی کلماتی مبنی بر تکذیب ابوهریره گفته بود، حتما در کوفه شایع می‌شد و اینان از آن مطلع می‌شدند.

حاکم نیشابوری سهم خود از پاداش را می‌برد

سپس ابو عبدالله حاکم نیشابوری صاحب «المستدرک علی الصحیحین» مستدرک را از حدیث ابوهریره انباشته کرده و بخش مفصلی را به فضایل ابوهریره و دفاع از او اختصاص داده است. حال، حاکم نیشابوری کسی است که برخی او را به خاطر علاقه و حب زیادی که به علی داشته و حتی به علت این علاقه‌ی مفرط وادار به تصحیح تعدادی از احادیث ضعیف نیز شده است، شیعه به حساب آورده‌اند. ذهبی گفته است^(۳) «حاکم شیعه‌ای است که به این تفکر معروف شده بدون این که اعتراضی نسبت به شیخین (ابوبکر و عمر) داشته باشد».

۱- همچنان که در صحیح مسلم ج ۲، ص ۸۷ و ج ۴، ص ۲۲۲ و ۱۲۶ آمده است

۲- سنن دارمی، ج ۱ ص ۳۱۸

۳- میزان الاعتدال، ج ۳ ص ۸۵

آیا نمی‌توان از این بزرگان درس عبرتی گرفت؟

البته ما پند و درس خوبی از رای و نگاه این بزرگان می‌آموزیم. اما کسانی که دل‌هایشان آکنده از تعصب است هرگز نمی‌خواهند از چنین عبرت‌هایی استفاده کنند، در حالی که -قسم به خدا- از آنان دور نبوده و در دسترس آنان قرار دارد. ولا حول ولا قوة إلا بالله.

گروهی از محدثین بزرگ که شیعیان آنان را شیعه می‌دانند، حدیث از ابوهریره روایت کرده‌اند

گروه دیگری وجود دارند که به احادیث ابوهریره توجه نموده‌اند، از شاگردان خودش یا از طبقات متاخر که منابع حدیثی ما، آنان را به عنوان شیعه ذکر نکرده‌اند، لیکن کتب رجال شیعه آنان را به شیعه بودن موصوف ساخته و به ستایش و توصیف آنان پرداخته‌اند.

داماد ابوهریره و معروف‌ترین شاگردانش که شیعه او را موثق می‌داند:

از این راویان است، مشهورترین شاگردان ابوهریره و شوهر یگانه دخترش، تابعی بزرگوار، پسر صحابی، صحابی زاده، سعید بن المسیب پسر حزن قریشی. چرا که کشی اخبار فراوان را پیرامون موالات سعید بن المسیب برای علی پسر حسین نقل کرده و گفته است امیرالمومنین علی، او را در دامن خود پرورده است^(۱). آیا چنین کسی رای علی را درباره‌ی ابوهریره نشنیده است، با این‌که در دامن او و زیر پرورش او بوده است؟ و چگونه علی به او اجازه می‌دهد که دختر دروغ‌گوترین مردم را به زنی بگیرد، در حالی که ولی امر و سرپرست او بوده است؟ شما بگویید ای مردم!

برقی و طوسی نیز سعید بن المسیب را در شمار اصحاب علی بن حسین ذکر نموده‌اند^(۲) و شیخ مفید بن مطهر حلی در بخش اول کتابش که آن را به راویان موثق و معتبر اختصاص داده است، او را از جمله‌ی رجال معتبر شیعه دانسته و گفته است کشی روایتی را نقل نموده دال بر این‌که «سعید از پیروان علی بن حسین علیه السلام بوده

۱- رجال کشی، ص ۱۰۹

۲- رجال برقی، ص ۸ و رجال طوسی ص ۹۰

است»^(۱). وی در ادامه می‌نویسد: پدرش مسبب بن حزن که کنیه‌اش ابوسعید بود، امیرالمومنین علیه السلام را وصی خود قرار داد^(۲).

بی‌گمان احادیثی که ابن‌المسیب از ابوهریره روایت کرده بیش از حدی است که بتوان آن‌ها را برشمرد. زیرا ابن‌المسیب معروف‌ترین شاگرد و وارث علم او بوده و هیچ یک از صفحات کتب حدیث از حدیث او خالی نمی‌باشد و از لحاظ دلیل کافی است این‌که فقط صحیح بخاری در صد و بیست و شش جای صحیح حدیث او را به روایت از ابوهریره آورده و صحیح و مسلم نیز بیش از این مقدار از این احادیث را در خود جای داده است.

زین‌العابدین، گواهی با ارزش و پر محتوایی را ارائه می‌دهد

کشی شرح حال سعید بن‌المسیب را با اثر بسیار مهمی به پایان می‌برد، زیرا با سندی که به علی ابن‌الحسین زین‌العابدین رضی الله عنه می‌رسد، روایت کرده که گفت: «سعید بن‌المسیب داناترین مردم است نسبت به آثار گذشته و بافهم‌ترین مردم زمان خودش است»^(۳).

دیدیم که سعید خود را وقف حدیث ابوهریره نمود و در زمان حیات علی بن‌حسین رضی الله عنه حدیث از او نقل می‌کرد. بنابراین قول علی شامل حدیث ابوهریره نیز شده و اقراری است ضمنی به صحت آن‌چه سعید از ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده است.

پس آیا اگر حرف شما درست است، چرا زین‌العابدین نگفت: سعید در صورتی که حدیث ابوهریره را روایت نمی‌کرد، داناترین مردم می‌بود؟ و چرا نگفت: سعید اگر سادگی که حقیقت ابوهریره را از او پنهان کرده است را نداشت، فهمیده‌ترین انسان‌های زمان خودش به حساب می‌آمد؟ یا این‌که چرا نگفت: اگر نافرمانی - که او را وادار کرد تا نصیحت امیرالمومنین را به گوش فراموشی سپرده و با دختر ابوهریره ازدواج کند و حدیث ابوهریره را روایت نماید - در او موجود نبود، با هوش‌ترین مردم زمانش محسوب می‌گردید؟

شما بگویید و داوری کنید ای مردم!

۱- رجال حلی، ص ۷۹

۲- همان ص ۱۷۰

۳- رجال کشی، ص ۱۱۰

از جمله دلایلی که بیانگر اعتماد زیاد ابن‌المسیب به روایت ابوهریره است، قول امام شافعی است آن‌جا که می‌خواهد دلایل قبول خبر واحد و حجت بودن آن را بیان کند که گفته است: «می‌بینیم که سعید در مدینه می‌گوید: ابوسعید خدری به روایت از پیامبر راجع به صراف‌ی به من خبر داد و حدیث او سنتی را به اثبات می‌رساند و می‌گوید: ابوهریره به روایت از پیامبر ﷺ برایم حدیث کرد و روایت او سنتی را ثابت می‌سازد و از فردی غیر از آنان روایت می‌کند باز هم حدیثش سنتی را ثابت می‌کند. عروه را نیز می‌بینیم که می‌گوید: عایشه به من خبر داد که: ان رسول الله قضی ان الخراج بالضمان

[رسول خدا ﷺ مقرر کرد که درآمد (شیئی) در برابر ضمانت آن شی به کسی تعلق می‌گیرد]

«این خود نیز سنتی را ثابت می‌نماید. همچنین عروه موارد زیاد دیگری را از طریق عایشه از پیامبر روایت می‌نماید و آن‌ها را به عنوان سنت ثابت، منشاء حلال و حرام می‌داند»^(۱).

بر این اساس ابن‌المسیب به حدیث ابوهریره، در زمینه حلال و حرام استناد کرده ولو این‌که ابوهریره به تنهایی آن را روایت نموده باشد و این خود دلیل بر اعتماد کامل او به ابوهریره است. بحث از عایشه هم به این خاطر به میان آمد تا دلیلی باشد بر این‌که اصطلاح شافعی در تثبیت سنن به معنی اعتماد کردن در حلال و حرام به آن‌ها است و ضمناً فقها شرایط احادیث مورد استناد در زمینه‌ی حلال و حرام و عقاید را سخت‌تر از شرایط احادیث دال بر فضایل در نظر می‌گیرند.

یکی از یاران مدینه‌ای زین‌العابدین، سرپرستی نشر کتابی نادر از ابوهریره را به عهده می‌گیرد

یکی از آنان ابوالزناد عبدالله بن ذکوان است که شخصی است موثق و طوسی او را از جمله‌ی یاران علی بن حسین علیه السلام به حساب آورده است^(۲). ابوالزناد راوی همان نسخه‌ی مشهوری است که اعرج آن را از ابوهریره روایت کرده و همتای صحیفه‌ی همام بن منبه و محتوی احادیث مندرج در آن است و جز ابوالزناد

۱- الرساله، ص ۴۵۳

۲- رجال طوسی، ص ۹۶

کسی آن را از اعرج روایت نکرده است. اما تعداد فراوانی از راویان آن را از ابوالزناد شنیده‌اند. مانند امام مالک، ثوری، ابن عیینه، شعیب بن ابی حمزه و غیر آنان. امام بخاری هم در صحیحش در صد و چهل و پنج جا احادیث نسخه‌ی مورد اشاره را توسط شاگردان افراد فوق‌الذکر، تخریح نموده است و نیز تمامی صاحبان کتاب‌های حدیث احادیث آن را با ذکر سند آورده‌اند.

رازی بزرگ و غافلگیر کننده

فصل گذشته کلا در بیان اثبات موثق و معتبر بودن ابوهریره بود از نگاه یاران و فرزندان امام علی و شیعیان صدر اول، به قرینه‌ی روایت ایشان از او و سکوت اقراریشان در مقابل شاگردانشان، آنانی که احادیث ابوهریره را دست به دست روایت کرده‌اند.

اما رازی را که تا کنون مخفی نگاه داشته بودم، وقت آن رسیده است که آن را از دست ما دریافت نمایی و آن این است که ابن داود حلی متولد ۶۴۷ هـ را می‌بینیم در بخش اول از کتابش که آن را به افراد ممدوح مورد پسند اختصاص داده است، بحث ابوهریره را به میان کشیده و چنین می‌نویسد: «عبدالله^(۱) ابوهریره، معروف و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و شیخ طوسی در کتاب الرجال از او یاد کرده است»^(۲).

بنابراین معلوم می‌شود که بدعت لکه‌دار کردن ابوهریره و تکذیب او پیش از زمان ابن داود حلی وجود نداشته و این ابن ابی‌الحدید بود که این بدعت را ایجاد و شیعیان بعد از خودش را درگیر این جنگ سخت نمود.

همچنین روشن شد که نیامدن نام ابوهریره در چاپ فعلی کتاب منسوب به طوسی که شیخ تمامی طوایف شیعه در همه‌ی عصور به حساب می‌آید، دلیل بر این است که این کتاب بعد از ابن داود حلی دستخوش تحریف و دستکاری گشته است.

پس ای مردم عبرت بگیرید!

عبرت بگیرید ای مردم و از راه پیمان شکنان برگردید و به راه روشن راه‌یافتگان پیوندید. زبان را از طعنه زدن به سابقین در دین نگاه دارید و جزو کسانی نباشید که

۱- در الاصابه فی تمییز الصحابه از چندین طریق روایت شده که اسم ابوهریره عبدالله بوده است.

(مترجم)

۲- رجال ابن داود حلی ص ۱۹۸

در روز قیامت به سبب دشمنی با اصحاب رسول خدا ﷺ هلاک می‌شوند. زیرا کسانی که در روز قیامت مورد مخاصمه‌ی یاران رسول پیامبر قرار گیرند، هلاک خواهند شد. ماجراهای گذشته را کنار بگذارید چون خداوند حکم خود را درباره‌ی آن‌ها صادر کرده است. در انجام وظیفه‌ی اعتقادی و عملی خود بکوشید و زبان خود را با هر هیاهوکننده‌ای که اعتنایی به دین ندارد، در کاری که به تو مربوط نیست رها مکن. چرا که خداوند اجر نیکان را ضایع نمی‌گرداند^(۱).

ای دوستداران امیرالمومنین و ذریتش ﷺ!

بر آخرت خود حریص باشید، حب ابوهریره ﷺ را در دل خود قرار دهید و در نمازهایتان برای او دعا کنید. اینک برای شما ثابت گردید که امامانتان حدیث از او روایت کرده‌اند و برای شما ثابت کردیم که سلحشوران علی ﷺ فرماندهان اداره‌ی پلیس او، منشیانش، بزرگان قبایلی که پیرو او بودند، یارانش و تمامی شیعیان نخستین، حدیث از او روایت نموده و او را موثق دانسته‌اند و جز موضعی که ایشان داشته‌اند برای شما شایسته نیست. پس، از خواب غفلت بیدار شوید و از جهالت ناشی از تعصب به خود آید و راه اهانت کنندگان را رها کنید، باشد که موفق و کامیاب گردید!

۱- اقتباس از سخنان ابن‌العربی در کتاب العواصم من القواصم، ص ۱۸۰

سکوت همه‌ی علویان و هاشمیان نسبت به تضعیف ابوهریره

پیشگفتار

فصل سابق برای بحث و بررسی سکوت اختیارکردن امیرالمومنین علی علیه السلام از جرح و تکذیب ابوهریره ترتیب داده شد، چیزی که از روایت یاران و سربازان علی اعم از صحابه و تابعین، از ابوهریره و همچنین از روایت فرزندان و نوه‌هایش و هکذا شیعیان صدور اول، از او، استنتاج می‌شود.

اما این فصل را به بیان سکوت کسانی اختصاص می‌دهیم که حدیث از ابوهریره روایت نکرده‌اند، مانند برخی از ابنا و احفاد علی، طلاب حدیث از فرزندان عقیل و جعفر دو برادر علی و پسران عمویش عباس که سکوت اینان را هم از روی روایت شاگردانشان از ابوهریره و همچنین از روی دست به دست کردن حدیث او با استفاده از واسطه و منع نکردن این شاگردان از این روایت و دست به دست کردن‌ها، دریافتیم. امری که ما را وامی‌دارد تا قاطعانه و بدون هیچ شک و تردیدی بگوییم که احدی از آنان سخن مورد ادعای نظام و اسکافی را مبنی بر این که علی ابوهریره را تکذیب نموده، دریافت نکرده است.

پس فرق این فصل با فصل گذشته در این است که افراد مورد اشاره در فصل سابق کسانی هستند که خودشان حدیث ابوهریره را روایت کرده و یا آن را به کار برده‌اند و روایت آنان سکوتشان را (از اقرار به ضعف ابوهریره) تایید می‌نماید. اما افراد مورد بحث در این فصل حدیث ابوهریره را روایت نکرده و آن را به کار نبرده‌اند، لکن سکوت اختیار کرده و با روایت حدیث ابوهریره و تداول آن از جانب شاگردانشان موافقت کرده و آنان را از این کار باز نداشته‌اند. و از محتوای این فصل به خوبی روشن خواهد شد که اهل حدیث استفاده کننده از مرویات ابوهریره، از هاشمیان و به ویژه از علویان دور نبوده‌اند تا بتوان گفت سخن مورد ادعا، به دست آنان نرسیده است، بلکه با خود ایشان بوده، برای آن شاگردی کرده و علوم آنان را دریافت و جمع‌آوری نموده‌اند.

ضمناً امکان ندارد در این‌جا در موضع رد گفته شود که مصاحبت استفاده‌کنندگان از حدیث ابوهریره با فرزندان علی و روایت‌کنندگان از او، سپس با کسانی که آنان را

درک کرده‌اند از علویان و بزرگان شیعه، موجب این نمی‌شود که آنان هر آن‌چه می‌دانند و از جمله سخن علی راجع به تکذیب ابوهریره را به این شاگردان منتقل کرده باشند. چرا که گاهی شاگرد استاد را همراهی می‌کند و به روایت از او معروف می‌شود. بدون این‌که بر همه‌ی علم او دست پیدا کند.

این چنین ردی وارد و قانع‌کننده نیست، چون این حرف چنانچه صحت داشته باشد، مانند جزئیات علوم و اخبار نیست، بل که بلاغ مهمی است که متضمن انذار و هشدار است نسبت به خطری جدی و بزرگ که به زعم ایشان ابوهریره (حاشا از او) مرتکب آن شده است. سپس آنان همچون حاملان علم علی از فرزندان و شیعیان او بارها و بارها از جانب گروه‌هایی پشت سر هم که آشکارا حدیث ابوهریره را دست به دست کرده و به آن استناد می‌کنند، تحریک می‌شوند اما هیچ وقت علیه آنان به هیجان نیامده و ذهنشان آماده‌ی این نمی‌شود تا سخن مهم علی را به آنان تذکر دهند. آیا این دلیل نمی‌شود برای صاحبان عقل و خرد؟ آیا این به مثابه‌ی یک اجماع سکوتی نیست برای رو کردن این سخن جعل شده بر زبان امام علی رضی الله عنه؟ همچنین آیا ناآگاهی آنان را نسبت به اتهاماتی که در باب طرفداری از معاویه در ایام فتنه، به ابوهریره زدند، روشن نمی‌سازد؟

از سوی دیگر، عدم احاطه‌ی یک شاگرد به همه‌ی علم استاد به معنی ضایع شدن کل علم استاد نیست. چون جمع‌آوری روایات این استاد از جانب تعداد زیادی از دیگر شاگردان استاد به کمال می‌رسد و از جمع بین این فصل و فصل گذشته، جمع کثیر و قابل توجهی از فرزندان و نوه‌های علی و اصحاب شاگرد برای او به هم می‌پیوندد که احتمال غفلت از سخنان مهمی که بر زبان علی جاری شده است، غیر ممکن به نظر می‌رسد و هر کس قلبش از تپش افتاده و یا نمی‌خواهد عینک تاریک را در فضای غبارآلود از روی چشمانش بردارد، چنین کسی اگر کاغذی مبنی بر توثیق و معتبر دانستن ابوهریره را با مهر و امضای علی رضی الله عنه در اختیارش قرار دهیم و با دست خود آن را لمس کند، بهره‌ای از آن نبرده و او را قانع نمی‌سازد.

حال اگر تایید کنندگان این سخن منسوب به علی، بر نظر خود اصرار می‌ورزند، در این صورت باید سبب مخالفت این بزرگان - که به حب علی معروف شده‌اند - را توجیه و تفسیر نمایند!

همچنین در فصل گذشته روایت و سکوت علی بن حسین و دو پسرش عمر و محمد و نیز روایت و سکوت جعفر بن محمد و ابن الحنفیه و پسرش حسن و محمد بن عبدالله بن حسن المثنی را ثابت نمودیم و در فصل مربوط به توثیق ابوهیره از روایت و سکوت صحابه‌ی مورد قبول شیعه مانند ابویوب، جابر و ابن عباس یاد کردیم.

بدین سبب افراد باقی مانده از فرزندان علی، بستگان ابوطالب و عباسیان، این فصل را به خود اختصاص خواهند داد. سپس بحث کسانی را پیش می‌کشیم که در حکم آنان می‌باشند مانند طرفدارانشان از یاران علی خواه از صحابه باشند یا از تابعین، یا از طبقاتی که علی را درک نکرده‌اند اما علم او را به دست آورده‌اند.

بر این اساس در ابتدا سکوت حسن و حسین علیهما السلام را توضیح خواهیم داد و سپس به ترتیب از سکوت ذریت آن دو بزرگوار و بعد از سکوت فرزندان محمد بن علی و عمر بن علی و نیز از سکوت عباسیانی که پیش از تشکیل دولتشان وفات یافتند و همچنین درباره‌ی سکوت فرزندان عقیل و جعفر برادران علی و ام‌هانی خواهرش و پس از آن راجع به سکوت یاران علی و کسانی که رابطه‌ی محکمی با هاشمیان داشتند؛ مانند خانواده‌ی ابورافع و معروف بن خربوز که شیعه بودند و نیز درباره‌ی سکوت کسانی که با آن ارتباط نداشتند و به تشیع هم معروف نبودند بحث خواهیم کرد.

فهم أطبقو سکتا و عف لسانهم و سکت جمیع إلهاشمیین یکمّل
[پس آنان سکوت اختیار نموده و زبان خود را (از زدن تهمت دروغ به ابوهیره) پاک نگاه داشتند و سکوت همه‌ی هاشمیان بر مطلب مهر تایید نهاد]

خودداری حسن و حسین علیهما السلام از خدشه دار کردن سیمای ابوهیره

حسن یاران بسیاری در میان راویانش دارد که حدیث ابوهیره را روایت نموده‌اند، اما هرگز آنان را از این کار باز نداشته است و گاهی از کنار مسجد جدش پیامبر صلی الله علیه و آله رد می‌شد و می‌دید حلقه‌هایی از شاگردان پیرامون او نشسته و احادیثش را می‌شنوند و می‌نویسند، اما او از این کار جلوگیری نمی‌کند.

اصحاب حسن

از یاران حسن می‌توان به محمد بن سیرین امام وقت خود، عکرمه مولای ابن عباس و ابو مجلز لاحق بن حمید، اشاره کرد.

اصحاب حسین

- از اصحاب حسین نیز می‌توان افراد زیر را نام برد:
- سنان بن ابی سنان دؤلی که از حسین^(۱) و ابوهریره^(۲) روایت کرده است.
 - بشر بن غالب اسدی که از هر دو روایت نموده است^(۳).
 - عامر شعبی^(۴)
 - و بالاخره شاعر معروف فرزددق بن غالب تمیمی که حدیث از ابوهریره^(۵) روایت کرده و در او نوعی از تشیع (با مضمونی که آن زمان برای تشیع وجود داشت) بود و حب واضحی در اشعار و ابیاتی که در حضور حسین به ویژه در اشعاری که هنگام ملاقات با او در حین خروج از مکه و حرکت به سوی عراق، سروده بود، دیده می‌شود^(۶).

سکوت فرزندان حسن و حسین علیهم السلام:

- برخی از محدثین که شاگرد نوادگان ایشان بوده‌اند:
- از نسل حسن می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:
- زید پسر حسن بن علی بن ابی‌طالب و از یارانش عبدالرحمن بن ابی‌الموال^(۷)
 - پسرش حسن بن زید و از یارانش محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌ذئب، محمد بن اسحاق، مالک، ابن ابی‌الزناد و وکیع^(۸)
 - محمد بن عمرو بن حسن بن علی بن ابی‌طالب و مادرش رمله دختر عقیل بن ابی‌طالب.
- اضافه می‌شود که سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف احادیث فراوانی از محمد بن عمرو روایت کرده است^(۱).

۱- الجرح و التعديل ص ۲۵۲ ج ۲ ق ۱

۲- بخاری ج ۷، ص ۱۸۰ و مسلم ج ۷ ص ۳۱

۳- الجرح و التعديل ص ۳۶۳ ج ۱ ق ۱

۴- التهذيب ج ۲ ص ۳۴۵

۵- الجرح و التعديل ص ۹۳ ج ۳ ق ۲

۶- در کتاب الاغانی نوشته‌ی ابوالفرج اصفهانی آمده است

۷- التهذيب ج ۳ ص ۴۰۶

۸- همان، ج ۲ ص ۲۷۹

- عبدالله پسر حسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه و مادرش فاطمه دختر حسین بن علی. که مالک و ثوری نیز حدیث از عبدالله روایت نموده‌اند.

از نسل حسین نیز می‌توان افراد زیر را نام برد:

- حسین پسر علی پسر حسین بن علی بن ابی‌طالب که عبدالله بن المبارک^(۲) افتخار شاگردی او را داشته است.

- عبدالله بن علی بن الحسن بن علی که موسی بن عقبه از او روایت کرده است^(۳).

- عمر پسر علی بن الحسین بن علی که محمد بن اسحاق از او روایت کرده است.

- زید بن علی بن الحسین بن علی، استاد زهری، اعمش و شعبه.

- پسرش حسین بن زید بن علی بن الحسین استاد درآوردی و ابومصعب زهری راوی موطا امام مالک.

از پسران جعفر صادق:

- محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب که دو استاد بخاری: ابراهیم بن المنذر الحزامی و یعقوب بن حمید بن کاسب و نیز استاد مسلم: محمد بن ابو عمر العدنی، با او همدمی و مصاحبت داشته‌اند.

- اسحاق بن جعفر بن علی که ابراهیم بن المنذر و یعقوب بن حمید بن کاسب از او روایت کرده‌اند.

- علی بن جعفر بن محمد که نصر بن علی الجهضمی و سلمه بن شیبب و بعضی از اساتید بخاری از او روایت کرده‌اند.

- و بالاخره علی پسر عمر پسر حسین بن علی استاد یزید بن عبدالله بن الهاد.

هر کس اسانید ابوهریره را در صحیحین بخاری و مسلم مورد بررسی قرار دهد، کثرت روایت این راویانی که از حسن و حسین و ذریت آن دو، روایت کرده‌اند را به وضوحی در می‌یابد و نیز متوجه کثرت ورود نام آنان در زمره‌ی اساتید صحیحین

۱- الجرح و التعديل ص ۲۹ ج ۴ ق ۱ و التهذيب، ج ۹، ص ۳۷۱ و از مثال‌های روایت سعد از او می‌توان به احادیث بخاری، ج ۱، ص ۱۴۰ اشاره کرد.

۲- روایت ابن‌المبارک از حسین در سنن نسائی، ج ۱ ص ۲۶۳ آمده است

۳- التهذيب ج ۵، ص ۳۲۵

می‌شود و ما قصد ایجاز داشتیم و گرنه ذکر شماره‌ی صفحات مشتمل بر روایت حدیث ابوهریره از جانب آنان و هکذا بیان و تعیین صفحات محتوی روایت آنان از علویانی که از ذکر نامشان خودداری شد، کاری است آسان و قابل دسترسی. چون این روایات یا در صحیحین یا در سنن اربعه و یا در مسند امام احمد درج گردیده‌اند.

محمدیان و عمریان و بیان سکوت آنان

خود محمد بن حنفیه مستقیماً حدیث از ابوهریره روایت کرده و روایت او را در فصل سابق آوردیم. لکن پسرانش وقتی دیدند پدرشان حدیث از ابوهریره روایت می‌کند سکوت اختیار کرده و هیچ‌گونه طعنه و تخریحی نسبت به ابوهریره از خود نشان ندادند.

از ابنای محمد می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

- عبد بن محمد بن علی بن ابی‌طالب که زهری و عمرو بن دینار از او روایت کرده‌اند.

- ابراهیم بن محمد بن علی بن ابی‌طالب که محمد بن اسحاق از او روایت کرده است.

از عمری‌های علوی نیز می‌توان افراد زیر را نام برد:

- محمد بن عمر بن علی بن ابی‌طالب، مادرش اسماء بنت عقیل بن ابی‌طالب که محمد بن اسحاق، ابن جریح و یحیی پسر سعید انصاری از او روایت کرده است.

- پسرش عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی‌طالب که مادرش خدیجه دختر

علی بن حسین رضی الله عنه است و درآوردی و ابن المبارک از او روایت کرده‌اند.

- پسر دیگرش عبیدالله بن محمد بن عمر، که ابن المبارک و ابویوسف قاضی شاگرد

ابوحنیفه از او روایت نموده‌اند.

روایت این همکاران از ابوهریره در صحیحین مسلم و بخاری آمده است.

سکوت ام‌هانی رضی الله عنها

آفرین بر ام‌هانی - همچنان که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز روز فتح مکه او را تحسین کرد.

ام‌هانی دختر ابوطالب و خواهر علی است. از شاگردان روایت کننده از ابوهریره،

این افراد به شاگردی ام‌هانی برخاستند:

- پسر پسرش یحیی بن جعد بن هبیره، ابوصالح، کریب مولای ابن عباس، یزید ابومره مولای عقیل، شعبی، عطاء، مجاهد و عروه ابن الزبیر.

عقیلیان هم از تجریح ابوهریره می پرهیزند

عقیل بن ابی طالب شخصا از طعنه زدن بر ابوهریره اجتناب کرد و یارانش را که از مشاهیر راویان ابوهریره بودند مانند حسن بصری، عطاء بن ابی رباح و ابوالسمان از روایت حدیث ابوهریره، باز نداشت.

بعد از خودش نوه اش عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب به روایت حدیث شهرت پیدا کرد و مادرش زینب صغری دختر علی بن ابی طالب بود و عده‌ی زیادی از دست‌اندر کاران حدیث ابوهریره مانند ابن جریر، زائده، ثوری و شریک به مقام شاگردی و مصاحبت او دست یافتند.

جعفری‌ها بر سکوت همدستان شدند

اول آنان عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه که مادرش اسماء دختر عمیس بود، زنی که بعدا همسر علی بن ابی طالب شد. علی عبدالله را بعد از کشته شدن پدرش در جنگ موته که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به وقوع پیوست با فرزندان خودش تربیت و سرپرستی کرد تا این که بزرگ شد و بالاخره در جنگ صفین یکی از فرماندهان جنگ بود و به عنوان عضوی از اعضای اهل حل و عقد (خبرگان طرف مشاوره) علی پذیرفته شد.

یکی از شاگردان عبدالله که حدیث ابوهریره را روایت می کردند، عروه بن الزبیر و یکی از استفاده کنندگان از حدیث ابوهریره عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی عادل عصر امویان بود.

سپس پسرش معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب، اعرج و زهری حدیث از او روایت کرده‌اند.

از همهی این‌ها در اسانید صحیح مسلم و صحیح بخاری تا می‌رسد به ابوهریره بحث فراوانی، وجود دارد.

عباسی‌ها نیز همین رویه را در پیش می گیرند

از جمله عبدالله ابن عباس بن عبدالمطلب که روایت او را از ابوهریره در فصل سابق بیان کردیم.

همچنین قثم بن العباس بن عبدالمطلب صحابی که علی بن ابی طالب رضی الله عنه او را امیر مدینه ساخت. این شخص که برادر شیری حسین بن علی است ابو اسحاق سبعی که از جمله‌ی روایت کنندگان و کاربران حدیث ابوهریره است، حدیث او را روایت کرده است. کثیر بن العباس بن عبدالمطلب هم از جمله‌ی آنان است که اعرج و زهری حدیث او را روایت کرده‌اند.

عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب کسی که علی او را امیر یمن ساخت و سلیمان بن یسار، عطاء بن ابی‌ریاح و ابن سیرین حدیث از او روایت نموده‌اند و همه‌ی این‌ها حدیث ابوهریره را روایت کرده‌اند.

این از ابنای عباس و اما از میان نوه‌های او به تعبیری از میان فرزندان روات نامبرده، می‌توان افراد زیر را نام برد.

- علی بن عبدالله بن عباس که حدیث او را زهری و منصور بن المعتمر روایت کرده‌اند.

- عبدالله بن عبیدالله بن عباس که یحیی بن سعید انصاری حدیث از او روایت کرده است.

- عباس بن عبیدالله بن عباس، ابن جریح و ایوب سختیانی حدیث از او روایت کرده‌اند.

- داود بن علی بن عبدالله بن عباس که اوزاعی، ابن جریح، ثوری و شریک از او روایت کرده‌اند.

قابل ذکر است که نام همه‌ی راویانی که از این عباسیان روایت کرده‌اند در اسناد صحیحین بخاری و مسلم تا به ابوهریره می‌رسد، آمده است.

سکوت یاران صحابی علی نسبت به جریحه‌دار کردن ابوهریره

افراد ذیل الذکر همگی صحابه و از یاران علی بوده‌اند و در عین حال هیچ‌گونه جرح و لومی نسبت به ابوهریره اظهار نداشته‌اند:

- جابر و ابوسعید خدری که در فصل گذشته از آنان یاد کردیم و همچنین است ابویوب.

- ابوذر غفاری رضی الله عنه که عده‌ای از روات ابوهریره از جمله سعید بن المسیب، ابو ادريس خولانی، عبید بن عمیر و ابو عثمان نهدی همنشین او بوده و حدیث از او روایت کرده‌اند.

- عمار بن یاسر رضی الله عنه که در جنگ صفین همراه علی بود و در همین جنگ کشته شد و تعدادی از روات حدیث ابوهریره مانند حسن بصری و منصور بن راشد مولای عمار بن یاسر، حدیث او را روایت کرده‌اند.

- سلمان فارسی رضی الله عنه که از یاران ابوهریره تابعی بزرگوار عبدالرحمن بن مل ابوعثمان نهدی حدیث از او روایت کرده‌اند.

- حذیفه بن الیمان رضی الله عنه که از یاران ابوهریره: ابوادریس خولانی و ابوالشعشاء حدیث از او روایت کرده‌اند.

- جریر بن عبدالله بجلي کوفی رضی الله عنه امیر بجيله در دو عصر جاهلیت و اسلام که از یاران ابوهریره نوه‌اش ابوزرعه بن عمرو بن جریر و شعبی حدیث از او روایت کرده‌اند.

- مقداد بن اسود رضی الله عنه یکی از بارزترین یاران صحابی علی که از یاران ابوهریره سلیمان بن یسار و عمیر بن اسحاق مولای بنی هاشم حدیث از او روایت کرده‌اند.

- سهل بن سعید ساعدی رضی الله عنه که زیاد عمر کرد و اخبار او راجع به حزن و اندوه وی برای حسین معروف می‌باشند و از یاران ابوهریره ابو حازم اشجعی و از دست‌اندرکاران حدیث ابوهریره ابن شهاب زهري حدیث از او روایت کرده‌اند.

- از صحابه از وزرای علی ابوالطفیل عامر بن وائله لیشی رضی الله عنه است یکی از صحابه‌ی جوان که «همراه امیرالمومنین علی رضی الله عنه بود و حدیث از او روایت کرد و جزو شیعیان و پیروان او بود و نسبت به علی در جایگاهی قرار دادشت و از شهرتی برخوردار بود که ما را از ذکر او بی‌نیاز می‌سازد. سپس با مختار بن ابوعبید در خونخواهی حسین قیام کرد و با مختار تا جایی پیش رفت که شهید شد اما مختار نجات یافت و پس از آن هم به حیات ادامه داد»^(۱).

از روایت کنندگان از ابوالطفیل از دست‌اندرکاران و ناشران حدیث ابوهریره از کسانی که نام آن‌ها در اسناد صحیحین بخاری و مسلم تا می‌رسد به ابوهریره آمده

است، می‌توان به قتاده بن دعامه السدوسی، سعید بن ایاس جریری، زهری، ابوالزبیر مکی، عکرمه بن خالد مخزومی و عمرو بن دینار، اشاره کرد.

آری این قراین نیز روی هم جمع شده تا برائت و پاکی زبان علی را از آن چه به او نسبت داده شده اعلام نموده و تاکید کنند که - بحمدالله - آنچه گفته‌اند اساسی ندارد، بل که همچنان که شعبی رضی الله عنه اظهار کرده است «آن اندازه که بر زبان علی رضی الله عنه دروغ ساخته شده بر زبان هیچ احدی از امت اسلامی بسته نشده است»^(۱).

انتقاد بر ابوهریره

رد برخی از احادیث ابوهریره از جانب نخعی و حنفیه:

عمل غریبی از تابعی و فقیه بزرگ ابراهیم بن یزید نخعی کوفی به چشم می‌خورد و آن این‌که او برخی از احادیث ابوهریره را که با قیاس‌های فقهی مخالف بوده رد می‌کرده است. و چون ابوحنیفه اعتماد فراوانی به مرویات حماد بن ابی سلیمان از نخعی، داشته می‌بینیم خود امام ابوحنیفه و برخی از یارانش از نخعی پیروی کرده و بعضی از احادیث ابوهریره را رد کرده‌اند.

لذا این اقدام نخعی و ابوحنیفه به عنوان مستمسکی از جانب منتقدان ابوهریره مورد استفاده قرار گرفته است. زیرا به ظاهر آن اکتفا کرده و با آن طبل زده و در صرنا دمیدند و سر و صداهای زیادی به راه انداختند. تا جایی که در دل مردمان مخلصی هم شک ایجاد نمودند.

بر این اساس ما - ان‌شاءالله - این موضوع را به طور مفصل مورد بحث قرار می‌دهیم و بدینسان بطلان حیل‌های مکاران را روشن می‌نماییم.

نخعی گفته است: «برخی از احادیث ابوهریره را به کار می‌گرفتند و برخی را نیز رها می‌ساختند»^(۱). همچنین گفته است: «دست‌اندرکاران علم حدیث در احادیث ابوهریره چیزی احساس می‌کردند و لذا به همه‌ی احادیثش عمل نمی‌کردند، مگر احادیثی که راجع به احوال دوزخ و بهشت بحث می‌کرد یا این‌که در باب تشویق بر عمل صالح بود و یا در مورد جلوگیری از کار بدی رسیده بود که در قرآن هم وجود داشت»^(۲).

نخعی خودش سبب جدایی انداختن در میان احادیث ابوهریره را توضیح داده و ادعانموده که ابوهریره فقیه نبوده است. همین ادعا حنفیه را جری ساخته تا بتوانند هر حدیث ابوهریره - که با قیاس جلی مخالفت داشته باشد - را رد نموده و بگویند: «هر یک از روایات ابوهریره که موافق قیاس است به آن عمل می‌شود و هر آن‌چه

۱- اصول السرخسی ج ۱ ص ۳۴۱

۲- البدایه و النهایه ج ۸ ص ۱۰۹

مخالف قیاس باشد در صورتی که امت (صاحب نظران) آن را بپذیرند به آن هم عمل می شود وگرنه قیاس صحیح از نظر شرع بر روایت او مقدم است. البته در موضوعاتی که باب رای درباره ی آن ها مسدود باشد» چون قیاس صحیح حجتی است که با قرآن، سنت و اجماع ثابت شده است. پس آنچه که از هر نظر مخالف قیاس صحیح باشد - به نظر آنان - مخالف کتاب، سنت مشهور و اجماع می باشد^(۱).

بجا است در این جا این نصوص را تحلیل کرده و رای حافظان حدیث را در مورد آن ها از نظر بگذرانیم:

اولین مخالف خشمگین امام ذهبی است و اعلام می دارد که «این (انتقاد نخعی از ابوهریره بی مورد است) بی مورد است چرا که مسلمانان از قدیم و جدید حدیث ابوهریره را به علت برخوردار بودن از حفظ، بزرگواری و اتقان حجت دانسته اند. گذشته از این که امثال ابن عباس با او مودبانه رفتار کرده و می گوید: «أفت یا أبا هریره» یعنی: «فتوی بده ای ابوهریره». و به همین سبب سخن او را به باد انتقاد گرفتند»^(۲).

«ابن عساکر هم از ابوهریره پشتیبانی کرده و این سخن ابراهیم نخعی را رد نموده است»^(۳). همچنین ابن کثیر تصریح کرده که کار کوفیان مردود می باشد و «جمهور با آنان مخالفند»^(۴).

به هر حال نخعی به علت داشتن این دیدگاه، از بعضی از مخالفات خود با حدیث ابوهریره پرده برداشته است. اما مقایسه ی فقهی که ابوهریره روایت کرده با فقه مورد قبول نخعی می تواند در این زمینه، برای داوری کردن به نفع یکی از آن دو طرف مرجع شناخته شود و می توان برای این کار به آوردن یک مثال اکتفا کرد:

رد گوسفند تصریه شده بعد از فروش:

یکی از این موارد حدیثی است از ابوهریره با مضمون رد گوسفندی که بعد از جمع شدن شیر زیاد در پستان هایش بر اثر بردارداری از دوشیدن آن، فروخته می شود به شرط این که مشتری یک صاع خرما را به عوض شیری که استفاده کرده است، به

۱- اصول السرخسی ج ۱ ص ۱۴۱

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۳۸ و میزان الاعتدال، ج ۱ ص ۳۵

۳- البدایه و النهایه، ج ۸ ص ۱۱۰

۴- همان منبع

همراه گوسفند به مشتری برگرداند که این حدیث را بخاری^(۱) روایت نموده و به دنبال آن فتوایی از ابن عباس آورده که موافق مفاد حدیث است. این گوسفند «مصره» نامیده می‌شود. بدین معنی که «شیر در پستان گوسفند صَری یعنی حبس شده و برای چند روز از دوشیدن آن خودداری می‌نمایند و تصریه در اصل به معنی حبس آب و جمع کردن آن آمده است». محفله نیز همان گوسفند مصره است. و بدین جهت محفله گفته می‌شود که شیر در پستانش جمع شده است.

جمهور فقها به مضمون این حدیث عمل کرده‌اند، مگر نحعی و به تبع او ابوحنیفه که آن را مخالف قیاس دانسته و رد کرده‌اند. و به تعبیری آن را مخالف مبادی عامه و اصول مقرر در شریعت دانسته‌اند. بدین معنی که آن را مخالف قیاس عام که عبارت است از عمل به مبادی و قواعد شریعت، تلقی کرده‌اند. لکن حقیقت این است که هرگاه نص ثابت شد به مثابه‌ی اصلی از اصول قلمداد گردیده و به صرف ظن به این که مخالف قیاس و اصول است، رد نمی‌شود.

چنین پیداست که این موضوع برای امام قاضی ابویوسف و زفر بن هذیل که از اکابر یاران ابوحنیفه می‌باشند روشن و واضح بوده و لذا رای او و نحعی را رد نموده و به حدیث عمل کرده‌اند.

ابن حجر گفته است «جمهور اهل علم به ظاهر این حدیث عمل کرده و ابن مسعود و ابوهریره طبق آن فتوی داده‌اند بدون این که هیچ یک از یاران رسول خدا با آنان از در مخالفت درآیند. همچنین عده‌ی بیشماری از تابعین و نسل بعد از آنان نیز با این مسئله موافق بوده‌اند. بدون تفاوت قائل شدن میان این که شیر دوشیده شده زیاد باشد یا کم و یا این که خرما از خرما‌ی منطقه باشد یا خارج از منطقه وارد شده باشد».

«اکثر حنفیه در اصل مسئله و دیگران هم در فروع آن به مخالفت برخاسته‌اند. حنفیه گفته‌اند: حیوان خریداری شده با عیب تصریه رد نمی‌شود و دادن صاع خرما هم لازم نیست و از میان آنان زفر به مخالفت ایستاده و رای جمهور را پذیرفته است. مگر در مسئله‌ی خرما که گفته است خریدار در میان رد یک صاع خرما و یا نیم صاع گندم مختار خواهد بود».

«ابن ابی لیلی و ابو یوسف نیز در روایتی با جمهور موافق بوده‌اند. جز این که آنان گفته‌اند لازم نیست حتما یک صاع خرما به جای شیر استفاده شده با گوسفند مسترد گردد. بل که مشتری می‌تواند به جای خرما قیمت آن را هم به فروشنده برگرداند. در روایتی از امام مالک و برخی شافعیه نیز همین رای آمده لکن گفته‌اند به جای شیر باید از قوت منطقه به فروشنده پرداخت همچنان که در زکات فطر نیز این کار لازم است.»

«بغوی نقل کرده است که در این که اگر بایع و مشتری به غیر خرما از قوت یا غیر آن رضایت دادند کافی است، خلاقی در میان علما وجود ندارد. اما ابن کج گفته است در این مسئله علما با هم متفق نیستند و ماوردی دو رای را در صورتی که مشتری از پیدا کردن خرما عاجز ماند نقل کرده است، مبنی بر این که آیا قیمت خرما را با نرخ آن جا می‌پردازد و یا با نرخ نزدیک‌ترین کشوری که خرما را از آن جا وارد می‌سازند که حنابله رای دوم را پذیرفته‌اند.»

«حنفیه با بهانه‌های گوناگون از عمل به حدیث مصراه خودداری کرده‌اند: برخی از آنان حدیث را به دلیل این که روایت ابوهریره است، مخدوش دانسته و گفته‌اند چون ابوهریره به درجه‌ی ابن مسعود و غیر او از فقهای صحابه نرسیده است، نمی‌توان به حدیثی از او که مخالف قیاس جلی باشد، عمل کرد و این حرفی است که گوینده‌اش خود را با ارائه‌ی آن آزار داده است و نقل آن ما را از ردش بی‌نیاز می‌سازد و خود ابوحنیفه قیاس جلی را به خاطر روایت ابوهریره و امثال او ترک نموده است. مانند مسئله‌ی وضو با نیب خرما و یا تجدید وضو از قهقهه در نماز و غیر این‌ها. و به نظر من به خاطر این نکته است که بخاری حدیث ابن مسعود را به دنبال حدیث ابوهریره آورده برای اشاره به این که ابن مسعود هم به مطابق حدیث ابوهریره فتوی داده است و در صورتی که حدیث ابوهریره در این مورد ثابت نمی‌بود، ابن مسعود در این مسئله با قیاس جلی مخالفت نمی‌کرد.»

سپس ابن حجر می‌افزاید: «باید گفت که ابوهریره به تنهایی این حدیث را روایت نکرده است. بلکه ابوداود آن را از حدیث ابن عمر روایت نموده و طبرانی نیز آن را از طریق دیگری از ابن عمر روایت نموده است. همچنین ابویعلی آن را از حدیث انس

روایت کرده و هکذا بیهقی در خلاقیات آن را از حدیث عمرو بن المزنی و احمد از روایت مردی از صحابه که نام برده نشده، روایت نموده است.»

«ابن عبدالبر گفته است این حدیث از نظر عقل، صحت و ثبوتش مورد اجماع است و کسی که آن را نپذیرفته به دلایل بی‌اساسی استناد نموده است.»

سپس ابن حجر علت‌هایی را که آنان برای رد این حدیث ابوهریره تراشیده‌اند، همراه با پاسخ آن‌ها، آورده و از سمعانی نقل کرده که گفته است: «هرگاه حدیثی ثابت شد به عنوان اصلی از اصول مورد قبول واقع شده و نیازمند آن نیست که با اصلی دیگر تطبیق داده شود. زیرا اگر با آن موافق باشد که هیچ، اما اگر مخالف آن باشد در این صورت نمی‌توان هیچ کدام از آن‌ها را رد کرد، چرا که اگر چنین کنیم حدیثی را با قیاس رد کرده‌ایم و این عمل به اتفاق مردود می‌باشد»^(۱).

آن‌گاه ابن حجر با هشت دلیل قوی اثبات می‌نماید که این حدیث مخالف قیاس نیست.

شیخ در این زمینه داد سخن داده و خوب از عهده‌ی بیان مطلب بر آمده است که حقیر از ذکر این دلایل و کلام ارزشمند دیگری که در اثنای نقول سابق وجود داشت به خاطر وجود اصطلاحات و مباحث فقهی و اصولی که درک آن برای خواننده‌ی غیر متخصص در این فنون، دشوار به نظر می‌رسد، خودداری کردم.

احمد محمد شاکر، کلام ابن حجر را پسندیده و آن را چنین توصیف کرده است: «این سخن سخنی است بسیار بلیغ و عالی در زمینه‌ی نقد ادبی بر سخن کسانی که جرات تعدی به ابوهریره را به خود داده‌اند»^(۲).

به این ترتیب عاری ساختن ابوهریره از فقه «از نگاه محققین حنفیه رد شده است»^(۳). چون ابن همام در کتاب التحریر گفته است: «ابوهریره فقیه است» و «شارح این کتاب ابن امیر الحاج، ج ۲، ص ۲۵۱ گفته است: «ابوهریره چیزی از شرایط اجتهاد

۱- فتح الباری ج ۵، ص ۲۶۸

۲- مسند امام احمد، ج ۱۳ ص ۲۹

۳- الانوار الکاشفه، معلمی، ص ۱۷۶

کم نداشته و در عصر صحابه فتوی داده است در حالی که در عصر اصحاب به جز مجتهد کسی فتوی صادر نمی کرد»^(۱).

داناترین فرد مجموع علمای حنفیه، بعد از صدر اول، جامع و شارح کتاب‌های محمد بن حسن شیبانی از شاگردان ابوحنیفه، شمس الاثمه سرخسی، متوفای سال ۴۹۰ هـ.ق، به بیان تعظیم و اجلال ابوهریره از جانب حنفیه پرداخته و کلام بلیغی را بر زبان جاری ساخته که در آن به گونه‌ی مسرت‌بخشی از ابوهریره تعریف کرده و حنفیه را از تهمت کاستن قدر و منزلت ابوهریره تبرئه نموده و گفته است: «شاید کسی گمان کند که این سخن ما توهین به ابوهریره است، معاذالله که چنین باشد، چون ابوهریره در عدالت، حفظ و ضبط حدیث پیشتاز است»^(۲). و نیز گفته است: «ابوهریره کسی است که احدی در عدالت و طول صحبت او با رسول خدا صلی الله علیه و آله شک ندارد». سپس در ادامه گفت: «همچنین در حسن حفظ و ضبط او نیز کسی شک ندارد»^(۳) و او را توصیف کرده به این‌که: «او به عدالت، ضبط و حفظ معروف است» و او «جزو کسانی است که به مصاحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و شنیدن حدیث از او شهرت یافته‌اند»^(۴).

اما آن‌چه ابوریه روایت کرده مبنی بر این‌که ابوحنیفه گفته است: همه‌ی اصحاب رسول خدا دارای عدالت می‌باشند، به استثنای عده‌ای و ابوهریره را هم استثنا کرده است، این یک دروغ بیش نیست و احدی از ثقات آن را روایت نکرده است. بلکه فقط ابن ابی‌الحدید آن را از اسکافی روایت کرده و هر دوی آن‌ها (از نظر روایت) ضعیف می‌باشند.

البته هر چه باشد نخعی، ابوحنیفه و یارانش در مقام اجتهاد محض بوده و به هر حال مأجور نخواهند بود، زیرا می‌دانیم که آنان از نیت پاک، ایمان قوی و تعصب برای دفاع از شریعت برخوردار بوده‌اند و هیچ کدام از ایشان نخواسته‌اند با این اجتهادات خود ابوهریره را متهم به دروغ کرده و یا از او بدگویی کند. چون آنان برتر از آنند که بر

۱- همان

۲- اصول سرخسی، ج ۱، ص ۳۴۱

۳- همان، ص ۳۴۰

۴- همان، ص ۳۴۰

چنین گناه بزرگ و بدعت منکری تصمیم بگیرند - حاشا از ایشان - زیرا آنان جزو امامانی هستند که مقتدای مردم بوده و از آنان تقلید به عمل آمده است. بلکه بیماری در دل کسانی قرار دارد که مقصود و کلام آنان را تحریف کرده است. زیرا ابوحنیفه اگر از یک سو برخی از احادیث ابوهیره را رد کرده است. از طرفی دیگر بسیاری از احادیثش را روایت نموده است. برای نمونه به «کتاب الآثار» که ابویوسف آن را از او روایت کرده^(۱) و همچنین به مسند امام ابوحنیفه که حصکفی آن را روایت نموده است، مراجعه شود.

انتقاد از طرف ضعیف باوران

«بدان که مردم از لحاظ درک و فهم و آرا با هم تفاوت دارند به ویژه در مسائل مربوط به امور دینی و غیبی، چون علم انسان در برابر علم و حکمت خداوند متعال ناچیز است و بدین خاطر آیات فراوانی در قرآن هست که بسیاری از مردم فهم آن‌ها را مشکل می‌پندارند و در این زمینه کتاب‌های زیادی تالیف شده است. همچنین عده‌ی زیادی از مردم احادیث فراوان ثابت شده از رسول خدا ﷺ را دشوار می‌انگارند که برخی از آن‌ها را بزرگان صحابه و یا تعدادی از آنان روایت کرده‌اند».

بدینسان معلوم می‌شود که دشوار و مشکل به نظر رسیدن نصی به معنی باطل بودن آن نص نیست و وجود نصوصی که ظاهر آن‌ها مشکل است به صورت اتفاقی در کتاب و سنت واقع نشده‌اند بلکه عمدا در نظر گرفته شده‌اند برای این که خداوند درون انسان‌ها را بیازماید و راه‌هایی را برای تلاش و فعالیت‌های علمی به روی علما بگشاید تا به وسیله‌ی آن بر درجاتشان بیفزاید^(۲).

اما کم‌خردان، عقلشان از تصور این امور غیبی و غریب عاجز مانده و لذا گفتند لازم است حدیث را بر عقل عرضه کرد و هر آن‌چه در محدوده‌ی تصورات عقل ناقص آنان قرار گرفت، آن را پذیرفته و صحیح دانستند و حدیثی را که از حدود تصورات عقلشان خارج بود، رها کرده و روایتش را به دروغ متهم ساختند.

«داستان عرضه کردن حدیث بر عقل، داستانی است قدیم که برخی از معتزلیان مردم را به آن فراخوانده و عملاً آن را به اجرا درآورده‌اند و خاورشناسان نیز اخیراً آن

۱- الآثار صص ۲۲، ۲۷، ۵۵، ۱۰۷

۲- الانوار الکاشفه ص ۲۲۳

را مطرح ساخته‌اند و استاد احمد امین رحمته الله در این مسئله از آنان تبعیت کرده و تعدادی از احادیث صحیح را به عنوان مثال ذکر کرده و به نظر وی عقلا غیر قابل قبول می‌باشند».

آنان «در میان حدیثی که عقل آن را نمی‌پذیرد با حدیثی که آن را غریب می‌پندارد تفاوت قایل نشده‌اند و هر دو نوع حدیث را در این که باید به سرعت آن‌ها را انکار و تکذیب کرد، یکی دانسته‌اند. با این که حکم عقل در حدیثی که آن را نمی‌پذیرد، ناشی از محال بودن آن است و در حدیثی که آن را غریب می‌داند ناشی از عاجز ماندن از تصور آن است و میان این دو حدیث تفاوت بسیار زیاد است»^(۱).

یکی از زشت‌ترین جسارت‌هایی که مرتکب آن شده‌اند و نیز از بدترین فریبی که از عقل ناقص خود خورده‌اند، این است که احادیث ابوهریره رضی الله عنه را تکذیب نموده‌اند. اما مشاهده یک نمونه از حقی که آن را از ابوهریره غریب پنداشته‌اند، به خوبی روشن می‌سازد که انسان چگونه باید حدیث صحیح الاسناد را بپذیرد ولو این که غریب هم باشد و حدیث مگس در این باره برای اهل اندیشه، کافی است.

حدیث مگس

بخاری روایت کرده از ابوهریره رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «إِذَا وَقَعَ الذَّبَابُ فِي أَنْاءِ أَحَدِكُمْ فَلْيَغْمَسْهُ كَلَّةً ثُمَّ لِيَطْرَحْهُ فَإِنَّ فِي أَحَدِ جَنَاحَيْهِ شِفَاءً وَفِي الْإِخْرَاءِ»^(۲)
[هر گاه مگس در یکی از ظرف‌های شما واقع شد (کسی که می‌خواهد یا ناچار است از محتوای ظرف استفاده کند) باید همه‌ی مگس را در مایع فرو ببرد و سپس آن را دور اندازد، چرا که در یکی از بال‌هایش (سبب) شفا و در دیگری سبب درد وجود دارد].

به علت غرابتی که در حدیث وجود دارد، افراد ضعیف‌الایمان و گستاخان به تکذیب آن مبادرت ورزیده‌اند در حالی که - قبل از این که به تجزیه و تحلیل حدیث از نظر طبیی بپردازیم - می‌بینیم در واقع راویان دیگری نیز غیر از ابوهریره آن را روایت

۱- السننه و مکاتنها، ص ۴۵

۲- صحیح بخاری، ج ۷ ص ۱۸۱

کرده‌اند و به این ترتیب ابوهریره از انفراد خارج شده و به حالت متابعه^(۱) می‌پیوندند. و سوگند به خدا این درآمدن به حالت متابعه نیست، بل که شایسته‌تر آن است که گفته شود غیر ابوهریره نیز توفیق نیل به مشارکت در اجر و شرف حمل این حدیث و تبلیغ آن به امت را به دست آورده‌اند. چون ابوهریره رضی الله عنه به تنهایی آن را روایت نکرده است. بلکه ابوسعید خدری نیز آن را از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است. آن‌چنان که در مسند امام احمد حدیث شماره (۱۱۲۰۷) سنن النسائی، ج ۲ ص ۱۹۳ و سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۸۵، با سند صحیح آمده است. همچنین انس بن مالک، بر اساس آنچه هیتمی در مجمع‌الزوائد، ج ۵، ص ۳۸ گفته، آن را روایت نموده است. طبق گفته‌ی هیتمی بزار آن را روایت کرده و رجال آن رجال حدیث صحیح می‌باشند.

از کسانی که به بهترین شیوه درباره‌ی صحت این حدیث سخن گفته‌اند می‌توان به استاد شیخ محمد السماحی اشاره نمود. زیرا او به طول مفصل راجع به طرق حدیث و آرای متقدمین درباره‌ی آن، بحث کرده است. سپس در ضمن جوابیه‌اش یک مقاله‌ی علمی بسیار مهمی را از دو نفر طبیب به نام‌های دکتر محمود کمال و دکتر محمد عبدالمنعم حسین آورده که آن را در جزء هفتم از مجله‌ی الازهر سال ۱۳۷۸ منتشر ساختند و در آن موضوع اثبات حمل مواد ضد میکروب توسط مگس را از دانشمندان غرب نقل کرده و گفته‌اند: دانشمندان غربی این مواد را در مگس کشف نموده‌اند.

این دو پزشک می‌گویند: «در منابع علمی آمده است که «بریفلد» استاد دانشگاه هال آلمان در سال ۱۸۷۱ دریافت که مگس خانگی مبتلا به انگلی از جنس انگل‌های قارچی است که او آن‌ها را امپوزا موسکی نامید... او گفت: این انگل‌ها در لایه‌ی چربی داخل شکم مگس به صورت سلول‌های محتوی آنزیمی خاص زندگی می‌کنند. آن‌ها در ابتدا دایره شکل بوده و سپس در جهت طول تغییر شکل داده و از راه سوراخ‌های تنفسی یا از میان مفاصل بطنی از شکم خارج و در بیرون جسم مگس قرار می‌گیرند. این فرایند نقش تناسلی انگل را بازی کرده و تخم انگل‌ها به مقداری که امکان انفجار سلول را فراهم سازند در داخل سلول تجمع نموده و بدینسان سلول باز شده و تخم‌ها به سوی خارج آزاد می‌شوند و این انفجار و رهاسازی با نیروی دفع شدیدی انجام می‌پذیرد به گونه‌ای که تخم‌ها بر اثر منفجر شدن سلول و فوران مایع داخل آن به

۱- متابعه در اصطلاح علم مصطلح الحدیث این است که غیر راوی در روایت حدیث با راوی شرکت داشته باشد (تیسیر مصطلح الحدیث - محمد طحان) «مترجم»

مقدار تقریبی ۲ سانتی متر، دور رانده می‌شوند. همواره در پیرامون مگس مرده و رها شده بر شیشه، میدانی از تخم این انگل‌ها وجود دارد. سر سلول‌های مستطیل شکلی که تخم‌ها از آن خارج می‌شود پیرامون شکم و پشت (بخش سوم و نهایی مگس) قرار دارد و این قسمت از مگس هنگامی که بر جایی می‌نشیند تا توازن خود را حفظ کرده و آماده‌ی پرواز گردد، همواره بلندنگاه داشته می‌شود و انفجار سلول - همچنان که گفته شد - پس از بالا رفتن فشار مایع داخل سلول مستطیل شکل به مقدار معینی، به وقوع می‌پیوندد.

«این فرایند گاهی ناشی از وجود قطره‌ای زائد از مایع موجود پیرامون سلول مستطیل شکل می‌باشد و در هنگام انفجار همراه با مایع و تخم‌ها مقداری از سیتوپلازم از انگل خارج می‌شود. همچنان که استاد لانگیرون - بزرگترین استاد در دانش انگل‌شناسی در سال ۱۹۴۵ - گفته است: این انگل‌های قارچی، همچنان که گفتیم، به صورت سلول‌هایی دایره شکل در داخل بافت‌های بدن مگس، زندگی می‌کنند و آنزیم‌هایی قوی از خود ترشح می‌نمایند، در حدی که اجزای حامل بیماری حشره را تجزیه کرده و آن را ذوب می‌سازند.

از سوئی یگر در سال‌های (۱۹۵۰-۱۹۴۷) آرنشتین و کوک از انگلستان و رولیوس سویسی توانستند نوعی آنتی بیوتیک را به نام جافاسین از همان انگل‌های موجود در مگس استخراج نمایند که این آنتی بیوتیک باکتری‌های مختلفی را از جمله باکتری‌های گرم منفی و گرم مثبت و همچنین باکتری‌های بیماری دیسانتری و تیفوئید را می‌کشد. در سال ۱۹۴۸ دانشمندانی چون بریان، کورتیس، هیمینگ، جیفریس و ماکجوان از انگلستان آنتی بیوتیکی به نام کلوتیزین را از انگل‌های قارچی که در مگس می‌زید و بر باکتری‌های گرم منفی از جمله باکتری‌های دیسانتری و تیفوئید تاثیر می‌گذارد، تولید کردند.

در سال ۱۹۴۹ کوکس و فامر از انگلستان، گرمان، روث اتلنجر و بلاتر از سویس آنتی بیوتیکی موسوم به انیاتین از خود انگل‌های قارچی که در مگس زندگی می‌کنند تولید کردند که تاثیر زیادی بر روی باکتری‌های گرم مثبت و گرم منفی و همچنین بر برخی از انگل‌های دیگر از جمله باکتری دیسانتری، تیفوئید و کولیرا، دارد.

«این آنتی بیوتیک‌ها هنوز در پزشکی به کار برده نشده‌اند ولی تنها به یک دلیل از عجایب علمی به شمار می‌روند و آن این که اگر به مقدار زیادی داخل جسم شوند باعث

به وجود آمدن مشکلات زیادی در زمینه‌ی بیماری می‌گردند در حالی که از قدرت بسیار بالایی برخوردار بوده و قدرتشان از قدرت تمامی آنتی‌بیوتیک‌های مورد استعمال در علاج بیماری‌های گوناگون بیشتر است و مقدار بسیار کمی از آن‌ها برای جلوگیری از حیات یا رشد باکتری‌های تیفوئید، دیسانتری، کولیرا و امثال آن، کفایت می‌کند».

در سال ۱۹۴۷ موفیتش آنتی‌بیوتیک‌هایی را از مزرعه‌ی انگل‌های موجود بر روی جسم مگس جدا کرد و دید که آن‌ها دارای تاثیر فراوانی بر برخی باکتری‌های گرم منفی مانند باکتری تیفوئید دیسانتری و امثال آن‌ها می‌باشند.

«وی همچنین با بحث و بررسی پیرامون نفع این انگل‌های قارچی برای مقاومت در برابر میکروب‌های به وجود آورنده‌ی بیماری تب که مدت کمی برای بستری لازم دارد، دریافت که یک گرم از این آنتی‌بیوتیک ممکن است بیش از ۱۰۰۰ لیتر شیر را از آلودگی به باکتری‌های بیماری‌زای نامبرده محفوظ نگاه دارد و این خود بزرگترین دلیل است بر قدرت فراوان این آنتی‌بیوتیک‌ها».

«اما در خصوص آلودگی مگس به میکروب‌های بیماری‌زایی چون میکروب کولیرا، تیفوئید و دیسانتریت و غیر آن که مگس آن‌ها را از فاضلاب‌ها، فضولات و مدفوع بیماران، جاهایی که مگس اکثراً به آن‌ها رفت و آمد می‌کند، منتقل می‌سازد، باید گفت که این میکروب‌ها فقط بر روی پاهای مگس و یا در مدفوع آن وجود خواهد داشت و این مطلب در تمامی منابع باکتری‌شناسی به اثبات رسیده است و ذکر نام مؤلفین با منابعی که به این حقیقت روشن تصریح نموده‌اند، ضروری به نظر نمی‌رسد».

«از همه‌ی آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که هر گاه مگس بر روی خوراک، نشست بدون شک آن را با پاهایش که آلوده به میکروب‌های بیماری‌زایی چون میکروب تیفوئید، کولیرا، دیسانتری و یا غیر آن‌ها، لمس می‌نماید و هر گاه روی غذا، مدفوع انداخت آن را - همچنان که در مورد آلودگی‌های پاهایش اشاره کردیم - آلوده می‌سازد».

«اما انگل‌های قارچی که آنتی‌بیوتیک از خود ترشح می‌نمایند و میکروب‌های بیماری‌زای موجود در مدفوع و در روی پاهای مگس را می‌کشند، این انگل‌ها در شکم مگس قرار داشته و همراه با مایع موجود در سلول مستطیل شکل که محتوی آنتی‌بیوتیک می‌باشد از انگل‌ها رها نمی‌شود مگر وقتی که مایعی که فشار داخلی مایع

سلول را افزایش می‌دهد با آن برخورد کند و سبب انفجار سلول مستطیل شکل و خروج تخم‌ها و مایع گردد».

«بدینسان دانشمندان با بررسی‌های خود این حدیث نبوی را که ضرورت فرو بردن همه‌ی مگس را در مایع یا خوراکی که در آن افتاده است را به خاطر خنثی کردن اثر میکروب‌های بیماری‌زایی که با پا یا در مدفوعش آن‌ها را منتقل ساخته است، تفسیر می‌نمایند».

«همچنین حقیقت دیگری را که حدیث به آن اشاره کرده است، روشن ساخته‌اند و آن این‌که در یکی از بال‌های مگس بیماری وجود دارد و در واقع یعنی یکی از اجزای جسم مگس محتوی بیماری‌های منتقل شده توسط میکروب‌های بیماری‌زایی است که با خود حمل کرده است و با بال دیگرش در برگیرنده‌ی شفا و درمان است که عبارت است از آنتی‌بیوتیک‌هایی که انگل‌های قارچی موجود در شکم مگس، آن‌هایی که همراه با مایع موجود در پیرامون سلول‌های مستطیل شکل انگل‌ها، خارج می‌شوند، آن‌ها را ترشح می‌نمایند»^(۱).

بدینسان معجزه‌ی خداوند - علی‌رغم میل و خواست الحاد - تحقق پیدا می‌کند.

۱- المساحی، المنهج الحدیثی، ص ۳۸۶ و طحاوی در کتاب معانی الآثار ج ۴ ص ۲۸۴ گفته است جلو انداختن بالی که محتوی بیماری است از جانب مگس همچنان که در برخی روایات به آن تصریح شده است یک الهام است از طرف خداوند به مگس همچنان که به زنبور عسل الهام نموده که در کوه‌ها برای خود خانه بسازد.

قسمت سوم:

با کسانی که حدیث ابوهریره را

روایت کرده‌اند

مقدمه

روایت افراد مورد اطمینان (موثق) از او:

حاکم از شیخ شیوخش ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه روایت کرده که او در مورد ابوهریره می‌گوید: «او از جمله‌ی یارانی بوده که بیشترین عدد احادیث روایت شده از رسول خدا ﷺ را - در میان روایاتی که از او و بقیه‌ی یاران با مخارج صحیح منتشر گردیده‌اند - به خود اختصاص داده است»^(۱).

حافظ ابن حجر می‌گوید: اهل حدیث بر این امر که ابوهریره بیشتر از همه‌ی اصحاب از رسول خدا ﷺ حدیث روایت کرده است، اتفاق دارند. ابومحمد بن حزم گوید مسند بقی بن مخلد بیش از پنج هزار و سیصد و اندی از احادیث مروی ابوهریره را در خود جای داده است^(۲).

جای توجه و دقت است که این عدد، عدد متون مستقل نیست، بلکه عدد تمامی روایاتی است با تکراری‌ها و روایات ضعیف که بقی بن مخلد آن‌ها را از ابوهریره روایت کرده است. با این وصف تعداد روایات صحیح‌ه‌ی غیر تکراری نسبت به این رقم خیلی کمتر است، پس نکند که ابهام‌آفرینی طعنه‌گران تو را بفریبد که گویا بیشتر از پنج هزار متن را روایت کرده است و دلیل بر این ادعا هم این است که امام احمد پسر حنبل در مسند خویش ۳۸۴۸ حدیث را از او روایت کرده است که احادیث تکراری فراوان - به لفظ یا معنی - در میان آن‌ها وجود دارد. چون عادت و رویه‌ی او در مسندش بر تکرار حدیث^(۳) است و در میان مرویات او احادیث ضعیف‌السند وجود دارد و جز تعداد کمی، به احادیث صحیح غیر مکرر دست نیافته است، که خیلی از این رقم کمتراند. مطلبی که از این هم بیشتر بر مقصد ما دلالت می‌ورزد، این‌که ابن حجر عسقلانی احادیث صحیح‌ه‌ی منقول از ابوهریره را که در بخاری آمده‌اند، بر شمرده

۱- المستدرک ج ۳ ص ۵۱۲

۲- الاصابه ج ۴ ص ۲۰۲

۳- به کلام احمد شاکر در المسند ج ۱ ص ۸۳ مراجعه شود

است. تنها به ۴۴۶ حدیث صحیح دسترسی پیدا کرده است^(۱). این در حالی است که ۱۰۱۱ حدیث موصول را از ابوهریره برشمرده است. سبب این تفاوت فراوان این است که بیشتر این روایت‌ها تکراری هستند. با این توضیح روشن می‌شود که محدثین احادیث ضعیف و تکراری را نیز در مرویات خویش می‌آوردند. پس از تدلیس دشمنان، و هولناک شمردن کثرت احادیث ابوهریره توسط آن‌ها، بر حذر باش و مقارنه‌ای میان سرشماری بنده و سرشماری ابن حجر برای احادیث او بزرگترین دلیل برای شما به شمار می‌رود. این حقیقتی بسیار مهم برای دفع شبهاتی است که در رابطه با کثرت روایت ابوهریره و قلت روایت دیگران، به راه انداخته‌اند. زیرا آن‌ها تعداد احادیث ابوهریره را می‌آورند، آن هم طبق سرشماری ابن حجر یا غیر او. یعنی چنین نیست که همه‌ی آن‌چه به ابوهریره نسبت داده شده است، صحیح، و از او روایت گردیده باشد. بل که جعل کنندگان حدیث او را مقصد و هدف خویش قرار داده و احادیث کثیری به نام او جعل و وضع کرده‌اند و در این راستا از آوازه و شهرت او استفاده نموده‌اند. اگر بقی پسر مخلد همه‌ی احادیث ابوهریره را در مسند خویش ذکر کرده است، قرار نیست که ابوهریره ملزم به دفاع از همه‌ی روایاتی باشد که از او روایت گشته‌اند. و این احادیث پاک و طیبه‌ی فراوان را افراد کثیری از او روایت کرده‌اند. ابن حجر گوید: بخاری گفته که نزدیک به ۸۰۰ نفر از اهل علم - یا بیشتر از این عدد - از صحابه و تابعین و غیرهم احادیث را از ابوهریره روایت کرده‌اند^(۲). همه‌ی این افراد محل ثقه و جای اطمینان بوده‌اند، جز اندک افرادی که مجهول الحال مانده‌اند و جز تعداد قلیلی که ضعیف بوده‌اند. این امر که تعداد به این فراوانی (۸۰۰ نفر) از بزرگان صحابه و تابعین حدیث را از او گرفته‌اند و به احادیث و روایات او اعتماد و ثقه پیدا کرده‌اند، در واقع ۸۰۰ دلیل بر جلالت قدر و صدق لهجه‌ی او، و ۸۰۰ تکذیب بر کسانی که آتش حسادت و عداوت و تعصب دل‌های آن‌ها را خورده است - از مستشرقین و پیروان مسلمانان نشان - تلقی می‌شود^(۳).

۱- فتح الباری ۵۷/۱ هدی الساری ج ۲ ص ۱۹۲

۲- التهذیب ج ۱۲/۲۶۵ این کلمه را در مولفات چاپ شده‌ی بخاری نیافته‌ام، شاید در تاریخ الاوسط او که چاپ نشده، موجود باشد

۳- از کلام استاد السباعی رحمته الله ص ۲۸۰

افراد جای ثقه و اعتماد - از آن‌ها نیز، آن‌هایی که شناخته شده و در قوت ضبط و اتقان از دیگران - ممتاز هستند. از این رو ائمه‌ی نقد آن‌ها را به چندین درجه تقسیم کرده و احادیث برخی از آن‌ها را به صحیحتر از احادیث دیگران توصیف کرده‌اند. لکن با رعایت احوال کسانی که - از تابعین یا تابع تابعین - احادیث را از آن‌ها روایت کرده‌اند.

پس صحیح‌ترین اسنادهای ابی هریره در نظر بخاری سندی است که ابو الزناد، از اعرج، سپس ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده باشد.

اما صحیح‌ترین حدیث ابوهریره نزد امام احمد پسر حنبل، حدیثی است که محمد بن سیرین روایتش کرده باشد. بعد از او حدیثی که سعید پسر مسیب آن را روایت کرده باشد.

اما صحیح‌ترین احادیث ابوهریره نزد امام علی بن مدینی، احادیثی هستند که شش تن آن‌ها را روایت کرده باشند که عبارتند از ابن المسیب، ابو سلمه، اعرج، ابوصالح، ابن سیرین و طاووس.

صحیح‌ترین احادیث ابوهریره نزد ابن معین نیز، احادیث شش تن هستند که عبارتند از: ابن المسیب، ابو صالح، ابن سیرین، مقبری، اعرج و ابو رافع که در چهار نفر آن‌ها موافق ابن المدینی بوده است و ابا سلمه و طاووس را استثنا کرده که به عوض آن‌ها مقبری و ابو رافع را آورده است.

اما بخاری از همه‌ی این‌ها، و افراد بسیاری غیر این‌ها نیز، از بزرگان تابعین احادیث روایت کرده است و در نتیجه مجموعه‌ی یارانی که بخاری برای ابوهریره ذکر کرده است، ۵۷ نفر تابعی هستند که این عده غیر ابن عباس و انس هستند که از جمله‌ی ۸۰۰ نفری به شمار می‌آیند که بخاری آن‌ها را شمرده است که از ابوهریره حدیث نقل کرده‌اند.

من بر این امر حریص بودم که سخن بخاری را در زمینه‌ی ۸۰۰ نفر بودن کسانی که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند، تحقیق کنم و یک سرشماری دقیق علمی بر روی آن‌ها انجام دهم که دل دوستداران ابوهریره از آن شاد گردد و هر کس را که مدعی است، بخاری در مورد ابوهریره مبالغه ورزیده و به سکوت وادارد. به استخراج مثال‌هایی از روایات یاران ابوهریره در صحیحین و سنن اربعه (ابی دواد - نسایی - ترمذی و ابن ماجه) و مسند احمد پرداختم، بعد روایات کسان دیگری را ذکر کردم که

در این هفت کتاب نیامده‌اند و آن‌ها را از کتاب‌های دیگری استخراج کردم، بعد به استخراج نام کسانی پرداختم که عبدالرحمن پسر ابی الحاتم در کتاب الجرح و التعديل روایت آن‌ها را از ابوهریره آورده است و من به روایت آن‌ها در این کتب دست نیافته‌ام. بعد به ذکر اسامی کسانی پرداخته‌ام که ابن حبان در کتابش الثقات روایت آن‌ها را از ابوهریره را آورده است که در این کتب نیامده‌اند، بعد فهرستی از این روایات طبق حروف الفبا با تکرار کسانی که مشهور به لقب یا کنیه‌ای هستند - اگر روایتی از او نقل شده باشد - پرداخته‌ام و به هر کدام از آنان عددی اختصاص داده‌ام، بعد در فهرست دیگری به ارقام کسانی که بخاری نام آن‌ها را در صحیح خود آورده است، پرداخته‌ام. بعد ارقام کسانی را که مسلم آن‌ها را ذکر کرده و در فهرست بخاری نیامده‌اند، آورده‌ام. بعد فهرست کسانی را که اصحاب سنن و امام احمد آورده‌اند بر فهرست بخاری و مسلم افزوده‌ام. بعد فهرست کسانی را که ابن راهویه و غیر او بر مرویات این هفت کتاب افزوده‌اند، آورده‌ام. بعد نام کسانی را که ابن ابی الحاتم آورده است، بعد زیادات ابن حبان را، همه‌ی این سعی و تلاش و فهرست بندی در راستای استفاده بیشتر خواننده و محقق صورت گرفته است که خواننده محترم همه‌ی این توضیحات و فهرست‌ها را در کتاب مفصل بنده موسوم به «دفاع عن أبي هريرة» «دفاعی از ابوهریره» خواهد یافت.

مناقب ابوهریره در این خلاصه نمی‌شوند که تعداد ۸۰۰ نفر - طبق شمارش بخاری - یا بیشتر احادیث او را روایت کرده‌اند، چرا که طبق سرشماری که من انجام داده‌ام، عدد آن‌ها کمی کمتر از این رقم است، بلکه منحصر گردانیدن آن‌ها در هشتصد تن باعث ضایع شدن بسیاری از دست‌نوشته‌های حدیثی خواهد شد که مثال‌های فراوان دیگری در آن‌ها وجود دارد. چون در مسند ضخیم بقی بن مخلد و غیر او، بلکه غیر از این مناقب، مناقب دیگری وجود دارد که در ضمن اعترافات اتباع تابعین در ممالک حجاز و عراق و شام و مصر و خراسان آشکار و روشن می‌شوند که اعترافات این عدد فراوان به روایات یاران ابوهریره که احادیث از او گرفته و به دیگران رسانده‌اند و در کتب مدون حدیث به وفور یافت می‌شوند، جزو مفاخر و مناقب او به شمار می‌آیند.

بسیار مفید و با اهمیت به نظر می‌رسد که خواننده‌ی عزیز را بر نام‌هایی مطلع گردانیم که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند و با این‌که از جمله‌ی بزرگان و شجاعان انسان‌ها بوده‌اند و به عقل و نیک اندیشی و دورنگری شهرت داشته‌اند و صاحب فقه و

استنباط بوده، یا اهل عدل و حسن قضاوت و زهد و پارسای و کثرت عبادت به شمار رفته‌اند یا به شریف‌ترین خانواده‌های قریشی و انصاری منتسب بوده‌اند. با وصف دارا بودن همه‌ی این مناقب - که محال است این چنین افرادی از مشاهده‌ی دروغ از او غفلت بورزند - از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند. کسی که دروغگو و ضعیف یا اهل جعل حدیث باشد، حال و وضع خود را حداقل از دو سه نفر مخفی نگه می‌دارد که از او حدیث روایت می‌کنند و بعضا به دروغگویی همچون خودش می‌رسد که در جهت خدمت به اطلاع رسانی دروغ و دروغگویی، دروغ او را نقل کند اما محال است که کسی بتواند حال و وضع دروغویانه‌ی خود را از صدها نفر پنهان بدارد، یا این که به صدها نفر دروغگو دسترسی پیدا کند و همه‌ی آن‌ها مسخرش شوند. چنین نیست که خداوند متعال غفلت و سادگی را برای صدها نفر روایت کننده مکتوب و مقرر فرموده باشد، اما آقایان اسکافی و ابوریه اهل ذکاوت و هوشمندی و خرد تلقی شوند. تا یکی باور کند و بگوید، آن‌ها نتوانسته‌اند حال و وضع ابوهریره را کشف و درک کنند، اما ابوریه توانسته است؛ خداوند سبحان مقرر فرموده است که ما افراد دروغگو و منافق را از لحن بیان شناسایی کنیم. چنان که در کتاب مبارکش فرموده است. چه شد که باین تعداد فراوان لحن قول و دروغگویی - اگر دروغگو بوده - ابوهریره را در نیافتند، در حالی که در میان آن‌ها ده‌ها تن از بزرگان تابعین - از نظر علم و صدق و ورع و امر به معروف وجود داشته است، از جمله‌ی آن‌ها کسانی که نام آن‌ها را در فصول مختلفی از این کتاب آوردیم.

نام‌های واضحی که آورده‌ایم نزدیک به ۷۵۰ نفر هستند، در حالی که بخاری فرموده است آن‌ها ۸۰۰ نفر بوده‌اند.

بدین ترتیب بخاری در سرشماری خود خیلی دقیق بوده است. این چنین فضل و بزرگواری ابوهریره - در این که تعداد کثیری از صحابه اشاعه کننده‌ی علم او بوده‌اند - روشن و معلوم می‌گردد.

من برادران مومن - دوستداران صحابه رضی الله عنهم را - دعوت می‌کنم که این تحقیق را قرینه و نشانه‌ی صحت و دقت همه‌ی اقوال و سخنان بزرگان صدر اسلام تلقی کنند و حسن ظن‌شان نسبت به ابوهریره، نشأت گرفته از حسن ظن‌شان به این بزرگان باشد. در کتاب مفصل (دفاع عن ابوهریره) دومین گردش مبارک دوسی را می‌یابید و در آن با کسانی مصافحه می‌نمایید که ابوهریره را ندیده‌اند، بلکه از طریق واسطه حدیث را

از او دریافت کرده‌اند و این واسطه‌ها صغار متاخرین تابعین، و افراد زیرک و آگاه بعد از آن‌ها، از بزرگ مردان علمای ممالک و دانشمندان هوشیار علم حدیث به شمار رفته‌اند. من کوشیده‌ام که در همه‌ی طرق و راه‌هایی که بخاری و مسلم در دو صحیح خود از کانال آن‌ها خواسته‌اند به ابوهریره برسند، تتبع و تحقیق بورزم. بدین وسیله اسنادها را از یاران او به شاگردانشان نسبت داده‌ام، بعد به طبقات پایین‌تر از آن‌ها که به دنبال ایشان آمده‌اند تا به شیوخ بخاری و مسلم منتهی می‌شوند، بعد بسیاری از نام‌ها را ذکر و بیان کرده‌ام که بخاری و مسلم نسبت و توضیح آن‌ها را نادیده گرفته‌اند و در این کار از مقدمه فتح الباری بهره گرفته‌ام.

مقدمه‌ای که بخش مستقلی از کتاب را به خود اختصاص داده است و همچنین از کتاب تهذیب التهذیب بهره گرفته‌ام. برای هر یک از یاران ابوهریره نقشه‌ای مانند شجره‌ی نسب درست کرده‌ام. مانند اسنادهایی که بخاری به واسطه‌ی آن‌ها به ابوهریره وصل شده است. بعد نقشه‌ی دیگری برای اسنادهایی که امام مسلم به واسطه‌ی آن‌ها به ابوهریره رسیده است و هدفم از این عمل این بوده که نقشه‌ی مبارکی از نام‌های شریفه و مبارک را که احادیث ابوهریره را در سه قرن اول پخش کرده‌اند، تهیه کرده باشم تا این نقشه‌ها کمکی باشند برای دوستداران ابوهریره که به سرعت بر اسانید صحیح‌های که به واسطه‌ی آن‌ها احادیث ابوهریره را روایت می‌کنند - در هر جا که بیابند، اطلاع پیدا کنند و این مطلب را به عنوان یک ضرورت و نیاز اساسی انجام داده‌ام.

برای تهیه‌ی هر نقشه‌ای شماره‌ی خاصی در نظر گرفته‌ام تا مراجعه به آن به آسانی صورت بگیرد، چنان‌چه شمارشی انجام داده‌ام که به گمانم بسیار دقیق می‌باشد و این شمارش جاهایی را که بخاری یا مسلم نام آن تابعی را از ابوهریره در آن آورده‌اند، مشخص کرده است.

این نقشه‌ها تلاش جدیدی هستند که من به ابتکار خود آن‌ها را به وجود آورده‌ام و خواسته‌ام که کمکی باشند برای دوستداران ابوهریره آن‌هایی که با علم رجال و حدیث و اتصال اسانید آشنایی چندانی ندارند که به سرعت به صحت تعداد بسیاری از احادیث ابوهریره که در صحیحین نیامده‌اند اطلاع و آگاهی پیدا کنند.

این نقشه‌ها هر دیوانی از دیوان‌های حدیث را بر خواننده - به هنگام مطالعه‌ی آن - عرضه کرده‌اند. زیرا کسی که حدیثی در سنن نسایی یا ابو داود یا مسند احمد می‌یابد

و می‌خواهد بر صحت سند آن اطلاع پیدا کند، لازم نیست زحمتی فراوان تحمل کند. بلکه برای او همین بس که نام تابعی را در سند حدیث آن پیدا کند، بعد می‌بیند که این سند بر همه‌ی فروعیات راویان از این تابعی در نقشه یا نقشه‌هایش منطبق است و سند صحیح. نه تنها صحیح بل که بر شرط بخاری و مسلم - که اعلی درجه‌ی صحت حدیث هستند - نیز هست. اگر سند مورد نظر بر این شروط انطباق نیافت، بر او لازم است که پیرامون آن در کتاب‌ها به کاوش بپردازد یا از اهل علم به رجال اسانید سوال و پرسش نماید، آن‌گاه حدیث صحیح یا ضعیف از آب در می‌آید و حکمش برای او روشن می‌شود.

پس بر مشاهده‌ی این مجموعه‌ی نادر و فرید و گران‌بها از این پلاک و پوستره‌های گران قیمت و زیبا که نمایش دهنده‌ی هنر دُوسی مستقلی هستند، اطلاع پیدا کنید. این پوسترها قبل از این که یک نقشه شجره‌ی نسب باشند، پوستره‌های مزین شده‌ای هستند و تمامی اسماء و نام‌هایی که در آن‌ها آمده‌اند، جای ثقه و اهل کمال و درستی و صدق هستند، مگر تعداد کمی از نام‌ها که صاحبانشان جزو صادقینی بوده‌اند، که کمال و درستی‌شان کمتر از بقیه بوده است، و بخاری و مسلم احادیثی را که در آن‌ها مورد اتباع واقع شده‌اند، روایت کرده‌اند نه احادیثی را که در آن‌ها منفرد گشته‌اند. در مشاهده‌ی این نقشه‌های فرصت دیگری است برای دوستداران ابوهریره تا اجماع ائمه‌ی علما و پارسایان و نوابغ قرون فاضله را بر تداول احادیث ابوهریره به چشم خود ببینند.

نکته ظریف و در خور توجه این که، همچنان که روایت کنندگان از ابوهریره طبق سرشماری بخاری در حدود ۸۰۰ نفر هستند، ناقلان احادیث او هم در صحیحین طبق سرشماری که انجام داده‌ام، در حدود ۸۰۰ نفر اهل ثقه هستند و به هنگام شمارش اسامی آن‌ها می‌بینید که در میان آنان اشراف و بزرگان مسلمان و فرزندان و نوادگان بزرگان صحابه مشاهده می‌شوند:

در میان آنان کسانی را می‌یابی که از ذریه‌ی ابوبکر صدیق رضی الله عنه هستند. مانند محمد پسر عبدالله پسر ابی عتیق، محمد پسر عبدالرحمن پسر ابوبکر، یا کسانی که از ذریه‌ی عمر بن خطاب هستند، چون سالم پسر عبدالله پسر عمر، و حفص پسر عاصم پسر عمر و عاصم پسر محمد پسر یزید پسر عبدالله پسر عمر و واقد پسر محمد بن زید بن عبدالله بن عمر و عمر بن حمزه بن عبدالله بن عمر، در میان آنان کسانی هستند که از

ذریه‌ی عبدالرحمن بن عوف الزهری القرشی به شمار می‌آیند، مانند: ابی سمله پسر عبدالرحمن بن عوف و حمید بن عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف و فرزند او ابراهیم بن سعد بن ابراهیم و نوه‌ی او عبیدالله بن سعد بن ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن، و یعقوب بن ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن، عبدالمجید بن سهیل بن عبدالرحمن و ابی مصعب احمد بن ابی بکر الزهری او هم از ذریه و نسل عبدالرحمن.

و کسانی که از ذریه‌ی عبدالله پسر مسعود به شمار می‌آیند، چون: عبدالملک بن معین بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود و پسرش محمد بن عبدالملک. از اموی‌ها نیز: اسماعیل بن امیه‌ی بن عمرو بن سعید بن العاص الاموی و ایوب پسر موسی بن عمرو بن سعید بن العاص و عمرو بن یحیی بن سعید بن عمرو ابن سعید بن العاص.

و دوباره از ذریه‌ی صحابه: عروه بن زبیر بن العوام و فرزندش هشام بن عروه. ابراهیم پسر سعد بن ابی وقاص الزهری و عبدالله بن براد بن یوسف بن ابی برده بن ابوموسی الاشعری. و قدامه بن موسی بن عمر بن صحابی قدامه پسر مظعون الجمحی، و ابوزرعه‌ی بن عمرو بن صحابی جریر پسر عبدالله البجلی و عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود الهذلی.

و اسحاق بن عبدالله بن صحابی قهرمان ابی طلحه‌ی الانصاری و عبدالله پسر الفضل بن العباس بن ربیع بن الحارث بن عبدالملک بن هاشم.

عبدالملک پسر ابوبکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن الهشام المخزومی و محمد بن عبدالرحمن بن نوفل بن الاسود بن نوفل بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی.

محمد پسر معن بن محمد بن معن بن صحابی نضله بن عمرو الغفاری و ایوب بن خالد بن صفوان الانصاری نوه‌ی ابی ایوب الانصاری و اما ائمه‌ی بزرگوار: حسن بصری، محمد بن مسلم الزهری، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، شعبه بن الحجاج، عبیدالله بن المبارک، عبدالرحمن بن عمرو الازاعی، عبدالله بن الزبیر الحمیدی القرشی، و حسن بن محمد الزعفرانی، که این دو نفر اخیر از موثق‌ترین یاران شافعی به شمار می‌آیند.

از زاهدان و پارسیمان: فضیل پسر عیاض و وهیب پسر الورد المکی و حیوه پسر شریح، همه‌ی این‌ها از رجال صحیحین هستند که روایت مستقیم و مباشر از ابوهریره

دارند یا از جمله‌ی کسانی هستند که روایت او را در صحیحین نقل می‌نمایند، دقت کن که چگونه فضل و شرف و بزرگواری از هر طرف ابوهریره را احاطه کرده است. از این رو برای او و برای ما دوستداران او، جایگاه رفیع و بلند هست و برای آن‌ها (صاحبان سوء ظن) پست‌ترین مرتبه و پایه.

و بعد...

از آن جا که یاران رسول خدا ﷺ الگوی دینی ما هستند و آن‌ها حاملان کتاب خدا و سنت محمدی به سوی کسانی که این امانت را از آن‌ها دریافت کرده و به خوبی حمل کرده و به دیگران تحویل داده‌اند، می‌باشند و در نتیجه این امانت صحیح و سالم به ما رسیده است. حق این امانت بر ما و امثال ما ایجاب می‌کند که هر گونه شبهه‌ای از سیره‌ی پاک این بزرگواران دفع کنیم، سیره‌ای که گذشتگان ما با تلاش خود آن را حفظ کرده‌اند و بر ماست که هر گونه بهتان و تجاوز و افتزایی را که ظالمانه بر آن‌ها چسپانیده‌اند از ساحت آن‌ها بزداییم تا صورت آن‌ها که بر انظار انسان‌ها عرضه می‌شود، صورتی پاک و صادق بماند. آن چنان که بوده‌اند و زیسته‌اند تا آیندگان به آن‌ها اقتدا و تاسی جویند و نسبت به شریعتی که خداوند توسط آن‌ها به بشریت ارزانی داشته است، اطمینان کامل داشته باشند و شریعت اسلامی طعن بر آن‌ها را، طعن بر دین تلقی کرده است، چون آن‌ها راویان دین بوده‌اند و زشت و کریه کردن صورت آنان در واقع تشویه چهره‌ی دین و تشویه امانتی که آن‌ها حمل کرده‌اند، به شمار می‌آید. زشت کردن چهره‌ی آن‌ها و طعن بر آن‌ها تشکیک در همه‌ی بنیان‌هایی که شریعت در این دین حنیف و سمیح بر آن‌ها استوار است، به شمار می‌آید و اولین نتایج آن محروم کردن نسل جوان و نسل‌های بعد از آنان از سرمشق حسنه‌ای است که بدان اقتدا و تاسی بجویند و امانات اسلام را به دنبال آنان با خود حمل کنند و این امر ممکن نیست، مگر این که حسنات و نیکی‌های آنان را سرمشق قرار دهند و اخلاق و سجایای کریمه‌ی آنان را بشناسند و دریابند که کسانی که این حسنات را تشویه می‌نمایند و این سجایا را در شکلی غیر از شکل طبیعی خود جلوه می‌دهند، در واقع می‌خواهند با اسائه‌ی ادب علیه مردان و بزرگان اسلام، علیه اسلام اسائه‌ی ادب نمایند^(۱).

من امیدوارم این صفحات فریادی از فریادهای حق باشند که جوانان مسلمان را بر این دسیسه‌ی خطرناک دشمنان صحابه - که این تنها را نمونه‌ای از دسیسه‌های آنان می‌باشد - آگاه و متنبه گرداند، تا در نتیجه‌ی آن افراد توفیق پیدا کرده به سوی خیر، بتوانند به تحقیق در حقیقت تاریخ اسلامی همت گمارند و صفات شریف و بزرگوآرته‌ی مردان اسلام را بشناسند و در پی آن دریابند که خداوند عزوجل جزای حفاظت آنان را از حقیقت تاریخ، معجزه‌ای قرار داده است که بر دستان آنان و همکارانشان ظهور یافت و آن این‌که آنان عظیم‌ترین نمونه‌ی انقلاب را در تاریخ بشریت آفرینند^(۱).

آری! ابوهریره از تمامی توفان‌هایی که در اطراف او ساخته‌اند و از امواج غداری که زیر پای او را به طلائم انداخته‌اند، سربلند بیرون آمده است. او برای همیشه پابرجا و استوار ماند. جمهور مردم او را دوست داشتند و برایش احترام قایل شدند و جایگاه و منزلت او را دریافتند و آفرینندگان همه‌ی این تهاجمات گمراه کننده سرافکننده، و شکست خورده عقب نشینی کردند که دامن شرمندگی و شکست را به دنبال خود می‌کشند^(۲).

در حقیقت این طعنه‌زنان در روشنایی آن‌چه که از پیش در درونشان جای گرفته است به تحقیق و تنقیب اخبار و روایات ابوهریره می‌پردازند و به تحقیق خالی و دور از هوی و هوس همت نمی‌گمارند، کاری که خاورشناسان نیز در حق ابوهریره، بل که در حق علوم مربوط به سنت [علوم الحدیث] کرده‌اند. این عده نیز تحت تاثیر نظریات خاورشناسان قرار گرفته و سخنان آنان را - اگر مطابق هوا و خواستشان باشد - نشخوار می‌کنند، غافل از این‌که این خاورشناسان مغرض به نقادی و خرده‌گیری از احادیث و محدثین اکتفا نکرده، بلکه قرآن را نیز مورد تهاجم ناجوانمردانه‌ی خود قرار داده‌اند. اما قرآن و سنت از عملکرد و همه‌ی آن‌ها هیچ زبانی متحمل نشده‌اند، زیرا قبل از اینان نیز معتزله و بسیاری از اهل هوا و هوس همه‌ی این کارها یا بعضی از آن را کرده‌اند، اما سنت همچون کوه ثابت قدم و استوار در مقابل آن‌ها ایستاده است و تنها این‌ها بودند که خسته و مایوس و سرافکننده گشتند^(۳).

۱- از سخنان محمد عجاج الخطیب ص ۳۱۵

۲- از سخنان محمد عجاج الخطیب ص ۳۱۵

۳- اقتباس با تصرف از کلام احمد محمد شاکر در شرح مسند ج ۱۲/ص ۱۲۶

بنابراین ابوریه و دار و دسته‌اش اولین کسانی نیستند که از این در اسلام را کوبیده‌اند، بلکه آن‌ها پیشوایان قدیمی از اهل هوا را دارند، اما اسلام راه خود را همچنان با قوت طی می‌کند. بگذار آن‌ها هر چه توان دارند فریاد برآورند و هرچه دوست دارند بگویند، اسلام فریاد آن‌ها را نشنیده می‌انگارد، لذا یا بدون توجه به ایشان از کنارشان می‌گذرد یا آن‌ها را به شدت نابود و خرد می‌کند.

ولی آنچه عجیب به نظر می‌رسد، این است که آنچه این معاصرین می‌گویند در اصل و معنا همان چیزی است که قدیمی‌ها گفته‌اند و تنها یک فرق میان آنان و این‌ها وجود دارد و آن این‌که گذشتگان و قدیمی‌ها چه منحرف بوده باشند یا ملحد، عالم و آگاه بوده‌اند و بیشترشان آگاهانه گمراه گشته‌اند و خداوند سرگردانشان کرده است.

اما این معاصرین جز جهل و جرات [بر دهان گشودن به جهل] توشه‌ی دیگری ندارند، الفاظی را تکرار می‌نمایند که حتی به خوبی از عهده‌ی تلفظ آن‌ها بر نمی‌آیند، در کفر مقلدند، بعد بر هر کس که بخواهد آن‌ها را براه راست و مستقیم برگرداند، تکبر می‌ورزند^(۱).

حتی من در مدت زمان تالیف این کتاب - با این‌که به شدت بر پوچی و بی‌ارزشی اعتراضات ابوریه واقف بودم، از مطالعه‌ی واسع و فراوان او، و اطلاع پیدا کردنش بر این همه حدیث فراوان از کتب متفرقه، چنین می‌پنداشتم که او سال‌های طولانی زحمت کشیده تا این همه احادیث و دلایل جمع‌آوری کرده است. من تا آن وقت کتاب طحاوی در زمینه‌ی آثار و احادیث مشکله، تحت عنوان «مشکل الآثار» و کتاب ابن قتیبه در زمینه‌ی تاویل حدیث‌های مختلف را مطالعه نکرده بودم و چون پس از گذشت مرحله‌ای از آغاز به کار تالیف این کتاب، دو کتاب یاد شده را مطالعه کردم، متوجه شدم که ابوهریره اصلاً چیز جدیدی نیاورده است، بل که کارش تنها جمع‌آوری شبهات مختلفه‌ای بوده است که زنادقه دو قرن دوم و سوم آن‌ها را به راه انداخته‌اند و طحاوی و ابن قتیبه آن‌ها را جمع‌آوری کرده و بعد آن‌ها را در این دو کتاب نمونه و کم نظیرشان نقد و بررسی و در نهایت رد کرده‌اند و کاری که ابوریه بدان برخاسته و انجام داده این بوده که نقد این دو عالم را بر شبهات جمع‌آوری شده، حذف کرده و شبهه‌های باقی مانده از زنادقه را باقی گذاشته و آن را کتابی نام نهاده که گویا شعاعی

بر سنت می‌اندازد و در واقع کار ابوهریره جز این نیست که گفته‌های نظام و المریسی و امثال آن‌ها را بار دیگر نشخوار کرده است.

اگر یک فرد صحابی در تاریخ به درجه‌ای برسد که ابوهریره به آن رسیده است و امروزه فردی بیاید و گمان ببرد که همه‌ی مسلمانان، پیشوایان صحابه و تابعین و محدثین حقیقت او را نشناخته و دریافت نکرده‌اند و او در واقع دروغگو و افتراگر بوده است. این چنین موضعی که برخی از افراد در قبال همچون صحابه‌ی بزرگوارى اتخاذ می‌کنند، شایسته‌ی این است که برای اتخاذکنندگان و گویندگان آن وضعیتی بوجود آورد که عقل و علم‌شان - با هم - با همه مورد استهزاء و تمسخر قرار گیرد^(۱).

پس بترسند و بر حذر باشند آن‌هایی که با وصیت خداوند در باره‌ی اصحاب و یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به مخالفت برمی‌خیزند و در مقابل ابوهریره و امثال او دهن کجی می‌کنند و بدانند که: بعد از این که خداوند سبحان به عدالت آن‌ها تصریح کرده و به ستایش از آن‌ها پرداخته و اعلان کرده که از آن‌ها راضی است، جایی برای حرف هیچ انسان مسلمانی باقی نمی‌ماند، مگر این که دهان به تزکیه و تشریف آن‌ها بگشاید و به بیان حسن اعتقاد خویش در مورد عموم و خصوص آن‌ها بپردازد. اما انسان مومن اندیشمند و عاقل اگر در دین مبین اسلام و چگونگی تاسیس و نشر و تثبیت آن در اطراف و اکناف جهان دقت کند و به مطالعه‌ی درخشش نور اسلام همت گمارد، به این حقیقت ایمان می‌آورد که اصحاب بزرگوار بهترین افراد این امت در سراسر جهان بوده‌اند، زیرا آنان بودند که به خداوند و پیغمبر او ایمان آوردند و در راه اعتلای کلمه‌ی حق با جان و مال به جهاد برخاستند، آنان بودند که در راه دین و نصرت رسول امین از مملکت خود هجرت، و اقوام خود را ترک کردند، و اعمال نیکوی غیر آنان در مقابل اعمال ایشان چیزی است کم و کوچک در مقابل یک شئی بسیار و بزرگ، با این وصف اگر آنان بهترین افراد امت نباشند چه کسی شایستگی این بهترین بودن را دارد؟

اگر انسان مسلمان عارف و دانا نظری به شخصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیندازد، که «رحمة للعالمین» است و جهان به مقدم او نورانی گردید. اخلاق عظیم او بر همه‌ی بشریت اثر گذارده است و گیتی به برکت مقدم مبارک و دین بزرگوار او نورانی گردیده است، می‌داند که اولین گروه از انسان‌ها که از دین او بهره گرفتند و به نور او منور گردیدند،

اصحاب کرام هستند، آیا معقول است که خورشید طلوع کند و اماکن بعید را نورانی گرداند، اما اطراف آن و اماکن نزدیک از پرتو انوار و روشنایی آن بی‌بهره بمانند؟ آیا معقول است که دعوت و فراخوانی رسول خدا ﷺ و ارشادات و آیات تلاوت شده توسط او و احادیث شریف و جوامع کلمه‌ی او، همه چون غباری در مسیر باد بیهوده پراکنده شوند و کسی از آن‌ها سودی نبرد؟ اگر چنین نیست، پس چه کسانی از پرتو نور اسلام، نور و درخشش دریافت کردند و چه کسانی این دین مبین را به اطراف و اکناف جهان رساندند؟ آیا این کار توسط چند نفر که تعدادشان از انگشتان دستان تجاوز نمی‌کند، ممکن است در حالی که در حَجَّةُ الوداع تعدادی در حدود صد هزار نفر از مردان مؤمن و زنان مومنه‌ی صالحه‌ی راضیه به سهم پروردگارشان، در خدمت رسول خدا ﷺ بودند. پس باید دانست که هر کس در حق یاران رسول خدا بدگویی کند و بی‌ادبی بورزد، در واقع می‌خواهد ساختمان اسلام را از اساس ویران کند، اما باید بدانند که ساختمان اسلام مهمتر از آن است که ویران شود و نور اسلام برتر از آن است که خاموش گردد، زیرا خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند و پیوسته با پیروزی این آیین آن را گسترده‌تر گرداند، هر چند کافران دوست نداشته باشند^(۱).

ای اهل هوی و هوس گم شوید:

اگر با وجود این دلایل باز بر عقیده‌ی انحرافی خویش اصرار بورزید، بدانید که عقاب خداوند شدید است و اگر شما [خلف ناصالح] او را خوار می‌کنید و مورد بی‌احترامی قرار می‌دهید، بدانید که از قدیمیان نیکوکار کوفی کسی هست که بیست سال تمام با ابوهریره مجالست و نشست داشته است، با وجود این هنگام مرگ او آرزو می‌کند ای کاش تنها لحظه‌ای شرف نشست و مجالست با ابوهریره را به او می‌دادند، از اعمش روایت شده که ابوصالح السمان گوید:

من در دنیا آرزوی هیچ چیزی نمی‌کردم، جز دو دست لباس سفید که آن‌ها را بپوشم و در خدمت ابوهریره بنشینم^(۲).

۱- از سخنان زیبای شیخ امجد الزهاوی رحمته الله علیه رییس رابطه‌ی علمای عراق در فتوای صادره از رابطه

در بغداد در ۲۲ ماه صفر سال ۱۳۸۷ هـ ق

۲- تاریخ ابن ابی خیشمه ص ۱۱۱

گویی ابوهریره رضی الله عنه آن‌ها را به پوشیدن لباس سفید امر می‌کند تا ظاهرشان همچون دل‌هایشان که در درخشش و نورانیت و صفا و ازاله‌ی زنگ و چرک و حقد از آن مانند حدیث رسول الله پاک است، پاک و درخشنده و بی‌زنگ باشد.

اگر شما (ابوریه و امثالش) به سب و ناسزاگویی او برمی‌خیزید، در حالی که خداوند شما را امر کرده، برای یاران رسول خدا استغفار و طلب بخشش کنید، بدانید که بزرگانی از تابعین وجود دارند که به همه‌ی نسل‌های مسلمین وصیت می‌کنند برای ابوهریره از خداوند طلب بخشش کنند.

محمدبن سیرین می‌گوید: شبی در خدمت ابوهریره بودیم، گفت پروردگارا از ابوهریره و مادرش و کسی که برای این دو استغفار کند، در گذر، محمد گوید ما [هم‌اکنون] برای آن‌ها طلب غفران می‌کنیم تا مشمول دعای او واقع شویم^(۱).

من (مؤلف) هم^(۲) با صدها میلیون نفر از مسلمانان که هم‌اکنون برای ابوهریره طلب غفران و رضوان می‌کنند - آن‌جا که خطیبی روی منبر می‌رود یا واعظی روی منبرش به موعظه می‌پردازد. یا هر فرستنده‌ای یک وصیت اسلامی پخش می‌کند - من هم با آن‌ها هم‌زبان شده و می‌گویم خداوندا از ابوهریره و مادرش درگذر و آن‌ها را مورد رحمت خودت قرار بده. و هیچ احدی دهان به سب و دشنام او نمی‌گشاید، مگر این که خداوند او را از نعمت بودن با جماعت محروم می‌گرداند و زبانش از نطق به حق گرفتار مشکل می‌شود و از نعمت فصاحت محروم می‌گردد. بی‌شک ابوهریره این آیه‌ی خداوند را تلاوت کرده که می‌فرماید:

﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا نُورٌ وَغُفِرَ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [التحریم: ۸].

یعنی: در روزی که خداوند پیغمبر و کسانی را که به او ایمان آورده‌اند، خوار و سبک نمی‌دارد. نور ایشان پیشاپیش و سوی راستشان در حرکت است، می‌گویند پروردگارا نور ما را کامل گردان و ما را ببخشای، چرا که تو بر هر چیزی بس توانایی.

۱- الادب المفرد للبخاری ج ۱ ص ۱۱۲

۲- همچنین مترجم

ابوهریره از کسانی است که به او (پیغمبر) ایمان آورده‌اند. بی‌گمان او در روز قیامت در انتظار این راهپیمایی لذت بخش با پیغمبر ﷺ است، در حالی که در امن و اطمینان کامل، و دور از هر خوفی است.

ابوهریره نور درخشان و روشن است، خداوند به وسیله‌ی قوه‌ی حفظ او را روشنایی بخشیده است و روایاتش به درازای زمان و در پی هم آمدن نسل‌های مسلمان راهنما و روشنگر خواهند ماند، و هر کس این نور و روشنایی را مشاهده نکند، جز ظلمت و تاریکستان چیزی از او تصور نمی‌کنیم.

رحمت و رضای خدا بر تو باد ای ابوهریره، گویی تو را می‌بینیم که در حق کسی که من در رد مقاله‌ی او، خود را خسته کرده و به زحمت انداخته‌ام، تو بس مشفق و مهربان هستی و در حق کسانی که دوستت ندارند و با تو دشمنی می‌ورزند، همان سخن را تکرار می‌کنی که پیغمبرت در حق کسانی که او را دشمنی می‌کردند، به نقل از قرآن کریم گفت: ﴿يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّي وَعَآئِنِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمْوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَاهُونَ﴾ [هود: ۲۸].

نوح گفت: ای قوم من، به من بگوئید اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم، و خداوند از رسول خود رحمتی به من عطا فرموده باشد و این رحمت الهی بر شما پنهان مانده باشد، آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش آن واداریم، در حالی که شما دوستش نمی‌دارید و منکر آن می‌باشید؟

نه نه! ای صحابی بزرگوار دوستدار دل‌های ما

آن‌ها را به پذیرش آن بینه وا نمی‌داریم

بل که تو عزیزی

بر بینه هستی

و به رحمت خدا مطمئن باش

و برای ما و شما [نزد خدا] اطمینان و آرامش است

و برای آن‌هاست آنچه خود برگزیده‌اند، از سرگرانی و اضطراب، ما همواره در حال

رجا و خوشحال هستیم

آن‌ها همواره در نگرانی و یاس

وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله الطیبین و صحبه المیامین أجمعین

پایان

۸۵/۱۰/۲۳

مهمترین مراجع کتاب

احمد بن حنبل (۱) مسند

۱- چاپ میمنه

۲- چاپ معارف، تحقیق احمد محمد شاکر

۳- العلل و معرفه الرجال، چاپ آنکارا

۴- الزهد: چاپ مکه ی مکرمه

بحر العلوم: محمد مهدی: رجال سید بحر العلوم، چاپ نجف

بخاری محمد بن اسماعیل:

۱- الجامع الصحیح، چاپ محمد علی صبیح

۲- الأدب المفرد شرح فضل الله الصمد

۳- التاریخ الکبیر، چاپ حیدرآباد

برقی احمد بن ابی عبدالله: کتاب الرجال، تهران

ترمذی ابو عیسی السنن، به شرح ابن العربی

ابی جارود عبدالله بن علی: المنتقی، قاهره

ابن ابی حاتم عبدالرحمن: الجرح و التعدیل، حیدرآباد

حاکم نیشابوری: المستدرک علی الصحیحین، حیدرآباد

ابن حبان البستی: الثقات، حیدرآباد

ابن حجر العسقلانی:

۱- فتح الباری به شرح صحیح البخاری چاپ بابی

۲- تهذیب التهذیب، حیدرآباد

۳- الأصابه فی تمییز الصحابه، قاهره

خطیب محمد عجاج: ابوهیره روایه الأسلام، قاهره ۱۹۶۲

خلیفه بن خیاط:

۱- التاریخ، تحقیق اکرم العمری

۲- الطبقات، تحقیق اکرم العمری

ابن ابی خيثمه ابوبکر: التاريخ: خطی دانشگاه قرویین
 دار قطنی علی بن عمر: السنن: چاپ دارالمحاسن قاهره
 دارمی عبدالله بن عبدالرحمن: السنن چاپخانه‌ی اعتدال دمشق
 دارمی عثمان بن سعید: الرد علی البشر المریسی العنید، چاپخانه‌ی انصار السنه
 ابوداود سلیمان بن اشعث: السنن: چاپ البابی
 ابن داود حلی تقی الدین: الرجال، تهران
 الذهبی شمس الدین:

۱- میزان الاعتدال، چاپ قاهره

۲- تذکره الحفاظ، چاپ حیدرآباد

السباعی مصطفی: السنه و مکانتها فی التشريع الاسلامی، دارالعروبه قاهره
 السرخسی محمد بن احمد: اصول سرخسی دار الكتاب العربی
 ابن سعد محمد: الطبقات الکبری، بیروت

السماحی محمد: المنهج الحدیث فی علوم الحدیث چاپ ازهر ۱۹۸۵

الشافعی محمد بن ادريس: الرساله، تحقیق احمد محمد شاکر

ابو شهبه محمد: دفاع عن السنه و رد شبه المستشرقین، چاپ ازهر

ابن ابی شیبه ابوبکر: المصنف حیدرآباد

الطحاوی ابوجعفر:

۱- معانی الآثار، چاپ کلکنه

۲- مشکل الآثار، چاپ حیدرآباد

الطوسی ابوجعفر:

۱- الرجال، نجف

۲- الفهرست، نجف

ابن قتیبه عبدالله بن مسلم:

۱- تأویل مختلف الحدیث، قاهره

۲- رساله العرب، چاپ توسط محمد کرد علی در ضمن رسائل البلغاء

ابن کثیر ابوالفداء: البدايه و التَّهْايه، چاپ ششم در قاهره

الکشی محمد بن عمر: رجال الکشی کربلا

ابن ماجه محمد بن یزید: السنن، چاپ توسط محمد فواد عبدالباقي

- محمد عبدالرزاق حمزه: ظلمات ابی ریه امام اضواء السنه المحمديه، قاهره
 مسلم بن الحجاج: الصحيح، چاپ توسط محمد علی صبیح
 ابن المطهر الحلی: رجال العلامه الحلی، نجف
 المعلمی عبدالرحمن الیمانی: الأنوار الکاشفه لمافی کتاب اضواء علی السنه من
 الزلل و التضلیل و المجازفه، چاپ خانه ی السلفیه، قاهره
 النجاشی احمد بن علی: الرجال چاپ تهران
 النسائی احمد بن علی: السنن به شرح سیوطی، قاهره
 الواقدی محمد بن عمر: المغازی اکسفورد
 ابویف القاضی:
- ۱- الآثار چاپخانه ی الأستقامه قاهره
 - ۲- الخراج چاپخانه ی السلفیه قاهره